مفکر شہید
استاد
مرتضیٰ
مطہری کی

# حج



# فهرست مطالب

## مقدمه چاپ سوم

کتابی که پیش رو دارید گزیده‌ای از یادداشتها و نیز یک سخنرانی از استاد شهید آیت‌الله مطهری است که دربارهٔ حج و وظایف و مسئولیتهای سنگین مسلمانان در قبال این کنگرهٔ بین‌الملل اسلامی بحث شده است و می‌تواند مانند سایر آثار آن متفکر فرزانه آموزنده و راهگشا باشد.

سخنرانی مذکور تحت عنوان «ابراهیم علیه‌السلام، قهرمان توحید» در چاپ سوم اضافه شد. چاپ اول این کتاب در اسفند ۱۳۸۰ منتشر شده است.

این یادداشتها از آن جهت به طور مستقل چاپ می‌شود که از سوی علاقه‌مندان آثار استاد شهید بارها اظهار علاقه شده بود که اگر نوشته‌هایی از ایشان دربارهٔ حج وجود دارد، خوب است به صورت یک کتاب چاپ شود تا در اختیار علاقه‌مندان خصوصاً حجاج محترم بیت‌الله الحرام قرار گیرد.

بدیهی است که اگر استاد قصد داشتند کتابی دربارهٔ حج

بنگارند بسیار کاملتر و غنی‌تر از کتاب حاضر که صرفاً گزیده‌ای از یادداشتهای ایشان است می‌گردید. ولی افسوس که منافقان آن شمع فروزان انقلاب اسلامی را در زمانی که بیشترین نیاز به وجود مبارک او بود خاموش کردند.

شایان ذکر است که ترجمهٔ آیات و روایات بخش سوم این کتاب (کعبه و نقش اجتماعی آن) توسط فاضل گرامی، جناب آقای حسین استاد ولی انجام شده است که از ایشان صمیمانه تشکر و قدردانی می‌گردد.

از خداوند متعال توفیق خدمت خالصانه در راه نشر معارف اسلامی مسئلت می‌نماییم و امیدواریم این خدمت ناچیز مورد قبول ملت شریف ایران قرار گیرد.

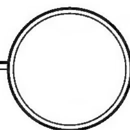
مهر ۱۳۸۴

برابر با رمضان ١۴٢٦

# تفاهمات اسلامی



# تفاهمات اسلامی



## درس اول: حسن تفاهم

موضوع این درس «تفاهمات اسلامی» است. حسن تفاهم یعنی یکدیگر را خوب فهمیدن، و سوءتفاهم یعنی یکدیگر را بد فهمیدن.

بدیهی است که خوب فهمیدن به این است که افراد یکدیگر را آن طور که هستند بفهمند و بد فهمیدن به این است که یکدیگر را آن طور که هستند نفهمند بلکه دربارهٔ یکدیگر دچار یک نوع توهماتی بوده باشند، و البته این کلمه در جایی گفته می‌شود که توهماتی که افراد دربارهٔ یکدیگر دارند از نوع سوءظن باشد یعنی در زمینهٔ «بدی» بوده باشد. اما اگر در زمینهٔ خوبیها و از نوع حسن‌ظن‌های غلط بوده باشد سوءتفاهم نامیده نمی‌شود؛ یعنی اگر دو نفر به غلط دربارهٔ یکدیگر حسن عقیده پیدا کنند گفته نمی‌شود که این دو نفر نسبت به یکدیگر سوءتفاهم پیدا کرده‌اند.

سوءتفاهم در هر موردی و نسبت به هر شخصی بد است، زیرا

موجب گمراهی و ضلالت است. اگر فرض کنیم دو نفر از هر لحاظ ضد یکدیگرند مثلاً یکی خداپرست است و دیگری مادی، باز خوب است که میان آنها حسن تفاهم برقرار باشد و یکدیگر را آن طور که هستند درک کنند نه اینکه هرکدام نسبت به دیگری سوءظن‌ها و تصورات غلطی داشته باشد.

یکی از ابتلائات مسلمین این است که گذشته از اینکه از لحاظ پاره‌ای معتقَدات تفرق و تشتت پیدا کرده‌اند و مذهبها و فرقه‌ها درمیان آنها پیدا شده است ـ که در درس تاریخ فِرَق اسلامی خواهید خواند ـ دچار سوءتفاهمات زیادی نسبت به یکدیگر می‌باشند؛ یعنی گذشته از پاره‌ای اختلافات عقیده‌ای دچار توهمات بیجای بسیاری دربارهٔ یکدیگر می‌باشند. در گذشته و حاضر آتش افروزانی بوده و هستند که کوشش‌شان بر این بوده و هست که بر بدبینی‌های مسلمین نسبت به یکدیگر بیفزایند. تهدیدی که از ناحیهٔ سوءتفاهمات بیجا و خوب درک نکردن یکدیگر متوجه مسلمین است بیش از آن است که از ناحیهٔ خود اختلافات مذهبی متوجه آنهاست. مسلمانان از نظر اختلافات مذهبی طوری نیستند که نتوانند وحدت داشته باشند، نتوانند با یکدیگر برادر و مصداق «**انّماالمؤمنون اخوة**» بوده باشند زیرا خدایی که همه پرستش می‌کنند یکی است،همه می‌گویند: **لااله‌الاّ الله**، همه به رسالت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله ایمان دارند و نبوت را به او پایان‌یافته می‌دانند و دین او را خاتم ادیان می‌شناسند، همه قرآن را کتاب مقدس آسمانی خود می‌دانند و آن را تلاوت می‌کنند و قانون اساسی همهٔ مسلمین می‌شناسند، همه به سوی یک قبله نماز می‌خوانند و یک بانگ به نام اذان بر می‌آورند، همه در یک ماه معین از سال که ماه رمضان است روزه می‌گیرند، همه روز فطر و اضحی را عید خود می‌شمارند، همه مراسم حج را مانند هم انجام

می‌دهند و با هم در حرم خدا جمع می‌شوند، و حتی همه خاندان نبوت را دوست می‌دارند و به آنها احترام می‌گزارند. اینها کافی است که دلهای آنها را به یکدیگر پیوند دهد و احساسات برادری و اخوت اسلامی را در آنها برانگیزد. ولی...

ولی امان از سوءتفاهمات، امان از توهمات و تصورات غلطی که فرق مختلف دربارهٔ یکدیگر دارند و امان از عواملی که کاری جز تیره‌تر کردن روابط مسلمانان ندارند.

ما در صدد این نیستیم که طرحی برای از بین بردن فرقه‌ها و مذاهب و بازگشت همه به اصل اسلام بریزیم، زیرا این، کاری است که اولاً از ما ساخته نیست و ثانیاً وحدت اسلامی متوقف بر این نیست که فرق و مذاهب از میان برود. جهات اختلاف فرق و مذاهب آنقدر زیاد نیست که مانع اخوت اسلامی بشود و جهات اشتراک آنها آنقدر زیاد و نیرومند است که می‌تواند آنها را به هم بپیوندد.

و نیز ما نمی‌خواهیم ادعا کنیم که تمام اختلافات مسلمین از نوع سوءتفاهم است. خیر، چنین ادعایی هم نداریم. همهٔ اختلافات سوءتفاهم نیست، اگر بناست حل بشود به طریق دیگر غیر از رفع سوءتفاهمات باید حل شود. آنچه ما در صدد آن هستیم و به عبارت دیگر هدف ما از این درس این است که شکافهایی که ناشی از خوب درک نکردن یکدیگر است، از میان برود. هدف ما این است که فرق و مذاهب اسلامی یکدیگر را آن طور که هستند بشناسند و تصور کنند، تصورات دروغ و وهمی را از خود نسبت به برادران خود دور کنند. باید در چند قسمت بحث کنیم:

۱. یکی از هدفهای اسلام که از مسلمین تأمین آن را خواسته است، اتحاد و اتفاق مسلمین است.

۲. یکی از فلسفه‌های فریضهٔ حج محکم شدن پیوندها و تفاهم بیشتر افراد مسلمین است.

۳. بررسی انواع توهمات و سوءتفاهماتی که دیگران دربارهٔ ما شیعیان و بالاخص ایرانیان دارند

۴. بررسی سوءتفاهمهایی که از این طرف نسبت به برادران غیرشیعی وجود دارد

۵. راههای عملی برای کاستن و از میان بردن سوءتفاهمها

اما قسمت اول: هم قرآن کریم و هم احادیث نبوی و هم احادیثی که از ائمه اطهار رسیده است همه عنایت شدید دارند که وحدت مسلمین محفوظ بماند. از قرآن شروع می‌کنیم:

الف. در سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۰۳ می‌فرماید: «**واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرّقوا**» یعنی همه با هم ریسمان الهی را محکم بگیرید و پراکنده نشوید. این آیه با کمال صراحت به موضوع «با هم» بودن و با هم دستورهای الهی را اجرا کردن و پراکنده اجرا نکردن توجه کرده است. اندک توجهی به مفهوم آیه می‌رساند که عنایت این کتاب آسمانی به این است که مسلمانان متفرق و پراکنده نباشند.

ب. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۰۵ که دنبالهٔ این آیه است (با یک آیه فاصله) می‌فرماید: «**ولا تکونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم البینات و اولئک لهم عذاب عظیم**» یعنی شما مانند دیگران (پیروان سایر ادیان) مباشید که پس از آنکه آیات روشن الهی برایشان آمد فرقه فرقه شدند و اختلاف پیدا کردند، برای چنین کسانی عذاب عظیم است. مفهوم این آیه نیز واضح است. این آیه مخصوصاً به تفرقات مذهبی یعنی فرقه فرقه شدن ها و مذاهب به وجود آمدن ها اشاره می‌کند، زیرا این نوع اختلافات از هر نوع دیگر خطرناکتر است. جالب توجه این است که آیهٔ

۱۰۴ که در میان این دو آیه قرار گرفته است، این است: «**ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون**» یعنی باید جماعتی از شما (یا باید شما جماعتی باشید که) دعوت به خیر و صلاح و نیکی بکنند، امر به معروف و نهی از منکر نمایند، همانا آنها هستند که رستگارانند.

ببینید، آیه‌ای که در میان این دو آیه قرار گرفته است آیهٔ دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر است. این برای آن است که قرآن کریم می‌خواهد بفهماند که همواره باید از طریق دعوت به خیر و صلاح و امر به معروف و نهی از منکر این وحدت محفوظ بماند؛ اگر این استوانهٔ اسلامی یعنی اصل دعوت و ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر بخوابد، وحدت اسلامی و اتحاد مسلمانان نیز از میان می‌رود.

ما مسلمانان دعوت و ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر داریم ولی چون هدفهای اسلامی را نمی‌شناسیم، مخصوصاً از هدفهای بزرگ و اساسی و اصولی اسلام بی خبریم، از اسلام فقط با یک سلسله دستورهای ظاهری که مربوط به قشر اسلام است نه لبّ و مغز آن آشنایی داریم، هروقت به فکر دعوت و ارشاد می‌افتیم از حدود مسائل سادهٔ اخلاقی و عبادی تجاوز نمی‌کنیم و حال آنکه یکی از هدفهای بزرگ اسلام بلکه بزرگترین هدف اسلام در امور عملی وحدت و اتفاق مسلمانان است. اولین وظیفهٔ داعیان و ارشادکنندگان و آمران به معروف و ناهیان از منکر این است که در طریق وحدت مسلمانان بکوشند، در طریق همان چیزی بکوشند که مورد نزول این آیهٔ کریمه است.

امیدواریم که این درس مصداق واقعی این آیهٔ کریمه باشد و یک قدم دعوت به خیر واقعی محسوب گردد.

□

تمرین:

۱. معنی سوء تفاهم چیست؟

۲. اصول مشترکی که مسلمین در آنها اختلاف ندارند چیست؟

۳. هدف این درس چیست؟

۴. در چند قسمت کلی باید بحث کنیم؟

۵. چند آیه از سورهٔ آل عمران راجع به وحدت مسلمین است؟

۶. آیه‌ای که در وسط آیات اتحاد است مفهومش چیست و به چه منظور در آنجا قرار گرفته است؟

□

## درس دوم: آیات و احادیث

در درس اول به آنجا رسیدیم که گفتیم اسلام به اتفاق و اتحاد مسلمین فوق العاده عنایت دارد و وحدت اسلامی یکی از هدفهای بزرگ اسلام به شمار می‌رود و بر مسلمانان و مخصوصاً داعیان خیر و ارشادکنندگان خلق و آمران به معروف و ناهیان از منکر است که در طریق تحقق یافتن این هدف بزرگ اسلامی کوشش کنند و لااقل آتش اختلافات را دامن نزنند.

در درس پیش دو آیه از قرآن ذکر کردیم. اینک تتمهٔ آیات:

ج. **اقیموا الدین و لاتتفرقوا فیه کبر علی‌المشرکین ما تدعوهم الیه** (سورهٔ شوری، آیهٔ ۱۳) یعنی دین را بپا دارید و در آن پراکنده نشوید، آنچه تو به آن دعوت می‌کنی بر مشرکین گران و دشوار است.

این آیهٔ کریمه می‌خواهد بفهماند چون مخالفان اسلام با هدفهای اسلامی مخالفند آرزومند تفرق و پراکندگی آنها می‌باشند و از وحدت مسلمانان می‌ترسند، آنها هستند که آتشهای تفرقه و اختلاف را دامن

می‌زنند و موانع برای وحدت مسلمین ایجاد می‌کنند.

د. **و لاتنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم** (سورهٔ انفال، آیهٔ ۴۶) یعنی با یکدیگر نزاع نکنید که سست خواهید شد و بوی شما از میان خواهد رفت. این آیه اتحاد مسلمانان را موجب قوّت و قدرت و شوکت و بوی و خاصیت داشتن آنها معرفی می‌کند، می‌فرماید اگر در میان شما اختلاف افتد قوّت و شوکت و بوی و خاصیت شما از میان می‌رود.

نزاعها بر دو قسم است: بعضی نزاعها مربوط به تضاد منافع آنی افراد است، اما بعضی نزاعها ریشهٔ عقیده‌ای دارند. اینهاست که فوق العاده خطرناک است، اینهاست که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و بحثها و جدلها و کتابها و نوشته‌ها به‌وجود می‌آورد و قرنها ادامه پیدا می‌کند و هرچه زمان می‌گذرد بر موجبات آن افزوده می‌شود و شکاف عمیق‌تر می‌گردد.

ه. **یا ایها‌الذین امنوا اصبروا و صابروا و رابطوا واتقوا‌الله لعلکم تفلحون**: آل عمران، آیهٔ ۲۰۰ (این آیه آخرین آیه از سورهٔ آل عمران است) یعنی ای اهل ایمان! صابر و خویشتن‌دار باشید، یکدیگر را در خویشتن‌داری یاری نمایید و با یکدیگر پیوند داشته باشید، تقوای الهی داشته باشید، باشد که رستگار شوید.

اما احادیث:

۱. حدیثی شیعه و سنی از رسول اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده‌اند به این مضمون: **ثلاث لایغلّ علیهن قلب امرئ مسلم: اخلاص العمل لله والنصیحة لائمة‌المسلمین و اللزوم لجماعتهم**[1] یعنی سه چیز است که هرگز دل مرد مسلمان در مورد آنها نمی‌لغزد و خیانت نمی‌کند: عملی را خالصاً لوجه‌الله

۱. کافی، جلد ۱، صفحهٔ ۴۰۳

بجا آوردن، خیرخواهی برای پیشوایان مسلمانان، همراهی و ملازمت جماعت مسلمین.

از قضا این جمله‌ها جزء کلماتی است که رسول اکرم در حجةالوداع برای مردم القاء کرد. رسول اکرم در حجةالوداع در مواقف چندی برای مردم سخن گفته است: در مسجدالحرام، در عرفات، در مسجد خیف(منا)، در غدیرخم. جمله‌های بالا را در مسجد خیف که در منا واقع است ادا فرموده است.

۲. در **کافی** می‌نویسد: معاویةبن وهب گفت از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: ما (یعنی شیعیان) چگونه باید با دیگران (اهل تسنن) معاشرت کنیم، تکلیف ما با آنها چیست؟ امام فرمود: ببینید ائمهٔ شما چگونه رفتار می‌کنند، مانند امامان خود رفتار کنید. به خدا قسم امامان شما بیماران آنها را عیادت می‌کنند، جنازه‌های آنها را تشییع می‌کنند، برای آنها شهادت می‌دهند[۱].

باز هم در این زمینه و به همین مضمون روایاتی هست.

اینها را برای این ذکر کردم که بدانیم حفظ وحدت یکی از هدفهای اسلامی است و باید در حدود امکان برای تحقق این هدف بکوشیم تا مصداق «**ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر**» بوده باشیم. تحقق یافتن این هدف به هیچ وجه مستلزم این نیست که از بعضی اصول یا فروع مسلّم خود دست برداریم.

اما قسمت دوم: ببینیم آیا وحدت مسلمین و حسن تفاهم میان فرق اسلامی جزء منظورهای حج هست یا نه؟

کسی که کوچکترین آشنایی با تعلیمات اسلامی داشته باشد، در این

---

۱. کافی، جلد ۲، صفحهٔ ۶۳۶

جهت تردید نمی‌کند که اسلام به عناوین مختلف دستور داده که مسلمانان دور هم جمع شوند و یکدیگر را از نزدیک ببینند و از احوال یکدیگر مطلع شوند تا دلهاشان به یکدیگر نزدیک شود و دیوارها از میان برده شود و شکافها پر شود.

همه می‌دانیم که طبق نصوص اسلامی، عبادت هر اندازه بیشتر در خلوت و دور از چشم دیگران صورت بگیرد به اخلاص نزدیکتر است. درعین حال اسلام دستور اکید داده است که نماز به جماعت خوانده شود و اجر و ثواب این عمل را بیش از آنچه تصور می‌رود از نماز فرادیٰ بالاتر برده است، چرا؟ برای اینکه در اثر جماعت، مسلمانان از یکدیگر باخبر می‌شوند و دلهاشان به یکدیگر نزدیک می‌شود.

هفته‌ای یک بار نمازجمعه قرار داده است و مقرر کرده است در شعاع یک فرسخ در یک فرسخ بر همه واجب است که شرکت کنند. در نمازجمعه (که همان نماز ظهر روز جمعه است ولی با تشریفات خاصی) به جای دو رکعت آن، دو خطابه قرار داده است که امام در آن خطابه علاوه بر مواعظ، اخبار اقطار عالم اسلام را به اطلاع آنها می‌رساند و مصالح عمومی آنها را با آنها درمیان می‌گذارد.

نماز جماعت یک اجتماع روزانه است و نمازجمعه یک اجتماع عمومی‌تر هفتگی است. نماز عید فطر و نماز عید اضحی دو عبادت اجتماعی دیگر است که سالانه است.

از همهٔ اجتماعات اسلامی مهمتر و عمومی‌تر و طولانی‌تر و متنوع‌تر برنامهٔ حج است که بحق آن را «کنگرهٔ عمومی اسلامی» نام نهاده‌اند. بر هر کسی واجب است که اگر توانایی داشته باشد لااقل در عمر یک بار در این اجتماع عظیم شرکت کند. همهٔ مسلمانان باید در زمان معین و روزهای معین اعمال معینی را انجام دهند. همه باید یک نوع لباس در آن

ایام بپوشند، یک نوع سخن به زبان آورند.

در این عمل بزرگ اسلامی که با همهٔ نقایصی که در اجرای آن وجود دارد باز هم در جهان بی نظیر است، هم زمان واحد درنظر گرفته شده و هم مکان واحد، همه باید این اعمال را در روزهای معینی از ذی‌الحجه انجام دهند نه در روزهای دیگر و یا ماههای دیگر، و همه باید آن اعمال را در سرزمین معین انجام دهند که همان سرزمینی است که اولین بار در آنجا خانه‌ای برای پرستش خدای یگانه ساخته شده است، چرا؟ آیا جز برای این است که میعادگاه اهل توحید و مجتمع اهل توحید باشد؟ آیا جز برای این است که اهل توحید باید در آنجا رنگ توحید و وحدت به خود بگیرد؟

چه خوب گفته است علامهٔ فقید کاشف الغطاء: «بنی الاسلام علی کلمتین: کلمة التوحید و توحید الکلمة» یعنی اسلام بر روی دو اصل و دو فکر بنا شده است: یکی اصل پرستش خدای یگانه است، دیگر اصل اتفاق و اتحاد جامعهٔ اسلامی است.

□

تمرین:

۱. چه کسانی آرزوی تفرقه و پراکندگی مسلمانان را دارند؟

۲. آن سه چیزی که ممکن نیست دل مسلمان در مورد آنها بلغزد چیست؟

۳. فلسفهٔ نمازجماعت چیست؟

۴. فلسفهٔ نمازجمعه چیست؟

۵. آخرین آیه از سورهٔ آل عمران چیست و چه دستور داده است؟

▣

## درس سوم: نقش حج در وحدت و تفاهم مسلمانان

در درس پیش گفتیم اندک مطالعه در وضع عمل حج به ما می‌فهماند که منظور مقدس شارع اسلام [از] تشریع حج این بوده که مسلمانان به یکدیگر نزدیکتر شوند و وسیله‌ای به وجود آید که مسلمانان اقطار عالم خواه ناخواه یکدیگر را در یک نقطه ملاقات کنند و پیوندشان محکمتر گردد.

ممکن است بعضی افراد گمان کنند اینها فرضیاتی است که ما از پیش خود می‌سازیم و می‌بافیم، شارع اسلام چنین منظورهایی نداشته است. از این رو لازم است نصوص اسلامی را ذکر کنیم تا معلوم شود اینها مطالبی است که خود اسلام در هزارو چهارصد سال پیش گفته است.

۱. پیغمبراکرم صلّی الله علیه و آله جمله‌های معروفی دارد که در زمینهٔ وحدت و تساوی مسلمانان و الغاء امتیازات ایراد فرموده است به این مضمون:

**ایهاالناس ان ربکم واحد و اباکم واحد، کلکم لآدم و آدم من تراب، ان اکرمکم عندالله اتقیکم، ولیس لعربی علی عجمی فضل الاّ بالتقوی**[۱].

یعنی همانا پروردگار شما یکی است، پدر شما یکی است، همهٔ شما فرزند آدم هستید و آدم از خاک است، گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست، عرب را بر عجم فضیلت نیست مگر به وسیلهٔ تقوا.

این جمله‌ها را که صلای وحدت و ندای یگانگی و بهم‌بستگی است، در کجا و در چه زمانی و در چه موقعیتی ایراد فرمود؟

در سرزمین مکه و منا و عرفات، درحین انجام عمل حج، در آخرین حج خود که به حجةالوداع معروف است.

چرا اینجا را برای این اعلام انتخاب فرمود؟ برای اینکه تا دامنهٔ قیامت که مراسم حج بپاست، مردم بیایند و به یاد توصیه‌های پیغمبر بزرگوارشان بیفتند و متنبه گردند و راه تفرق نپویند، دست یکدیگر را در اینجا به عنوان دوستی و برادری بفشارند، موانع را از میان ببرند، قراردادها و پیمانها و مبادله‌های معنوی و مادی با هم برقرار کنند.

این که مسلمانان به صورت ظاهر در مکه اجتماع کنند و دلهاشان نسبت به یکدیگر پر از کینه و عداوت باشد، مصداق کلام خدای متعال باشند: **تحسبهم جمیعاً وقلوبهم شتی**[۲] (می‌پنداری آنها با هم اند و حال آنکه دلهاشان پراکنده است) و مصداق کلام علی علیه‌السلام بوده باشند: **ایهاالناس**

---

۱. تحف العقول، صفحهٔ ۳۴

۲. سورهٔ حشر، آیهٔ ۱۴

**المجتمعة ابدانهم المختلفة اهوائهم**[1] (ای مردمی که بدنهاشان در یک جا جمع شده اما خواسته‌ها و آرزوها و هدفهاشان از هم جداست)، این گونه اجتماعی منظور اسلام نیست، حج برای چنین اجتماعی نیست، خداوند به چنین اجتماعی به نظر رحمت نمی‌نگرد.

۲. امام صادق علیه السلام در حدیث معروفی که در کتب حدیث ضبط شده و مفصل است می‌فرماید: «**فجعل فیه الاجتماع من الشرق و الغرب لیتعارفوا**» یعنی خداوند مقرر کرد که از شرق و غرب عالم آنجا جمع شوند برای اینکه یکدیگر را بشناسند.

یکی از کارهای پسندیده‌ای که در دنیای امروز معمول است این است که افرادی که در یک محفل و یا کنگره برای اولین بار با هم آشنا می‌شوند کارتهای خود را مبادله می‌کنند، اسم و آدرس یکدیگر را یاد می‌گیرند. این کار وسیله می‌شود که بعدها با هم نامه مبادله کنند، از کارهای یکدیگر آگاه شوند، آثار و تألیفات خود یا آثار و تألیفات مورد علاقهٔ خود را برای یکدیگر بفرستند. بدیهی است که این کارها پیوندها را محکم می‌کند.

اکنون می‌بینیم اسلام در چهارده قرن پیش این زمینه را به وجود آورده است و توصیه کرده است که از اجتماع عظیم حج برای این منظور باید استفاده بشود. امام صادق فرمود: اسلام چنین اجتماعی را مقرر کرده است تا از شرق و غرب عالم جمع شوند و با یکدیگر در آنجا آشنا و دوست بشوند.

لازم است هرکدام از ما کارتهای معرفی از خود چاپ کنیم و به چند زبان ـ که یکی از آنها زبان عربی است ـ آدرس و شغل خود را بنویسیم،

---

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۹

در مواقع متعددی که با افرادی از کشورهای دیگر برخورد می‌کنیم کارت خودمان را به آنها بدهیم و از آنها کارت بگیریم و این را وسیلهٔ آشنایی قرار داده بعدها نامه مبادله کنیم، کتاب مبادله کنیم، آنها را از اوضاع دینی کشور خود آگاه کنیم و از اوضاع دینی و احوال مسلمانان کشور آنها باخبر شویم، از تحولات و نهضتهایی که له یا علیه اسلام می‌شود آگاه بشویم، با تحولات و نهضتهای سودمند اسلامی هماهنگی کنیم.

**۳.** علی علیه‌السلام در کلمات خود ضمن بیان فلسفهٔ پاره‌ای از مقررات اسلامی، دربارهٔ حج می‌فرماید: **والحج تقوية للدين** (یا **تقربة للدين**)[۱] یعنی فلسفهٔ حج تقویت دین است (یا فلسفهٔ حج نزدیک کردن پیروان دین است). به هر حال منظور یکی است. اگر مفهوم کلام این باشد که فلسفهٔ حج تقویت دین است، منظور این است که با اجتماع حج روابط مسلمانان محکمتر می‌شود و ایمان مسلمانان نیرومندتر می‌گردد و به این وسیله اسلام نیرومندتر می‌گردد. اگر مفهوم کلام این باشد که فلسفهٔ حج نزدیک کردن دین است، باز واضح است که منظور نزدیک شدن دلهای مسلمانان است و نتیجه تقویت و نیرومندی اسلام است.

**۴.** از سخنان آن حضرت است: **جعله سبحانه و تعالى للاسلام عَلَماً**[۲] یعنی خداوند کعبه را پرچم اسلام قرار داده است.

از قدیم معمول بوده است که گروههایی که با یکدیگر به جنگ می‌پرداخته اند هرکدام پرچم مخصوص به خود داشته‌اند و در زیر آن گرد می‌آمده‌اند. پرچم رمز بقا و استقلال و مقاومت آنها به شمار می‌آمده است. برافراشته بودن آن دلیل حیات جمعی آنها بوده است و افتادن و

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۲۴۴
۲. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱

خوابیدن آن علامت شکست آنها بوده است. دلیر و دلاورترین آنها نامزد به دست گرفتن پرچم بوده است، گردان و دلاوران دور او را می‌گرفتند که برافراشته بماند. برعکس، دشمن کوشش می‌کرد که پرچم را بخواباند. پرچم، مقدس و محترم بود. امروز نیز پرچم رمز استقلال و وحدت و شخصیت مستقل ملتها و کشورهاست. هر کشوری از خود پرچم و علامتی دارد و آن را مقدس می‌شمارد و احیاناً به آن سوگند می‌خورد.

امیرالمؤمنین می‌فرماید: «کعبه پرچم اسلام است» یعنی همان طوری که پرچمها رمز اتحاد و یگانگی جمعیتها و نشانهٔ همبستگی آنهاست و برپا بودن آن علامت حیات آنهاست، کعبه برای اسلام اینچنین است. در حدیث دیگری وارد شده: «**لایزال الدین قائماً ما قامت الکعبة**» مادام که کعبه بپاست اسلام بپاست، یعنی مادام که حج زنده و باقی است اسلام زنده و باقی است. کعبه پرچم مقدس اسلام است، رمز وحدت و استقلال مسلمین است.

از اینجا می‌توانیم بفهمیم که منظور اسلام این نبوده که مردم ندانسته و نفهمیده بروند به مکه و فقط یک سلسله مناسک که برای خود آنها نامفهوم است بجا آورند. منظور اصلی این است که تحت لوای کعبه یعنی همان خانه‌ای که اولین بار در میان بشر برای پرستش خدای یگانه بنا شد، به صورت یک قوم واحد و ملت واحد و هم عزم و هم رزم گرد آیند. شعار اصلی و اساسی اسلام «توحید» است. کعبه خانهٔ توحید است. قرآن کریم می‌فرماید: «**ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکاً**» یعنی اولین خانه‌ای که برای مردم نهاده شد همان است که در سرزمین مکه است.

□

تمرین:

۱. پیغمبر اکرم در حجةالوداع چه گفت؟

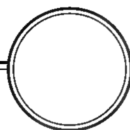
۲. چگونه در ضمن مراسم حج مسلمانان باید با یکدیگر وسیلهٔ آشنایی و دوستی فراهم کنند؟

۳. معنی پرچم بودن کعبه برای اسلام چیست؟





# اخلاق و آداب سفر



## درس اول: فایده و لزوم درس اخلاق برای مسافران حج

اخلاق و آداب سفر، بخشی از اخلاق و آداب انسانی است. هر انسانی از آن نظر که انسان است باید دارای خُلقها و خویهای پسندیده و بزرگوارانه باشد. رسول اکرم صلی‌الله علیه وآله فرمود: **علیکم بمکارم الاخلاق فان ربی بعثنی بها** بر شما باد به اخلاق بزرگوارانه که خداوند مرا برای همینها مأموریت داده است. آنگاه فرمود:

**و ان من مکارم الاخلاق ان یعفو الرجل عمن ظلمه و یعطی من حرمه و یصل من قطعه و یعود من لایعوده**[1].

یعنی از جمله اخلاق بزرگوارانه این است که آدمی در مقابل بدیهای مردم

---

۱. وسائل جلد ۲، صفحهٔ ۲۲۴

خوبی کند به اینکه از انتقام صرف‌نظر کند و ببخشاید، به کسی که از احسان به او دریغ داشته است احسان کند، با کسی که پیوند با او را بریده است از نو پیوند کند، کسی را که از او عیادت نکرده است عیادت کند.

اخلاق بر دو قسم است: عمومی و خصوصی. اخلاق عمومی وظایفی است که انسان در همه جا و همه وقت باید رعایت کند. ولی اخلاق خصوصی ناشی از وظایف و تکالیفی است که انسان در شرایط خاص و زمان خاص و یا نسبت به افراد خاص پیدا می‌کند. مثلاً اخلاق خانوادگی نوع خاصی از اخلاق است، اخلاق کسبی نوعی دیگر است.

مسافرت، اخلاق و آداب خاصی را ایجاب می‌کند زیرا وضع جدیدی برای انسان به وجود می‌آورد و انسان را در شرایط خاصی قرار می‌دهد که با محیط اقامت یعنی وطن متفاوت است. در مسافرت انسان با یک عده که «همسفر» نامیده می‌شوند، شب و روز بسر می‌برد. بسیاری از پرده‌ها که تا آن وقت میان او و همسفرانش وجود داشت خواه ناخواه برداشته می‌شود، خواب و بیداری‌اش با آنهاست، همکاریها و همگامیهایی که هرگز در حضر پیش نمی‌آید لازم می‌شود. اینها قهراً وظایف و تکالیف خاصی را به وجود می‌آورد و آمادگی روحی و اخلاقی مخصوصی را ایجاب می‌کند.

در دین مقدس اسلام به این بخش از اخلاق توجه مخصوص شده و دستورهای بسیار مفید و ثمربخش ـ که نمونهٔ دیگری از جامعیت و عمق تعلیمات این دین مبین است ـ داده شده است. ما امیدواریم بتوانیم اینها را برای شما آقایان و بانوان محترم که عازم سفر بیت‌الله می‌باشید بیان کنیم.

اتفاقاً علمای اسلام این دستورهای اسلامی را در مقدمهٔ حج ذکر کرده‌اند، زیرا در میان فرایض اسلامی این فریضه است که مستلزم سفر و خروج از وطن می‌باشد.

ما قبل از آنکه وارد متن آن دستورها بشویم، مقدمتاً دو مطلب را توضیح می‌دهیم: یکی راجع به فایده و لزوم این درس برای حجاج محترم، دیگر راجع به معنی کلمات «اخلاق» و «آداب» و «سفر» که در عنوان درس ما قرار گرفته‌اند و همچنین کلمهٔ «رفیق» که معمولاً در مورد همسفر به کار برده می‌شود. اما فایده و لزوم این درس:

فرضاً آمادگی اخلاقی برای سایر مسافرتها لازم نباشد، برای این سفر مذهبی اجتماعی کمال ضرورت دارد. این سفر علاوه بر جهاتی که در سایر سفرها وجود دارد یک سفر روحی و مذهبی است. بدیهی است تا انسان از نظر روحی پاک و منزه نباشد نمی‌تواند از یک برنامهٔ روحی بهرهٔ معنوی ببرد.

گاهی بعضی افراد می‌پرسند: چطور است که از نظر اسلام استطاعت مالی و استطاعت بدنی و استطاعت طریقی شرط است اما استطاعت روحی و اخلاقی شرط نیست؟ یعنی چطور است که حاجی باید از لحاظ مالی آنقدر ثروت داشته باشد که به راحتی برود به مکه و برگردد و ضربه‌ای به کار و کسب و وضع خانواده‌اش وارد نشود، و از لحاظ بدنی باید سالم باشد مریض نباشد، از لحاظ راه باید امنیت داشته باشد، اما لازم نیست که حاجی از لحاظ روحی و اخلاقی سرمایهٔ کافی داشته باشد؟ چرا؟

جواب این است که استطاعت روحی و اخلاقی هم شرط است اما با یک تفاوت و آن اینکه سایر استطاعتها شرط وجوب است و اما استطاعت روحی و اخلاقی شرط وجود است.

توضیح مطلب:

شرط وجوب یعنی شرطی که تا پیدا نشود تکلیفی در کار نیست. مثلاً رسیدن مال به حد نصاب شرط وجوب زکات است، تا مال به حد نصاب

نرسد تکلیفی نیست. اما شرط وجود یعنی شرطی که تا آن شرط محقق نشود عمل انسان صحیح یا قبول نیست. مثلاً پاکی لباس و بدن شرط نماز است اما شرط وجود است، یعنی بدن و لباس باید پاک باشد تا نماز درست باشد. همچنین حضور قلب شرط نماز است، یعنی باید حضور قلب باشد تا نماز مقبول واقع شود و انسان را بالا ببرد و آثار خود را ببخشد.

فرق این دو نوع شرط این است که انسان مکلف نیست شرط وجوب را ایجاد کند، بلکه هروقت موجود شد آن وقت انسان تکلیف پیدا می‌کند. مثلاً انسان مکلف نیست که حتماً مال خود را به حد نصاب برساند که زکات بدهد ولی اگر به حد نصاب رسید زکات واجب می‌شود. اما شرط وجود شرطی است که الزاماً باید آن را ایجاد کرد. مثلاً الزاماً باید لباس و بدن را پاک نگه داشت تا نماز صحیح باشد. همچنین الزاماً باید حضور قلب وجود داشته باشد تا نماز مورد قبول واقع شود و اثر واقعی خود را ببخشد.

پس شرط وجود از شرط وجوب مهمتر است. استطاعت اخلاقی و روحی شرط وجود است، یعنی تنها در صورت آمادگی روحی و اخلاقی است که انسان از مزایای بی‌پایان روحی و اجتماعی بهره‌مند می‌شود و اگر انسان این آمادگی را نداشته باشد «محنت بادیه خریده به سیم».

حالا چه دلیلی داریم که استطاعت روحی، شرط وجود یعنی شرط مقبولیت و مفید بودن حج است؟ برای نمونه این روایت را ذکر می‌کنیم: شیخ صدوق روایت کرده است که امام باقرعلیه‌السلام می‌فرمود:

**مایعبأ بمن یؤمّ هذا البیت اذا لم‌یکن فیه ثلث خصال: خلق یخالق به من صحبه و حلم یملک به غضبه و ورع یحجزه عن**

**محارم‌الله**[۱].

یعنی کسی که به قصد حج به خانهٔ کعبه می‌آید، مورد عنایت حق واقع نمی‌شود مگر آنکه در او سه خصلت وجود داشته باشد: اخلاق مناسبی برای معاشرت با همسفران داشته باشد، دارای نیروی حلم و بردباری باشد که بتواند جلو خشم خود را ـ که خواه ناخواه موجبات آن در سفر پیش می‌آید ـ بگیرد، پارسایی داشته باشد که جلو او را از گناهان بگیرد.

از اینجا می‌توان تکلیف حجاجی که بی‌جهت با رفقا به نزاع برمی‌خیزند، زود از کوره در می‌روند، انواع گناهان از دروغ و غیبت و غیره مرتکب می‌شوند، فهمید و متأسفانه نقاط ضعف زیادی از این جهت در غالب حجاج محترم دیده می‌شود. ممکن است بگویید استطاعت روحی و اخلاقی شرط قبول همهٔ عبادات است، اختصاص به حج ندارد زیرا خداوند در قرآن می‌فرماید: **انما یتقبل الله من المتقین**[۲] یعنی همانا منحصراً خداوند عمل متقیان را می‌پذیرد؛ تا انسان دارای تقوا و پاکی نباشد، هیچ عملی از او قبول نمی‌شود.

عرض می‌کنم بلی چنین است. هر عملی آمادگی قبلی روحی می‌خواهد ولی با این تفاوت که عمل حج گذشته از اینکه عبادت است و باید به قصد قربت بجا آورده شود و علیهذا احتیاج دارد به تقوای قلب، یک عمل اجتماعی است. هرکسی باید دارای اخلاق اجتماعی مناسبی باشد تا بتواند این وظیفهٔ الهی را درست انجام دهد و آن اثری که منظور اسلام از این اجتماع بزرگ است پیدا شود. در حدیثی که نقل کردیم، به

---

۱. من لا یحضره الفقیه جلد ۲، صفحهٔ ۱۷۹

۲. سورهٔ مائده، آیهٔ ۲۷

سه خصلت اشاره شده بود و دوتای آنها مربوط است به شایستگی انسان از نظر اخلاق معاشرتی. برای اینکه انسان نماز درستی بخواند یا زکاتی را به قصد قربت ادا کند، لزومی ندارد که صلاحیت اجتماعی داشته باشد اما برای اینکه عمل عظیم حج را انجام دهد لازم است صلاحیت اجتماعی داشته باشد.

پس معلوم شد که استطاعت اخلاقی و روحی و به عبارت دیگر صلاحیت اجتماعی نیز شرط است و این استطاعت از استطاعت مالی و بدنی و طریقی از نظر اسلام مهمتر است، زیرا این را شرط وجود قرار داده که الزاماً باید آن را به وجود آورد و تحصیل کرد نه شرط وجوب.

□

تمرین:

۱. اخلاق بر چند قسم است؟
۲. چرا سفر، اخلاق و آداب خاصی دارد؟
۳. پیغمبر اکرم دربارهٔ مکارم اخلاق چه فرموده است؟
۴. آیا استطاعت روحی و اخلاقی برای حج لازم است یا خیر؟
۵. فرق شرط وجوب و شرط وجود چیست؟

◻

## درس دوم: آشنایی با چند لغت

وقتی که می‌گوییم «اخلاق و آداب سفر» باید معنی اخلاق و معنی آداب و فرق میان آنها را بدانیم. حتی خوب است بدانیم چرا به سفر، سفر می‌گویند و چرا همسفر را «رفیق» می‌گویند.

**اخلاق**

اخلاق جمع خُلق است. خلق یعنی خوی. ساختمان وجود انسان تا آنجا که مربوط به بدن است، خَلق (به فتح خاء) گفته می‌شود و تا آنجا که مربوط به روح یعنی مربوط به قسمتی از تمایلات روحی است، خُلق (به ضم خاء) گفته می‌شود. به عبارت دیگر خَلق مربوط به شخص است و خُلق مربوط به شخصیت. در دعا وارد شده است که هنگامی که در مقابلهٔ آیینه می‌ایستید و خود را می‌بینید، بگویید: **اللّهم حسِّن خُلق کما حسَّنت خَلق** یعنی خداوندا، اخلاق مرا نیکو گردان همچنانکه اندام مرا نیکو

گردانیده‌ای و مرا به صورت انسان و در احسن تقویم آفریده‌ای.

آنچه مربوط به بدن است طرح‌ریزی و ساختمانش در رحم تمام می‌شود. مثلاً استعداد اینکه انسان سفیدپوست باشد یا سیاه‌پوست، زشت باشد یا زیبا، کوتاه باشد یا بلند، تمام اینها در مرحلهٔ رحم طرح و بنا می‌شود و پس از اینکه کودک به دنیا می‌آید نه به وسیلهٔ خود او و نه به وسیلهٔ دیگران قابل تغییر نیست.

اما اخلاقیات که مربوط به روح است در همین دنیا به وسیلهٔ خود شخص و معلمان و مربیان و اجتماع، طرح و بنا می‌شود. البته قسمتی از استعدادهای اخلاقی مربوط به سرشت و مرحلهٔ قبل از تولد است.

علیهذا دو تفاوت میان خَلق و خُلق هست. اولاً اینکه خَلق که مربوط به بدن است یک منزل جلوتر یعنی در منزل رحم تکوین پیدا می‌کند و اما خُلق که مربوط به روح است یک منزل عقب‌تر یعنی بعد از تولد متکوّن می‌شود. ثانیاً آنچه مربوط به خلقت بدن است از اختیار انسان بیرون است، انسان خود قادر نیست که خلقت خود را عوض کند، اما آنچه مربوط به اخلاقیات روحی است در اختیار خود انسان است؛ هرکسی خودش باید شخصیت خود را بسازد، معمار و مهندس روح خود باشد، بنّا و سازندهٔ اخلاق خود باشد.

انسانها از لحاظ طرز رفتار با یکدیگر مختلفند، مثلاً ممکن است متواضع باشند یا متکبر، کریم و بخشنده باشند یا لئیم و ممسک، حلیم و بردبار باشند یا کینه‌توز و پرخاشگر. صفاتی از قبیل تواضع و تکبر و کرم و بخل و حلم و حقد را خُلقیات می‌گویند. البته هنگامی به این صفات کلمهٔ خُلق اطلاق می‌شود که در روح انسان جایگزین شده باشد و جزء خویهای انسان به شمار رود. در اثر عمل و تکرار و تلقین وغیره این صفات در روح انسان جایگزین می‌شوند و به اصطلاح به صورت ملکه

در می‌آیند: ملکهٔ فاضله یا رذیله.

به عبارت دیگر عکس‌العمل هر فردی در مقابل فرد دیگر متفاوت است؛ ممکن است عکس‌العملی باشد که به زیان او و اجتماع باشد و ممکن است عکس‌العملی باشد مفید به حال او و اجتماع. اگر عکس‌العمل‌های انسان در برابر دیگران همیشه خوب و مفید باشد و انسان عادت کند که همیشه عکس‌العمل خوب نشان بدهد، گفته می‌شود خلقیات او خوب است.

**آداب**

آداب جمع ادب است. تشریفاتی که انسان برای کارهای خود قرار می‌دهد، آداب آن کار نامیده می‌شود. مثلاً خوردن یک عمل طبیعی است. انسان می‌تواند احیاناً مانند حیوانات با دهان آب یا غذا بخورد و می‌تواند با دست بخورد و یا با قاشق بخورد، می‌تواند با دست راست بخورد و یا با دست چپ بخورد، می‌تواند با دست نشُسته یا قاشق کثیف بخورد و می‌تواند با دست پاکیزه و یا قاشق پاکیزه بخورد. اینکه انسان غذا را با دست راست بخورد و دست یا قاشقش شسته باشد، هنگام شروع بسم‌الله بگوید، با تأنّی بخورد، لقمه‌ها را زیاد بجود، آداب غذا خوردن نامیده می‌شود.

افراد هنگام برخورد به یکدیگر معمولاً آدابی را رعایت می‌کنند. بعضی‌ها سر خود را می‌جنبانند یا کلاه خود را برمی‌دارند و شنیده‌ام بعضی از ملتها بینی‌های خود را به هم می‌مالند، و آنها که یادشان نرفته که انسانند و می‌دانند بهترین وسیلهٔ تفهیم معنویات برای انسان سخن است و بهترین آرزویی که یک نفر برای یک نفر دیگر باید بکند این است که برای او سلامت و صلح و مسالمت بخواهد، اینها وقتی که به یکدیگر می‌رسند

می‌گویند: «سلام علیک» یعنی من برای تو از خداوند سلامت و مسالمت آرزو می‌کنم.

سلام ادبِ ملاقات است. همچنین هر کاری آدابی دارد و همین قدر مثال کافی است.

سفر نیز به نوبهٔ خود اخلاق و آدابی دارد؛ یعنی انسان باید از برخی خصلتهای روحی بهره‌مند باشد، مثل اینکه نسبت به دیگران مهربان باشد و به چهرهٔ آنها لبخند بزند و هم پاره‌ای آداب را باید رعایت کند، مثل اینکه مثلاً قبل از مسافرت دوستان خود را آگاه کند و با آنها موادعه و خداحافظی نماید. بعداً به تفصیل دربارهٔ اخلاق و آداب سفر بحث خواهیم کرد.

### سفر

کلمهٔ سفر از مادهٔ سفور است که به معنی برداشتن پرده از روی یک چیز است. غزالی (به نقل **محجةالبیضاء**) می‌گوید: سفر از آن جهت سفر نامیده شده است که پرده از روی اخلاق واقعی انسان برمی‌دارد. فقط در مسافرت می‌توان به اخلاق واقعی اشخاص پی برد و آنها را شناخت. می‌گوید: شخصی می‌خواست دربارهٔ دیگری شهادت بدهد، به او گفتند: آیا با او سفر کرده‌ای؟ گفت: نه. گفتند: پس او را نمی‌شناسی. می‌گوید: اگر کسی را دیدید که مردمی که با او معامله و داد و ستد کرده‌اند و کسانی که با او مسافرت کرده‌اند از او تمجید می‌کنند، قطعاً بدانید آدم خوبی است[۱].

به طور کلی هر چیزی که انسان را در شرایط غیر عادی که آرامش

---

۱. محجةالبیضاء جلد ۴، صفحهٔ ۴۲ و ۵۶

روح را بهم می‌زند قرار دهد، پرده از روی اخلاق واقعی انسان برمی‌دارد. انسان در حال عادی حکم آب راکد را دارد که در حوضی جمع شده است؛ به واسطهٔ رکود، مخلوطهای آب ته‌نشین می‌شود و آب بسیار صاف و زلال مشاهده می‌شود. اما همینکه یک چوب داخل آب ببرید و آب را تکان بدهید و زیر و رو کنید، آنوقت می‌بینید چقدر کثافت داخل این آب است. بسا افرادی که در شرایط عادی به دل و نفس خود مراجعه می‌کنند، آن را مانند همان آب حوض صاف و پاک می‌بینند و خودشان غافلند که اگر شرایط جدیدی به وجود آید و موجباتی پیدا شود که صفات پلید ته‌نشین‌شدهٔ باطن ظهور کند معلوم خواهد شد که چقدر آلودگیها در روح آنها بوده است. غزالی می‌گوید: یکی از فواید سفر این است که ماهیت هرکس را بر خودش روشن می‌کند. اخلاق واقعی هرکسی در سفر ظاهر می‌شود. در سفر معلوم می‌شود که کی شجاع است و کی ترسو، کی مهربان است و کی بی‌عاطفه، کی خدمتگزار است و کی لافزن و دروغگو، کی حلیم و پرحوصله است و کی کم‌ظرفیت و سبک؟ و از این روست که سفر را سفر گفته‌اند.

سفر به طور کلی مفید و لازم است. قطع نظر از اینکه اخلاق واقعی هرکسی را بر خودش ظاهر می‌کند، حقایق دیگری را نیز بر انسان روشن می‌کند: آدمی را پخته و جهان‌دیده می‌نماید، فواید مادی و معنوی فراوانی دارد. در مدح سفر سخنان زیادی رسیده است. قرآن کریم به سیر در زمین امر می‌کند و آن را موجب باز شدن چشم و گوش و ازدیاد عقل و تجربه می‌داند. در سورهٔ مبارکهٔ حج، آیهٔ ۴۶ می‌فرماید: **افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او اذان یسمعون بها** یعنی آیا در زمین گردش نکرده‌اند تا روحیه‌هایی متفکر و گوشهایی باز و شنوا پیدا کنند؟

پیغمبر اکرم می‌فرمود: **سافروا تصحّوا**[1] مسافرت کنید، صحت می‌یابید. **در دیوان منسوب به مولی امیرالمؤمنین** است:

تغرّب عن الاوطان فی طلب العلی و سافر ففی الاسفار خمس فوائد

تفرج همّ و اکتساب و معیشة و علم و آداب و صحبة ماجد

یعنی در طلب علوّ و بزرگی از وطن خارج شو، زیرا در مسافرت پنج فایده وجود دارد: غصه‌های محلی فراموش می‌شود، وسیلهٔ کسب معیشت است، وسیلهٔ آموختن علم است، راه ادب‌آموزی است، به وسیلهٔ سفر انسان به مصاحبت بزرگان توفیق می‌یابد.

انوری می‌گوید:

به جرم خاک و به گردون نگاه باید کرد
که آن کجاست ز آرام و این کجا ز سفر

به شهر خویش درون، بی‌خطر بود مردم
به کان خویش درون، بی‌بها بود گوهر

سفر مربی مرد است و آستانهٔ جاه
سفر خزانهٔ مال است و اوستاد هنر

درخت اگر متحرک شدی ز جای به جای
نه جور ارّه کشیدی و نه جفای تبر

غزالی می‌گوید: یکی از علما به یاران خود می‌گوید: «سیحوا تطیبوا، فان الماء اذا کثر مقامه فی موضع تغیر» یعنی سیاحت کنید تا پاکیزه شوید، زیرا آب اگر در یک جا بماند می‌گندد[2].

ابوالفتح بستی می‌گوید:

---

۱. فقیه جلد ۲، صفحهٔ ۱۷۳

۲. محجةالبیضاء جلد ۴، صفحهٔ ۴۲

لقد هنت من طول المقام و من یقم
طویلاً یهن من بعد ما کان مکرما
و طول جمام المرء فی مستقره
یغیره لوناً و ریحاً و مطعما[۱]

یعنی از بس که یک جا ماندم از نظرها افتاده و پست شدم، آری هرکس در یک نقطه زیاد بماند عزتش تبدیل به خواری می‌شود، زیاد ماندن مرد در جایگاه خودش رنگ و بوی و مزهٔ او را می‌برد.

**رفیق**

کلمهٔ رفیق از مادهٔ رفق است که به معنی نرمی است. از قدیم‌الایام کلمهٔ رفیق به همسفر اطلاق می‌شده است. در احادیث همین تعبیر به کار رفته است. پیغمبر اکرم فرمود: **الرفیق ثم السفر**[۲] یعنی اول رفیق خوب انتخاب کنید، بعد تصمیم به مسافرت بگیرید.

این کلمه از آن جهت برای همسفر انتخاب شده است که لازمترین شرط همسفری، رفق و نرمی و ملایمت است. انسان باید کوشش کند حداکثر ملایمت و همراهی را با رفقای خود داشته باشد.

پس معلوم شد که سفر به نوبهٔ خود اخلاق و آدابی دارد. باید آنها را بدانیم و به کار ببندیم.

□

۱.المحاسن و الاضداد صفحهٔ ۱۳۶
۲. فقیه جلد ۲، صفحهٔ ۱۸۲

تمرین:

۱. فرق میان خَلق و خُلق چیست؟

۲. آداب یعنی چه؟

۳. چرا به سفر، سفر گفته می‌شود؟

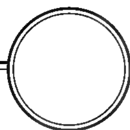
۴. فواید سفر چیست؟

۵. کلمهٔ رفیق یعنی چه؟





# کعبه و نقش اجتماعی آن



## کعبه و نقش اجتماعی آن

۱. از آیات قرآن برمی‌آید که کعبه قدیمی‌ترین معبد جهان است[1]: **ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکاً**. رجوع شود به تفاسیر مفصل که از جنبهٔ تاریخی متعرض این مطلب شده‌اند[2]. آقای غفوری در سخنرانی کنگرهٔ حج می‌گوید:

> به طوری که نوشته‌اند از زمانهای قدیم هفت معبد بزرگ و عمومی وجود داشته که در چین و هند و بلخ و صنعا و در قسمتهای شمالی و مرکزی ایران فعلی بوده‌اند و از همه قدیمی‌تر همان کعبه است[3].

۱. البته معبد توحید، زیرا از نظر قرآن توحید بر شرک مقدم است. توحید از شرک متطوّر نشده، بلکه شرک انحرافی است از توحید.

۲. در سورهٔ حج، آیهٔ ۲۹ و آیهٔ ۳۳ از کعبه به «بیت‌العتیق» یاد شده. ممکن است مقصود خانهٔ کهنهٔ قدیمی باشد و ممکن است مقصود خانهٔ آزاد باشد که: **لا یملکه احد**، چنانکه در روایتی از امام باقر روایت شده (**تفسیر صافی**).

۳. رجوع شود به کتاب **اسرار حج** و کتاب قبله کمره‌ای.

۲. از آیات قرآن برمی‌آید که این خانه، خانهٔ پربرکتی است و بناست که منشأ خیرات و برکاتی برای اهل توحید و عدل یعنی مسلمین باشد، چنانکه در آیهٔ پیش ذکر شده است.

۳. از آیات قرآن باز برمی‌آید که این خانه و حریم آن محل امن و امان است. در کعبه و بلکه در حریم کعبه به نام حرم کسی حق تعرض به صید و هیچ شکاری تا چه رسد به انسان ندارد، که آنجا بست کامل و آزادی و امنیت کامل و حریت بیان و عقیدهٔ کامل و عدم تعرض کامل برقرار است. این جهت که بعضی امکنه مقدس است و پناهگاه، و اشخاصی در آنجا پناهنده می‌شوند مثل مجلس شورا و سنا و غیره و یا در قدیم مشاهد مشرفه و خانهٔ علما، خود مطلبی است. به هرحال از یک نظر حرم حکم بست را دارد حتی نسبت به حیوانات. البته باید دید از نظر مجرمین قانونی چه حکمی دارد خصوصاً کسانی که در خود حرم مرتکب موجبات حد و قصاص می‌شوند. در دعای ابراهیم نیز آمده است: **رب اجعل هذا بلداً ٰامنا** یا: **اجعل هذا البلد ٰامناً** و همچنین سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۲۵: **و اذ جعلنا البیت مثابة للناس و امناً و اتخذوا من مقام ابراهیم...** این خصوصیت حرم مؤید این است که حرم باید متعلق به همهٔ مسلمین باشد نه به دستهٔ مخصوص که در بند ۵ گفته خواهد شد.

آقای غفوری می‌گوید:

> امروز بشر احساس کرده که احتیاج دارد به محلی که محترم بوده و از نظر بین‌المللی محل دادرسی و کنفرانسهای جهانی و بالاخره مرجع رفع اختلافات بزرگ باشد... آیا این نکته را نباید مسلمین توجه داشته باشند که چندین قرن قبل طرح صحیح یک مجمع دینی برای ایجاد وحدت در بین ایشان

ریخته شده؟

۴. خانهٔ کعبه و ماه ذی‌الحجة وسیله‌ای است برای قیام امر مسلمین: **جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاماً للناس و الشهر الحرام و الهدی و القلائد...** در این آیه اثر اجتماعی حج و اعمال آن ذکر شده است، چنانکه در روایات نیز آمده است. کلمهٔ «حرام» که تکرار شده، فلسفه و مناط را ذکر می‌کند، یعنی داشتن چنین مکان محترمی نگهدارندهٔ مسلمین است.

۵. این خانه و بلکه حرم نباید مالک خصوصی داشته باشد، مال خداست یعنی مال همه است. همهٔ حرم حکم مسجد را از این جهت دارد ـ نه از سایر جهات ـ لهذا در ذیل این آیه: **ان الذین کفروا و یصدون عن سبیل الله و المسجد الحرام الذی جعلناه للناس**[1] **سواء العاکف فیه و الباد**[2]، در حدیث وارد شده که کسی حق ندارد مردم را مانع شود از ورود به مکه به عنوان اینکه اینجا شهر ما و وطن ما و مملکت ماست، و این آیه در وقتی نازل شد که قریش مانع ورود مسلمانان به مکه شدند. و همچنین است آیهٔ ۳۴ انفال: **و ما لهم الّا یعذبهم الله و هم یصدون عن المسجد الحرام و ما کانوا اولیائه...** علیهذا کعبه و مسجد و بلکه حرم متعلق است به هرکس که اهل توحید و عبادت خدا و بر ملت ابراهیم باشد[3]. مثل این است که از طرف ابراهیم این محل بر اهل توحید و عبادت خدای یگانه وقف شده است

---

۱. مخصوصاً این جهت که راجع به حج همه جا کلمهٔ «ناس» تکرار شده: **لله علی الناس حج البیت... و اذ جعلنا البیت مثابة للناس... ان اول بیت وضع للناس... جعلناه للناس سواء العاکف... جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاماً للناس...**

۲. در این آیه صریحاً می‌گوید این خانه را ما برای مردم قرار داده‌ایم. این خانه که خانهٔ خداست، خانهٔ مردم است.

۳. رجوع شود به **المیزان**، ج ۳، ص ۳۹۳، داستان مسأله پرسیدن مهدی عباسی از امام کاظم.

ولی وقف نیست، نوعی دیگر از ملکیت است خاص خود که همان ملکیت بین‌المللی اسلامی است.

در **نهج‌البلاغه** مولی به قثم بن‌عباس که عامل مکه بود نامه می‌نویسد:

**اما بعد، فاقم للناس الحج[1] و ذکرهم بایام الله[2] و اجلس لهم العصرین فأفت المستفتی و علّم الجاهل و ذاکر العالم و لایکن لک الی الناس سفیر الّا لسانک و لا حاجب الّا وجهک... و انظر الی ما اجتمع عندک من مال الله فاصرفه الی من قبلک... و مر اهل مکة ان لایأخذوا من ساکن اجراً، فان الله سبحانه یقول: «سواء العاکف فیه و الباد» فالعاکف: المقیم به، و البادی: الذی یحج الیه من غیر اهله، وفقنا الله و ایاکم لمحابّه.** (کتاب ۶۷ نهج‌البلاغه)

[اما بعد، مراسم حج را برای مردم بپا دار، و ایام الله (عبرتهای تاریخ) را به یادشان آر، و هر صبح و شام برای مراجعهٔ آنان در مجلس عمومی بنشین، به پرسش پرسش‌کننده پاسخ ده، و نادان را علم بیاموز، و با عالم مذاکره کن، و نباید میان تو و مردم پیام‌رسانی جز زبانت و دربانی جز چهره‌ات باشد... و به اموال الهی که نزد تو جمع می‌گردد بنگر و آن را به عیالمندان و گرسنگانی که نزد تو هستند به مصرف رسان... و به ساکنان مکه دستور ده که از کسانی که در خانه‌هاشان سکونت می‌کنند کرایه نگیرند، زیرا خدای سبحان می‌فرماید: «عاکف و بادی در این

---

۱. مثل اینکه او را مأمور می‌کند که ضمناً امارت حجاج را به عهده بگیرد.

۲. امیرالحاج وظیفه دارد که تنها شاخص رسمی و ریاستی نباشد، تاریخ را بر مردم عرضه بدارد، آنها را موعظه کند و به مصالحشان ارشاد نماید، گذشته را به یاد آنها بیاورد.

سرزمین یکسانند». عاکف کسی است که مقیم مکـه است، و
بادی کسی است که اهل مکه نیست و به قصد حج آنجا می‌آید.
خداوند ما و شما را به آنچه خود دوست دارد موفق سازد.]

هرچند در آیهٔ قرآن به مسجدالحرام تعبیر شده ولی در قرآن کـریم گاهی کلمهٔ کعبه به خصوص بیت و گاهی شامل حریم بیت در تمام حرم می‌شود، مثل کلمهٔ **هدیاً بالغ الکعبة**. و همچنین کلمهٔ مسجدالحرام[۱] گاهی شامل حریم آن یعنی تمام حرم می‌شود و علیهذا بعید نیست که مقصود امام خصوصِ خانه‌های مکه نباشد، تمام حرم این حکم را دارد.

در احادیث ما وارد شده کـه اول کسـی کـه بـرای خـانه‌های مکـه مصراعین قرار داد، معاویه بود:

**و کان الناس اذا قدموا مکة نزل البادی علی الحاضر حتی یقضی حوائجه... و کان اول من علق علی بابه المصراعین معاویة بـن ابی سفیان و لیس ینبغی لاحد ان یمنع الحاج شیئاً مـن الدور و منازلها.**

[و مردم در گذشته چنان بودند که چون بـه مکـه مـی‌آمدند، مسافر بر مقیم وارد می‌شد تا حوایـجش را بـرآورد... و اول کسی که برای خانهٔ خـود دو لنگـه در قـرار داد مـعاویة بـن

۱. فقها در مسئلهٔ اقسام حج و اینکه حج تمتع برکسی واجب است که ۴۸ میل از مکه دور باشد به آیهٔ **ذلک لمن لم‌یکن اهله حاضری المسجد الحرام** به کمک اخباری که در ذیل وارد شده، تمسک کرده‌اند. علیهذا بعید نیست که حریم کعبه از حرم هم وسیعتر است، ۴۸×۴۸ میل است، یعنی همان حدی است که ماوراء آن حج تمتع است. رجوع شود به عروة، فصل اقسام حج.

ابی‌سفیان بود، و برای احدی از اهل مکه شایسته نیست که حاجیان را از خانه‌ها و منازل آن باز دارد.]

در **صافی** از **علل** نقل می‌کند:

**لم‌یکن ینبغی ان یوضع علی دور مکة ابواب لان للحاج ان ینزلوا معهم فی دورهم فی ساحة الدار حتی یقضوا مناسکهم و ان اول من جعل لدور مکة ابواباً معاویة.**
[سزاوار نبود که برای خانه‌های مکه در قرار دهند، زیرا حاجیان حق دارند به حیاط خانهٔ ساکنان مکه وارد شوند تا مراسم حج را به پایان برند. و اول کسی که برای خانه‌های مکه در قرار داد معاویه بود.]

معلوم می‌شود سعودیهای امروز که خود را تابع قرآن معرفی می‌کنند، تابع معاویه‌اند مثل سایر قسمتهای استبدادی‌شان.

معلوم می‌شود نظر اسلام این بوده که حرم شریف متعلق به همهٔ مسلمین باشد.

در آیهٔ کریمهٔ سورهٔ حج بعد از آیهٔ بالا دارد:

**و اذ بوأنا لابراهیم مکان البیت ان لاتشرک بی شیئاً و طهر بیتی للطائفین و القائمین و الرکع السجود.**
[و یاد کن آنگاه که جای خانهٔ کعبه را برای ابراهیم مشخص کردیم (و به او گفتیم) که چیزی را شریک من مساز، و خانهٔ مرا برای طواف‌کنندگان و برپاایستادگان (در نماز) و

رکوع‌کنندگان سجده گزار پاکیزه ساز.]

**صافی** از **کافی** و **تهذیب** نقل می‌کند:

فینبغی للعبد ان لایدخل مکة الّا و هو طاهر قد غسل عرقه و الاذی و تطهر.
[پس شایسته است که بنده داخل مکه نشود مگر آنکه پاکیزه باشد، به طوری که عرق و آلودگیهای خود راشسته و خود را پاکیزه نموده باشد.]

این حدیث منظور آقای بازرگان را تأیید می‌کند که می‌گفت مقدمتاً برای پاکیزه نگاه داشتن آن لازم است محیط حرم و همچنین خود اشخاص پاکیزه باشند.
در آیهٔ بعد دارد:

**و اذن فی الناس بالحج یأتوک رجالاً و علی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق.**
[و در میان مردم ندای حج در ده تا با پای پیاده و سوار بر شتران لاغر اندام که از راههای دور و دراز می‌رسند نزد تو آیند.]

بعضی از اهل ذوق و عرفان گفته‌اند اینکه در آیه دارد «**یأتوک**» (نزد تو بیایند) برای این است که باید متوجه مقام ولایت ولی بود و از مجرای وجود او کسب فیض کرد. ولی ممکن است نظر به والی باشد که باید رهبر

و هادی و مرشدی داشته باشند، همان‌طور که از صدر اسلام امارت حجاج یک سمت حکومتی بوده است.

در زمان ما که اهل هر مملکتی یک نفر را به عنوان امیرالحاج می‌فرستند در حقیقت امیرالحاج نیست، رئیس هیئت سرپرستی است. امیرالحاج سرپرست همهٔ حجاج است و وظیفهٔ ارشاد و هدایت و موعظه و تبلیغ دارد و از همه مناسبتر شاید شخص شایسته‌ای است که امارت خود مکه را دارد.

بعد در آیه دارد: **لیشهدوا منافع لهم**. در **صافی** دارد که از حضرت صادق سؤال شد: منافع الدنیا او منافع الاخرة؟ فقال: **الکل**.

**صافی** از **عیون اخبار الرضا** در همین موضوع، حدیث مفصل و جامعی نقل می‌کند.

**صافی** بعد از دو سه آیه در ذیل «**و لیطّوّفوا بالبیت العتیق**» دارد:

> و عن الباقر عليه السلام انه سئل لم سمی الله البیت العتیق؟ قال: **هو بیت حرّ عتیق من الناس لم‌یملکه احد.**
>
> [از امام باقر سؤال شد: چرا خداوند خانهٔ کعبه را عتیق نامیده است؟ فرمود: زیرا آن خانه‌ای است آزاد و رها از همهٔ مردم، و هیچ کس مالک و صاحب آن نیست.]

تعبیر به حریت و اینکه کسی مالک او نمی‌شود با توجه به اینکه حریم کعبه حکم کعبه را دارد، هم در امنیت (**و اذ جعلنا البیت مثابة للناس و امناً**) بدیهی است که تنها خود خانه مأمن نیست، حرم مأمن است؛ و هم در قبله بودن که قرآن دارد: **فولّ وجهک شطر المسجد الحرام**، بالضروره خود کعبه قبله است ولی مسجدالحرام هم خارج از قبله نیست، از میدان قبله

خارج نیست. و همچنین مبارک بودن (**ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکاً**) این جهت نیز به تمام بلد بلکه به تمام حرم کشیده شده است. همچنین است موضوع حریت کعبه یعنی بین‌المللی اسلامی بودن آن. بهترین تعبیر همان تعبیر حضرت باقر است و ما باید همیشه همان تعبیر را به کار ببریم.

۶. آیاتی که در قرآن دربارهٔ کعبه و حج وارد شده:

سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۲۵ و ۱۲۶:

**و اذ جعلنا البیت مثابة للناس و امناً و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و عهدنا الی ابراهیم و اسمعیل ان طهرا بیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود. و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا بلداً امناً...**

[و یاد کنید آنگاه که این خانه را مرجع و پایگاه مردم و مکان امن ساختیم؛ و (گفتیم که) از جایگاه ابراهیم جایی برای نماز قرار دهید (در آنجا نماز گزارید) و به ابراهیم و اسماعیل سفارش نمودیم که خانهٔ مرا برای طواف‌کنندگان و مجاوران حرم و رکوع و سجودکنندگان پاکیزه سازید. و آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگارا، اینجا را سرزمینی امن قرار ده، و از اهل آن هرکه را به خدا و روز واپسین ایمان آورده از انواع میوه‌ها و دستاوردها روزی ده. خداوند فرمود: (با مؤمنان چنان کنم) و هرکه کفر ورزد پس او را اندکی بهره‌مند کنم و آنگاه به عذاب دوزخش گرفتار سازم، و آن بد فرجام و جایگاهی است.]

ایضاً سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۴۲: **سیقول السفهاء من الناس ما ولّیهم عن**

**قبلتهم التی کانوا علیها**... الی آخر آیات قبله. [بزودی مردمان نابخرد گویند: چـه انگـیزه‌ای آنـان را از قـبله‌ای کـه داشـتند رویگـردان سـاخت (از بیت‌المقدس بـه کـعبه مـتوجه سـاخت)؟ بگـو: مشـرق و مـغرب از آنِ خداست (هرجا راکه مصلحت بداند قبله می‌سازد و) هرکه را خواهد به راه راست هدایت می‌کند.]

ایضاً سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۹۶-۲۰۳:

**و اتموا الحج و العمرة لله فان احصرتم... الحج اشهر معلومات فمن فرض فیهن الحج... لیس عـلیکم جـناح ان تـبتغوا فـضلاً مـن ربکم... ثم افـیضوا مـن حـیث افـاض النـاس... فـاذا قـضیتم مناسککم... فمن الناس من یقول ربنا آتنا فی الدنیا... و منهم من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة... اولئک لهم نصیب مما کسبوا... و اذکروا الله فی ایام معدودات.**

[و حج و عمره را تمام و کامل برای خدا به پایان برید، پس اگر محصور شدید هر قربانی که میسر باشد (بکشـید و از احـرام درآیید) و سرهای خود را نتراشید تا آنکه قربانی به جـایگاه خود (قربانگاه) برسد، پس اگر هریک از شما بیمار بـود یـا دردی در سر داشت (و نیاز به تراشیدن سر در حال احرام پیدا نمود سر را بتراشد) پس کفّاره‌ای دهد روزه باشد یا صدقه یا قربانی، و اگر ایمن بودید پس هرکه با تقدیم عمره به سوی حج تمتّع می‌رود هر قربانی که میسر باشد (بکشد) و هرکه قربانی نیابد (یا نتواند) پس سه روز در ایام حج روزه بدارد و هـفت روز هنگامی که (به وطن) بازگشتید، این ده روز کامل است. این (حکم تمتّع) برای کسی است کـه (خـود و) خـانواده‌اش

ساکن مسجدالحرام (اهل مکه و اطراف آن) نباشند. و از خدا پروا کنید و بدانید که خدا سخت کیفر است. (وقت) حج ماههای معلومی است، پس هرکه در این ماهها [با بستن احرام] حج را [بر خود] واجب ساخت پس (بداند که) بدزبانی و آمیزش و فسق (کارهای ناشایست و دروغ) و بگومگو در حج [روا] نیست. و هرکار نیکی کنید خدا آن را می‌داند، و توشه برگیرید که بهترین توشه تقواست، و از من پروا کنید ای خردمندان. بر شما گناهی نیست که فضل و بهره‌ای از پروردگارتان بجویید، پس چون از عرفات روانه شدید در مشعرالحرام (بمانید و) به ذکر خدا پردازید، و او را یاد کنید چنانکه راهتان نموده است، و همانا شما پیش از آن از گمرهان بودید. سپس از همان جا که مردم روانه می‌شوند روانه شوید، و از خدا آمرزش بخواهید، که خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. پس چون اعمال و آداب حج را به پایان بردید خدا را آنچنان یاد کنید که از پدران خود یاد می‌کنید یا بیشتر از آن، که برخی از مردم گویند: پروردگارا ما را در دنیا بهره ده، و در آخرت بهره‌ای نخواهند داشت. و برخی از آنها گویند: پروردگارا ما را در دنیا نیکی و در آخرت نیکی ده و از عذاب دوزخ نگاه دار. آنان از آنچه (یا به خاطر آنچه) به دست آورده‌اند بهره‌ای دارند، و خداوند زودحساب است. و در [شب و] روزهایی چند به ذکر خدا پردازید، پس هرکه شتاب کند در دو روز (اعمال را انجام دهد) گناهی بر او نیست، و هرکه تأخیر کند نیز گناهی بر او نیست، البته برای کسی که (از محرمات احرام) پروا داشته است، و از خدا پروا کنید و بدانید که به سوی

او محشور می‌شوید.]

ایضاً سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۹۶-۹۷:

**ان اول بیت وضع للناس... فیه اٰیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان اٰمناً و لله  علی الناس حج البیت...**

[همانا نخستین خانه‌ای که برای (اجتماع و عبادت) مردم قرار داده شد البته همان است که در بکّـه است و مـبارک و مـایهٔ هدایت جـهانیان است. در آن نشـانه‌های روشـنی است، (از جمله) مقام ابراهیم، و هرکه به آن درآید در امان است، و حق خدا بر مردمان حج (زیارت) آن خانه است، بر هرکه بتوانـد بدان راه بَرَد، و هرکه (با ترک آن) کافر شود (بداند که) خدا از جهانیان بی‌نیاز است.]

ایضاً مائده، آیهٔ ۹۴-۹۷:

**یا ایها الذین اٰمنوا لیبلونکم الله بشیء من الصید تناله ایدیکم... یا ایها الذین اٰمنوا لاتقتلوا الصید... احل لکـم صـید البـحر و طعامه... جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاماً للناس...**

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید، محققاً خداوند شما را به چیزی از صید (صید حیوانات خشکی در حال احرام) که در دسترس و تیررس شما هستند می‌آزماید تا خداوند معلوم کند کسی را که در نهان از او می‌ترسد. پس هرکس بعد از این (از حکم حق) تجاوز کند عذابی دردناک خواهد داشت. ای کسانی که ایمان

آورده‌اید در حال احرام صید نکشید، و هرکه از روی عمد صید بکشد کیفرش آن است که معادل آن حیوانی که کشته از جنس چهارپایان ــ که دو نفر عادل از خودتان به معادل بودن آن حکم کنند ــ قربانی کند، قربانی‌ای که به کعبه رسد (در حرم ذبح یا نحر شود) یا کفّاره‌ای که اطعام به چند مسکین است یا به همان اندازه روزه گرفتن، تا وبال کار خود را بچشد، خداوند از گذشته (با دادن کفّاره) در گذشت و هرکه دوباره (به صید کردن) باز گردد (دیگر کفّاره ندارد، بلکه) خداوند از او انتقام می‌کشد، و خداوند توانمند و صاحب انتقام است. صید دریایی و خوردن آن برای شما حلال شد تا شما (مقیمان) و کاروانیان (در سفر) را توشه‌ای باشد، و تا در احرام هستید صید خشکی بر شما حرام است، و از خدایی که به سوی او محشور می‌شوید پروا کنید. خداوند، کعبه، آن خانهٔ محترم و شکوهمند را و همچنین ماه حرام و قربانی بی‌نشان و قربانی نشان‌دار را مایهٔ برپایی و ادارهٔ امور مردم قرار داد؛ این برای آن است که بدانید خداوند آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است می‌داند و خدا به همه چیز داناست (پس هرچه به شما دستور می‌دهد به مصلحت شماست).]

ایضاً انفال، آیهٔ ۳۴–۳۵:

**و ما لهم الّا یعذبهم الله و هم یصدون عن المسجد الحرام**[۱] **و ما**

۱. اینجا عنایت است به اینکه مسجدالحرام مال کسی نیست، حرّ و آزاد است.

**کانوا اولیائه ان اولیاؤه الّا المتقون ولکن اکثرهم لایعلمون. و ما کان صلاتهم عند البیت الّا مکاء و تصدیة...**

[و (البته آنان سزاوار عذاب هستند) آنان را چیست که خداوند عذابشان نکند با آنکه (مسلمانان را) از مسجدالحرام باز می‌دارند در حالی که متولّیان آن نیستند؟! متولّیان آن جز پرواپیشگان نیستند، ولی بیشتر آنها نمی‌دانند. و نماز و عبادتشان در نزد خانهٔ کعبه جز سوت کشیدن و کف زدن نیست! پس بچشید عذاب را به کیفر آنکه کفر می‌ورزیدید.]

ایضاً سورهٔ قصص، آیهٔ ۵۷-۵۹:

**و قالوا ان نتبع الهدی معک نتخطف من ارضنا او لم‌نمکن لهم حرماً امناً... و کم اهلکنا من قریة بطرت معیشتها... و ما کان ربک مهلک القری حتی یبعث فی امها رسولاً...**

[و گفتند: اگر با تو پیرو هدایت شویم از سرزمین خود برچیده گردیم. آیا ما برای آنان حرمی امن فراهم نکردیم که میوه‌های هرچیز به عنوان روزی‌ای از نزد ما بدان‌سو فراهم آورده می‌شود؟! (از این پس نیز می‌توانیم امنیت آنان را حفظ کنیم) ولی بیشترشان نمی‌دانند. و بسا شهرهایی را نابود کردیم که مردمش در زندگانی خویش سرخوش بودند و سرکشی کردند؛ و این خانه‌های (ویران) آنهاست که پس از آنها جز اندکی مسکون نشده است (مسافران چند ساعتی در آن بار می‌اندازند)، و ما خود وارث (آنها) شده‌ایم. و پروردگارت نابودکنندهٔ شهرها نبوده تا آنکه در مرکز آنها پیامبری برانگیزد

که آیات ما را بر آنان بخواند، و ما نابودکنندهٔ شهرها نبودیم مگر آنکه مردمانش ستمکار بودند.]

ایضاً سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۳۵-۴۰:

**و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا البلد اٰمناً... رب انهن اضللن کثیراً من الناس... ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد... ربنا انک تعلم ما نخفی و ما نعلن... الحمد لله الذی وهب لی... رب اجعلنی مقیم الصلوة...**

[و (یاد آر) هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگارا، این شهر (مکه) را حرمی امن قرار ده و من و فرزندانم را از پرستش بتها بدور دار. پروردگارا، آن بتها موجب گمراهی بسیاری از مردم شده‌اند، پس هرکه مرا پیروی کند از من است و هرکه مرا نافرمانی کند همانا تو بسیار آمرزنده و مهربانی. پروردگارا، من برخی از فرزندانم (اسماعیل و اولاد آیندهٔ او) را در دره‌ای خشک و بی‌گیاه نزد خانهٔ محترم و پرشکوه تو جای دادم، پروردگارا برای آنکه نماز را بپا دارند، پس تو هم دلهای مردمی را چنان ساز که به سوی آنان گرایند، و از میوه‌ها(ی گوناگون سایر سرزمینها) روزی آنان کن، باشد که سپاس گزارند. پروردگارا همانا تو می‌دانی آنچه را که ما پنهان می‌داریم و آنچه را که آشکار می‌کنیم، و هیچ چیزی در زمین و آسمان بر خدا پنهان نیست. سپاس و ستایش خدایی را که به من در سر پیری اسماعیل و اسحاق را بخشید، همانا پروردگارم شنوای دعاست. پروردگارا مرا برپا دارندهٔ نماز

گردان و از فرزندانم نیز، و پروردگارا دعای مرا بپذیر.]

۷. **وسائل**، جلد ۲، صفحهٔ ۱۳۶، حدیث ۱۵:

فی **العلل** و **عیون‌الاخبار** باسانید تأتی عن الفضل بن شاذان عن الرضاعلیه‌السلام فی حدیث طویل قال: **انما امروا بالحج لعلة الوفادة الی الله عزوجل و طلب الزیادة و الخروج من کل ما اقترف العبد تائباً مما مضی مستأنفاً لما یستقبل مع ما فیه من اخراج الاموال و تعب الابدان و الاشتغال عن الاهل و الولد و حظر النفس عن اللذات شاخصاً فی الحر و البرد ثابتاً علی ذلک دائماً، مع الخضوع و الاستکانة و التذلل مع ما فی ذلک لجمیع الخلق من المنافع لجمیع من فی شرق الارض و غربها و من فی البر و البحر ممن یحج و ممن لایحج من بین تاجر و جالب و بایع و مشتر و کاسب و مسکین و مکار و فقیر و قضاء حوائج اهل الاطراف فی المواضع الممکن لهم الاجتماع فیه مع ما فیه من التفقه و نقل اخبار الائمة فی کل صقع و ناحیة، کما قال الله عزوجل: فلولا نفر من کل فرقة... و لیشهدوا منافع لهم.**

[و در کتاب **علل الشرایع** و **عیون اخبار الرضا** به چند سند از فضل بن شاذان، از حضرت رضاعلیه‌السلام در حدیثی طولانی روایت کرده که فرمود: مردم به گزاردن حج فرمان یافته‌اند تا بر خداوند وارد شوند و از او افزونی طلبند، و بنده از همهٔ گناهانی که کرده بیرون آید، و از گذشتهٔ خود توبه کند، و در آینده عمل را از سر گیرد. علاوه بر آن در حج هزینهٔ اموال و رنج بدنها و دوری از زن و فرزند و محرومیت نفس از لذتها نهفته است، و

آدمی در گرما و سرما رنج سفر می‌برد، و این حال در سراسر حج ادامه دارد و همراه با خضوع و دلشکستگی و خـواری و زبونی به پیشگاه خداست. گذشته از این، در حج منافع هـمهٔ مردم در شرق و غرب زمین و خشکی و دریا نهفته است، چه آنان که حج می‌گزارند و چه آنان که به حج نمی‌روند، از تاجر و واردکننده و فروشنده و خریدار و کاسب گرفته تا تهیدست و چاروادار و فقیر. و نیز در حج، حـوایـج مـردم سـرزمینهای مختلف در جاهایی که امکان اجتماع برای آنان فراهـم است برآورده می‌شود. و دیگر آنکه در حج فهم دین و نقل اخـبار امامان برای مردم نواحی مختلف امکـان‌پذیر است، چـنانکه خدای بزرگ فرموده: پس چـرا از هـر فـرقه گـروهی کـوچ نمی‌کنند تا دین را درست بیاموزند و چون به سوی قوم خود بازگشتند آنان را هشدار دهند؟ و فرموده: ... تا شاهد منافعی برای خویش باشند.]

ایضاً صفحهٔ ۱۳۷، حدیث ۱۷:

عن هشام بن الحکم قال: سألت اباعبدالله علیه‌السلام فقلت: ما العـلة التی من اجلها کلف العباد الحج و الطواف بالبیت؟ فقال: ان الله خلق الخلق، الی ان قال: و امرهم بما یکون من امر الطـاعة فی الدین و مصلحتهم من امر دنیاهم فجعل فیه الاجتماع من الشرق و الغرب لیتعارفوا و لینزع کل قوم من التجارات من بلد الی بلد و لینتفع بذلک المکاری و الجمّال و لتـعرف اٰثـار رسـول‌الله و

**تعرف اخباره و یذکر و لاینسی و لوکان کل قوم انما یتکلمون[1] علی بلادهم و ما فیها هلکوا و خربت البلاد و سقطت الجلب و الارباح و عمیت الاخبار و لم‌یقفوا(ظ) علی ذلک. فذلک علة الحج.**

[هشام بن الحکم گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: علت چیست که بندگان خدا مکلّف به حج و طواف خانهٔ خدا شده‌اند؟ فرمود: خداوند خلایق را آفرید... و آنان را به کاری که طاعت در دین و مصلحت امر دنیای آنهاست فرمان داد، و در حج اجتماع مردم را از شرق و غرب قرار داد تا یکدیگر را بشناسند، و هر قومی کالای تجاری خود را از شهری به شهر دیگر برد، و بدین وسیله چاروادارن و شتربانان سود برند، و نیز آثار و اخبار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شناخته و گفتگو گردد و به فراموشی سپرده نشود. و اگر هر قومی فقط در سرزمین خود و در مورد آنچه مربوط به همان جاست سخن گویند (اتکا کنند) همه از بین می‌روند و شهرها ویران می‌گردد و صادرات و واردات و سودی صورت نمی‌گیرد و خبرها پوشیده می‌ماند و به هیچ یک از این منافع دست نمی‌یابند. این است علت حج.]

ایضاً صفحهٔ ۱۳۷، باب ۴، حدیث ۲:

کان علیّ صلوات الله علیه یقول لولده: **یا بنیّ، انظروا بیت ربکم فلایخلونّ منکم فلاتناظروا.**

---

۱. یتکلون (ظ)

[علی علیه‌السلام به فرزندان خود می‌فرمود: فرزندان من! خانهٔ پروردگارتان را در نظر داشته باشید و هرگز اجازه ندهید از وجود شما خالی باشد که در آن صورت مهلت داده نمی‌شوید.]

ایضاً حدیث ۵:

عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام: **لایزال الدین قائماً ما قامت الکعبة**[1].
[امام صادق علیه‌السلام فرمود: این دین پیوسته برپاست تا کعبه برپاست.]

ایضاً حدیث ۸:

عن عبدالرحمن بن ابی‌عبدالله قال: قلت لابی‌عبدالله علیه‌السلام: ان ناساً من هؤلاء القصّاص یقولون: اذا حج الرجل حجة ثم تصدق و وصل کان خیراً له. فقال: **کذبوا، لو فعل هذا الناس لعطل هذا البیت، ان الله عزوجل جعل هذا البیت قیاماً للناس.**
[عبدالرحمن بن ابی‌عبدالله گوید: به امام صادق علیه‌السلام گفتم: گروهی از این داستان‌سرایان گویند: هرگاه آدمی حج گزارد، سپس صدقه دهد و دیگر همین کار را ادامه دهد (پول حج را صدقه دهد و دیگر به حج نرود) برای او بهتر است. امام فرمود: دروغ می‌گویند، اگر مردم چنین کنند این خانه تعطیل می‌شود، در صورتی که خداوند این خانه را سبب برپایی و ادارهٔ امور

---

۱. ظاهراً این حدیث نظر دارد به آیهٔ کریمهٔ **جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاماً للناس.**

مردم قرار داده است.]

**وسائل**، صفحهٔ ۱۳۸ بابی دارد تحت این عنوان: باب وجوب اجبار الوالی الناس علی الحج و زیارة الرسول و الاقامة بالحرمین کفایة و وجوب الانفاق علیهم من بیت المال ان لم یکن لهم مال.

از جمله این حدیث را نقل می‌کند:

عن ابی‌عبدالله قال: **لو ان الناس ترکوا الحج لکان علی الوالی ان یجبرهم علی ذلک و علی المقام عنده و لو ترکوا زیارة النبی لکان علی الوالی ان یجبرهم علی ذلک و علی المقام عنده فان لم‌یکن لهم اموال انفق علیهم من بیت مال المسلمین.**

[امام صادق علیه‌السلام فرمود: اگر مردم حج را ترک کنند بر حاکم لازم است که آنان را به رفتن حج و ماندن در کنار کعبه اجبار کند، و نیز اگر زیارت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را ترک کنند بر حاکم لازم است که آنان را به زیارت آن حضرت و ماندن در کنار قبر حضرتش وادار نماید، و اگر پول ندارند از بیت‌المال مسلمانان مخارج آنان را بپردازد.]

ایضاً صفحهٔ ۱۳۹ حدیث محاجهٔ امیر علیه‌السلام با خوارج در مورد امام و مقایسهٔ امام با کعبه و نقل امیر حدیث «**الکعبة یؤتی و لایأتی**» را.

ایضاً صفحهٔ ۱۴۲، باب ۲۲، حدیث ۸:

عن ابان بن تغلب قال: قلت لابی‌عبدالله علیه‌السلام: **جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاماً للناس. قال: جعلها الله لدینهم و معایشهم.**

[اَبان بن تَغْلِب گوید: به امام صادقؑ گفتم: معنی این آیه چیست: خداوند، کعبه، این خانهٔ شکوهمند را سبب برپایی و ادارهٔ امور مردم قرار داده است. فرمود: آن را برای منافع دین و معیشت آنان قرار داده است.]

۸. عطف به نمرهٔ ۵، نقل شده از تواریخ و یا روایات که منصور دوانیقی[۱] می‌خواست مسجدالحرام را توسعه دهد و مردم راضی نمی‌شدند. از حضرت موسی بن جعفرؑ سؤال شد. ایشان منعی ندانستند و گفتند: از مردم بپرسید آیا شما اول بودید و بعد در اینجا کعبه و مسجد آمد (مانند سایر مساجد و معابد) و یا اول کعبه و مسجد به وجود آمد و شما بر آن وارد شدید (قریب به این مضمون)؟ این استدلال عجیبی است و انحصاراً در مورد کعبه صادق است، زیرا ابراهیم در یک وادی غیر ذی‌زرعی خانه‌ای برای عبادت بنا کرد و از روایات برمی‌آید که آنجا را برای همهٔ جهانیان از اهل توحید قرار داد و این مطلب به این صورت بیان شده که ابراهیم روی بلندی رفت و مردم را آواز داد و این ندا به همه حتی به کسانی که در اصلاب و ارحام بودند رسید[۲].

به هر حال اینها همه قرینه است برای اینکه کعبه و حریم آن جنبهٔ بین‌المللی اسلامی داشته باشد و برای آنجا کسی نباید ویزا و اجازه بگیرد، باید به منزلهٔ محل سازمان ملل اسلامی باشد. لزومی ندارد که ما منتظر دولت واحد اسلامی باشیم. قبل از آن هم می‌شود از این خانه به عنوان مقر سازمان ملل اسلامی نظیر آنچه بلوکهای مختلف جهان سازمان ملل

---

۱. ظاهراً مهدی بوده نه منصور. رجوع شود به **المیزان**، جلد ۳، صفحهٔ ۳۹۳.

۲. رجوع شود به **صافی**، سورهٔ حج، ذیل آیهٔ کریمهٔ **و اذن فی الناس بالحج یأتوک...**

متفق بپا کرده‌اند، داشته باشیم. این سازمان باید قسمتهای مختلف از قبیل شورای امنیت، سازمان فرهنگی، سازمان بهداشتی و غیره داشته باشد.

۹. لقطه در حرم با سایر لقطه‌ها فرق دارد ـ رجوع شود به فقه.

۱۰. همان‌طوری که در ضمن نامهٔ حضرت امیر علیه‌السلام به قثم بن عباس ذکر شد، لازم است حجاج همه ساله رهبر داشته باشند. در **مروج الذهب** مسعودی، آخر جلد دوم، نام امیرالحاج‌ها را از زمان رسالت تا سال تألیف کتاب ذکر کرده است. ظاهراً منصب نقابت طالبیین[۱] که پدر سیدمرتضی و بعضی دیگر داشته‌اند شامل این قسمت هم بوده است.

۱۱. یکی از آثار حج جنبهٔ اجتماعی و هماهنگی آن است. فرق است که کسی به تنهایی برود مثلاً به عرفات برای دعا و یا با یک میلیون جمعیت باشد. در روح بشر خاصیت هماهنگی با جمع است که از آن به «محاکات» تعبیر می‌کنند. اسلام از جنبهٔ روانی به محیطهای مذهبی و معنوی که موجب برانگیخته‌شدن احساسات مکتوم است، اهمیت می‌دهد. مسئلهٔ محاکات از نظر علمای اجتماع تنها جنبهٔ فیزیکی دارد، نوعی عکس‌العمل است در طبیعت، اما باید به آن اضافه کرد جنبهٔ روحی آن را که استعدادی در روح هست و احتیاج دارد به بیداری. در آن وقت است که گاهی قوّت این عکس‌العمل صدها برابر اصل عمل می‌شود: **یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار.**

۱۲. اثر حج در استقلال ممالک اسلامی و خلاصی از چنگال استعمار، همان‌طور که در ورقه‌های مستقل راجع به اندونزی گفتیم.

۱۳. فقط سه چیز است که می‌تواند مسلمین را به هم مربوط کند و ملاک وحدت آنهاست: قرآن، رسول اکرم و سیرت و تاریخ آن حضرت،

---

۱. رجوع شود به **الاحکام السلطانیة**.

کعبه و حج. از اینجا می‌توان به عمق گفتهٔ معروف گلادستون پی برد که معروف است گفته است:

مادام القرآن یتلی و محمد یذکر و الکعبة یحج فالنصرانیة علی خطر عظیم.
[تا قرآن خوانده می‌شود و نام محمّد بر سر زبانهاست و حج کعبه گزارده می‌شود، نصرانیت در خطر بزرگی قرار دارد.]

۱۴. حج اولاً و بالذات واجب است و شرطش استطاعت نیست، به اصطلاح فقهی واجب کفایی است و مشروط به استطاعت افراد نیست و شاید بشود گفت واجب اجتماعی و حکومتی است و شرطش استطاعت افراد نیست. بلی، از نظر افراد واجب عینی است و شرطش استطاعت است. پس در حقیقت واجب کفایی یا اجتماعی و حکومتی است. اگر بعضی افراد به قدر کفایت مستطیع شدند بر آنها واجب عینی می‌شود. اگر عمل کردند فبها، اگر عمل نکردند حاکم آنها را اجبار می‌کند بر این عمل. از قبیل نماز و روزه نیست که از وظایف حاکم اجبار بر آنها نباشد. و اگر افراد مستطیعی پیدا نشدند، حاکم باید از بیت‌المال بودجهٔ این کار را تأمین کند. صاحب **وسائل** تعبیر خوبی داشت که در بند ۷ گفته شد که تعبیر به واجب کفایی کرده بود.

۱۵. احرام، رمز دورکردن نشانها و افتخارهای وهمی و خیالی و عود به مفاخر واقعی است. احرام ارجاع به این فکر است که ببین آیا غیر از کلاه نشان دیگری از مردی در تو هست؟ به قول سعدی در طیبات، صفحهٔ ۶۷۵:

ره طالبان و مردان کرم است و لطف و احسان
تو خود از نشان مردی مگر این کلاه داری
به چه خرمی و نازان گرو از تو برد هامان
اگرت شرف همین است که مال و جاه داری
به در خدای قربی طلب ای ضعیف‌همت
که نماند این تقرب که به پادشاه داری

حج، رمز ریختن و شکستن تعینات و غلافها و حصارهای خیالی و اعتباری است. همه دور یک خانه طواف کردن، رمز هدف واحد و فکر و ایدهٔ واحد است. همه با هم در یک صحرا وقوف کردن و یک نوع عمل کردن و با هم حرکت کردن، رمز حرکت در مسیر واحد و ثبات بر مبنا و اصل و مبدأ واحد است. جامعه باید اصول و مبادی ثابتی داشته باشد و در حدود آن اصول و مبادی حرکت کند.

جامعه آنگاه در مسیر واحد حرکت می‌کند که هدف واحد داشته باشد و راه وصول به هدف را یک جور تشخیص داده باشد و بعلاوه عادت به نظم و انضباط و اطاعت از امر و فرمانده داشته باشد، و دیگر عدم سوءظن و وجود حسن تفاهم میان افراد است.

در قرآن می‌فرماید: **ثم افیضوا من حیث افاض الناس**. در این آیه اولاً تعبیر به فیضان دارد، چون حجاج در آن صحرا مثل دریا موج می‌زنند. و بعد به قریش و اهل حُمْس می‌گوید: شما موقف خود را جدا نکنید. (آنها به عرفات نمی‌رفتند و در مزدلفه که ظاهراً مرتفع‌تر هم هست توقف می‌کردند.)

۱۶. طواف مثل نماز است (**الطواف بالبیت صلوة**)، مانند نماز درس نظم و انضباط است. متوجه اطراف شدن و تمایل به این طرف و آن طرف و تکلم و خنده و گریه در آن ممنوع است (رجوع شود به فقه).

بعلاوه مطابق فقه شیعه به نحو خاصی باید شانهٔ چپ همیشه متوجه کعبه باشد. حتی پیرمردترین افراد باید مقید به این انضباط باشد.

۱۷. هروله بین صفا و مروه شکستن تکبر و تفرعن و رمز اجابت سریع و دویدن به دنبال مطلوب است، مبارزه با راه رفتن از روی مرح است: **و لاتمش فی الارض مرحاً انک لن‌تخرق الارض و لن‌تبلغ الجبال طولاً.** [ ترجمه: و در زمین با ناز و خودپسندی راه مرو، که خداوند هیچ خودپسند نازنده را دوست نمی‌دارد.]

۱۸. در فقه شیعه استقبال و استدبار کعبه در حال قضای حاجت روا نیست و این منتهای احترام به کعبه را می‌رساند.

۱۹. به صورت حدیث نقل شده:

> **اذا حججت بمال اصله سحت فما حججت ولکن حجت البعیر.**
> [هرگاه با پولی به حج روی که اصل آن از حرام به دست آمده باشد در واقع تو به حج نرفته‌ای بلکه شترت به حج رفته است.]

حالا باید گفت: فما حججت ولکن حجت الموتور، حجت الطیارة و السیارة. [ ترجمه: تو به حج نرفته‌ای بلکه موتور و هواپیما و اتومبیل به حج رفته است.]

سعدی در باب هفتم **گلستان**، حکایت ۱۱ نظر به آیهٔ **فمن فرض فیهن الحج فلا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحج** دارد، می‌گوید:

> سالی نزاعی در پیادگان حجاج افتاده بود و داعی در آن سفر هم پیاده، انصاف در سر و روی هم فتادیم و داد فسوق و جدال بدادیم. کجاوه‌نشینی را شنیدم که با عدیل خود می‌گفت:

یاللعجب، پیادهٔ عاج چو عرصهٔ شطرنج بسر می‌برد فرزین می‌شود یعنی به از آن می‌گردد که بود و پیادگان حاج بادیه بسر بردند و بتر شدند.

از من بگوی حاجی مردم گزای را
کو پوستین خلق به آزار می‌درد
حاجی تو نیستی، شتر است از برای آنک
بیچاره خار می‌خورد و بار می‌برد

حالا باید گفت: حاجی تو نیستی، موتور است از برای آنک بیچاره بنزین می‌خورد و بار می‌برد. شاعری هزل‌گو فرض کرده که اگر شتر سجع مُهری برایش حکاکی شده بود، قاعدتاً می‌بایست چه باشد؟ در قدیم معمول بود که مردم می‌رفتند پیش حکاکها برایشان مهر ثبت حک می‌کردند. گاهی حکاکها ذوق شعری داشتند و اسم شخص را ضمن شعری ذکر می‌کردند. علما معمولاً آیه یا ذکری در سجع مهر خود می‌آوردند، مثل: **ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء** یا: **ان فتح الله قریب**. گاهی این سجع مهرها چیزهای خوشمزه‌ای از کار درمی‌آمد. گویند شخصی اسم خودش نورالدین و اسم پدرش نورالله و اسم مادرش نورالنساء بود و سجع مهری خواست. حکاک ثبت کرد: خودم نور و بابام نور و ننه‌ام نور ـ اگر نوره کشم نورٌ علی نور. دیگری به حکاک گفت: اسم پدرزنم در مهرم باشد (افتخارش به پدر زنش بود) و نام چهار سورهٔ قرآن هم باشد. اسم خودش رضا قلی و اسم پدرزنش میرمبارک بود. حکاک ثبت کرد: مزمّل و مدثّر، قل اوحی، تبارک ـ رضا قلی افشار داماد میرمبارک.

به هر حال شاعر هزل‌گو فرض کرده که اگر شتر از حکاک سجع مهر بخواهد، جوابش این است:

گاه بارم خار باشد گاه دُر     یار حاجی عبده الراجی شتر

اما اکنون یار حاجی شتر نیست، موتور است. سجع مهر او این خواهد بود:

گاه بارم بمب باشد گاه دُر     یار حاجی عبده الراجی موتور

۲۰. از جمله حضرت امیر خطاب به قثم که فرمود: **و ذکرهم بایام الله** یعنی آنها را موعظه کن و عبرتهای تاریخ را برای آنها بازگو کن، معلوم می‌شود در این سفر، در این وقوفات این استفاده‌ها باید بشود همان‌طوری که رسول اکرم در حجة الوداع که آخرین حج و از نظری اولین حج آن حضرت (بعد از فتح مکه و استقرار حکومت اسلامی) نیز بود همین طور عمل کرد. در آن سال رسول اکرم خودشان سمت امیرالحاج را داشتند. خطابه‌های مهم آن حضرت همانهاست که در ایام حج ایراد کرده. در آنجا یک نفر بازگوکننده بود که کار بلندگو را انجام می‌داد. رجوع شود به جزوۀ آقای کمره‌ای در مورد این خطبه‌ها.

۲۱. اولین امیرالحاج عتّاب بن اسید و سال بعد حضرت امیر بود. کار مهمی که در آن سفر صورت گرفت، قرائت سورۀ برائت بود. رجوع شود به تاریخ برای تعیین کارهایی که به وسیلۀ آن حضرت در آن سفر صورت گرفت. به هر حال بهترین موقع خطابه ایام حج است، آنهم به وسیلۀ سازمان رهبری حجاج. بهترین نشریه‌ها نیز باید در همین مکان و زمان منتشر شود.

۲۲. رمی جمرات رمز اظهار تنفر است. گفته شده آنجا مقبرۀ سه نفر از خائنین است که در داستان فیل با دشمنان تبانی کرده و به دوستان خیانت کردند. چه مانعی دارد که این اظهار تنفر هرسال به صورت زنده‌تری اجرا شود و خائنین روز، مجسمه یا تمثالشان نصب شود و مسلمین تمثال آنها را سنگباران کنند؟ البته این عمل وقتی خوب است که

حکومت واحد اسلامی تشکیل شود و یک خائن مسلّم که به تصویب شورای رهبری اسلامی رسیده باشد انتخاب گردد.

۲۳. **صافی**، ذیل آیهٔ ۱۲۵ از سورهٔ بقره (**ان طهرا بیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود**):

القمی عن الصادق‌علیه‌السلام : **لما بنی ابراهیم‌علیه‌السلام البیت و حج الناس شکت الکعبة الی الله تعالی ما تلق من انفاس المشرکین، فاوحی الله تعالی الیها: قرّی کعبتی فانی ابعث فی اٰخر الزمان قوماً یتنظفون بقضبان الشجر و یتخللون.**

و فی **العلل** و **العیاشی** عنه‌علیه‌السلام انه سئل: ایغتسلن النساء اذا اتین البیت؟ قال: **نعم ان الله تعالی یقول: «طهرا بیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود» فینبغی للعبد ان لایدخل الاّ و هو طاهر قد غسل عنه العرق و الاذی و تطهّر.**

[در تفسیر قمی از امام صادق‌علیه‌السلام روایت کرده که: چون ابراهیم‌علیه‌السلام خانهٔ کعبه را ساخت و مردم به حج رفتند، کعبه از (بوی گند) نَفَس مشرکان به خداوند شکایت کرد، خداوند به آن وحی فرمود: کعبهٔ من آرام باش، من در آخرالزمان قومی را برخواهم انگیخت که با چوب درخت نظافت و خلال می‌کنند (و دیگر دهان و نَفَسشان بو نمی‌دهد).

و در **علل الشرایع** و **تفسیر عیاشی** روایت است که از آن حضرت پرسیدند: آیا زنانی که برای طواف کعبه می‌آیند باید غسل کنند؟ فرمود: آری، خدای متعال می‌فرماید: خانهٔ مرا برای طواف‌کنندگان و مجاوران حرم و رکوع‌کنندگان سجده‌گزار پاکیزه سازند. پس سزاوار است که بنده داخل حرم نشود مگر

آنکه پاکیزه بوده، عرق و آلودگی خود را شسته و خود را نظافت کرده باشد.]

۲۴. آیا قربانی رمز چه کاری است؟ فقط به خاطر کمک به اهل حرم است که می‌فرماید: **و اطعموا البائس الفقیر** یا: **و اطعموا القانع و المعتر**، یا رمز کشتن نفس حیوانی است، یا چیز دیگر؟

۲۵. رجوع شود به داستان معروف ابن ابی‌العوجا و عدهٔ دیگر از زنادقه که عمل طواف مسلمانان را به مسخره می‌گرفتند و خطاب به حضرت صادق گفت: الی کم تدوسون هذا البیدر[1]؟

۲۶. رجوع شود به ورقه‌های حج.

۲۷. **نهج‌البلاغه**، خطبهٔ ۱:

**و فرض علیکم حج بیته الحرام الذی جعله قبلة للانام، یردونه ورود الانعام و یألهون الیه ولوه الحمام و جعله سبحانه علامة لتواضعهم لعظمته و اذعانهم لعزته و اختار من خلقه سمّاعاً اجابوا الیه دعوته و صدقوا کلمته و وقفوا مواقف انبیائه و تشبهوا بملائکته المطیفین[2] بعرشه، یحرزون الارباح فی متجر عبادته و یتبادرون عند موعد مغفرته، جعله سبحانه و تعالی للاسلام علماً و للعائذین حرماً. فرض حجه و اوجب حقه و**

---

۱. الکنی و الالقاب، ذیل احوال ابن ابی‌العوجا

۲. عاشقان در سیل تند افتاده‌اند ـــ بر قضای عشق دل بنهاده‌اند

همچو سنگ آسیا اندر مدار ـــ روز و شب گردان و نالان بی‌قرار

ما دو نوع حرکت داریم: حرکت مستقیم و حرکت دَوَرانی. حرکت دورانی علامت و نمایندهٔ جاذبه و عشق است، برعکس آنچه قدما تصور می‌کردند.

**کتب علیکم وفادته، فقال سبحانه: و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً و من کفر فان الله غنی عن العالمین.**

[و زیارت خانهٔ محترم و شکوهمند خود را که قبلهٔ مردم قرار داده بر شما واجب نمود، که حاجیان مانند شتران تشنهٔ به آب رسیده به آن در می‌آیند، و چون کبوتران مشتاق آشیانه به آن روی می‌آورند. خدای سبحان حج را نشانهٔ خاکساری بندگان در برابر عظمت او، و اعترافشان به عزت خداوندی‌اش قرار داد، و از میان آفریدگانش شنوندگانی را برگزید که دعوتش را پاسخ گفتند و سخن او را تصدیق نمودند، و در جاهایی که پیامبران او به عبادت برخاستند ایستادند، و شباهتی با فرشتگانی که گرداگرد عرش می‌گردند پیدا نمودند، در تجارتخانهٔ عبادت او سودها می‌جویند و به وعده‌گاه آمرزش او شتابان روی می‌آورند. خدای سبحان کعبه را نشانهٔ اسلام و حرم امن پناهندگان قرار داد. زیارتش را واجب، رعایت حقش را لازم و رفتن به سویش را بر شما حتم گردانید، و فرمود: و حق خداوند بر مردم است بر آنان که توانایی رفتن دارند که زیارت آن خانه کنند، و هرکه با نرفتن خود کفر ورزد بداند که خداوند از همهٔ جهانیان بی‌نیاز است.]

۲۸. **نهج‌البلاغه**، حکمت ۲۵۲:

**فرض الله الایمان تطهیراً من الشرک و الصلوة تنزیهاً عن الکبر و الزکوة تسبیباً للرزق و الصیام ابتلاء لاخلاص الخلق و الحج**

**تقربة[۱] للدین و الجهاد عزاً للاسلام و الامر بالمعروف مصلحة للعوام و النهی عن المنکر ردعاً للسفهاء و صلة الرحم منماة للعدد و القصاص حقناً للدماء و اقامة الحدود اعظاماً للمحارم و ترک شرب الخمر تحصیناً للعقل و مجانبة السرقة ایجاباً للعفة و ترک الزنا تحصیناً للنسب و ترک اللواط تکثیراً للنسل و الشهادة استظهاراً علی المجاحدات و ترک الکذب تشریفاً للصدق و السلام اماناً من المخاوف و الامانة نظاماً للامة و الطاعة تعظیماً للامامة.**

[خداوند ایمان را واجب کرد برای پاکسازی از شرک، و نماز را برای پیراستن از کبر، و زکات را برای فراهم آوردن اسباب روزیِ (بینوایان)، و روزه را برای آزمایش اخلاص بندگان، و حج را برای تقویت دین، و جهاد را برای عزت اسلام، و امر به معروف را برای اصلاح عموم مردم، و نهی از منکر را برای بازداشتن نابخردان، و صلهٔ رحم را برای رشد و تکثیر شمار خویشان، و قصاص را برای پیشگیری از خونریزی، و اجرای حدود را برای بزرگنمایی حرامهای الهی، و ترک شرابخواری را برای حفاظت از عقلها، و دوری کردن از دزدی را برای رعایت عفّت، و ترک زنا را برای نگاهداری و سلامت نسبها، و ترک لواط را برای افزونی نسلها، و گواهیها را برای پشتیبانی از حقوق انکار شده، و ترک دروغ را برای شرافت بخشیدن به راستگویی، و سلام را برای ایمنی بخشیدن از امور هراس‌انگیز، و امانت را برای نظام یافتن افراد امت، و اطاعت

۱. تقویة (خ)

را برای بزرگداشت مقام امامت.]

۲۹. **نهج‌البلاغه**، باب کتب، شمارهٔ ۴۷ (و من وصیته له‌علیه‌السلام للحسن و الحسین‌علیهماالسلام لما ضربه ابن ملجم لعنه الله):

**... و الله الله فی القرآن لایسبقکم بالعمل به غیرکم، و الله الله فی الصلوة فانها عمود دینکم، و الله الله فی بیت ربکم لاتخلوه ما بقیتم فانه ان ترک لم‌تناظروا[1].**

[... خدا را، خدا را دربارهٔ قرآن! مبادا دیگران بر عمل به آن بر شما پیش افتند. خدا را، خدا را دربارهٔ نماز که آن ستون دین شماست. خدا را، خدا را دربارهٔ خانهٔ پروردگارتان! تا زنده هستید آن را خالی نگذارید، که اگر متروک گذاشته شود دیگر مهلت نیابید (و عزت و شوکت خویش را از دست می‌دهید).]

۳۰. **نهج‌البلاغه**، خطبهٔ ۱۹۰:

**الا ترون ان الله سبحانه اختبر الاولین من لدن آدم صلوات الله علیه الی الاخرین من هذا العالم باحجار لاتضر و لاتنفع و لاتبصر و لاتسمع، فجعلها بیته الحرام الذی جعله للناس قیاماً ثم وضعه باوعر بقاع الارض حجراً و اقل نتائق الارض مدراً و اضیق بطون الاودیة قطراً بین جبال خشنة و رمال دمثة و عیون وشلة و قری منقطعة لایزکو بها خف...**

۱. ای لاینظر الیکم بالکرامة لا من الله و لا من الناس لاهمالکم فرض دینکم ـ عبده

[آیا نمی‌بینید که خدای سبحان همهٔ پیشینیان را از زمان آدم ـ صلوات الله علیه ـ تا واپسین امت در این جهان، به سنگهایی (روی هم چیده) که نه سود و زیانی می‌رسانند و نه می‌بینند و می‌شنوند آزمایش نمود؟! و آن را حرمتکده و خانهٔ محترم و شکوهمند خویش ساخت «خانه‌ای که آن را مایهٔ برپایی و ادارهٔ امور مردم قرار داد»، آنگاه آن را در سنگلاخ‌ترین سرزمینها و کم‌آبادی‌ترین منطقه‌ها و تنگ‌ترین دره‌ها، در میان کوههای سخت و شنزارهای نرم و چشمه‌های کم‌آب و روستاهای جدا از هم قرار داد، سرزمینی که نه شتر و نه اسب و نه گاو و گوسفند در آن پرورش می‌یابد.

سپس آدم و فرزندان او را فرمان داد که شانه‌های خود را به سوی آن گردانند و به سوی آن روی آورند. آنگاه این خانه محل سودآوری سفرها و باراندازِ بارهای آنان شد، که صاحبدلان از فلاتهای خشک و دور و دره‌های پست و عمیق و جزیره‌های جداجدای دریاها به سوی آن می‌شتابند، شانه‌های خود را با خواری و فروتنی در گرد آن می‌جنبانند، و لا اله گویان گرد آن می‌چرخند، و ژولیده مو و غبارآلود به سوی آن هروله می‌کنند، در حالی که جامه‌های تن را دور افکنده و با رها ساختن و آرایش نکردن موها زیباییهای خود را زشت و بدنما ساخته‌اند. اینها همه به جهت آزمون بزرگ و امتحان سخت و آزمایش آشکار و پاکسازی بلیغی است که خداوند آن را سبب رحمت و وسیلهٔ رسیدن به بهشتش قرار داده است.

و اگر خدای سبحان می‌خواست که حرمتکده و مشعرهای بزرگ خود را در میان بوستانهای پر جویبار و دشتهای نرم و

هموار، پر درخت با میوه‌های در دسترس و بناهای انبوه و روستاهای بهم پیوسته و در میان گندمزارها با گندمهای درشت و پرمغز و باغهای سرسبز و زمینهای حاصلخیز حلقه‌وار و زمینهای پر آب و بوستانهای خرم و راههای آباد قرار دهد می‌توانست، اما مقدار پاداش به خاطر ضعف آزمون اندک می‌شد.

و اگر پی‌هایی که آن خانه بر آن استوار است و سنگهایی که خانه بر آنها بالا رفته است از زمرد سبز و یاقوت سرخ و گوهرهای رخشنده و تابان تشکیل می‌یافت، بی‌شک از فشار و حملهٔ شک در سینه‌ها می‌کاست و وسوسه‌های سختکوشانهٔ ابلیس را از دلها می‌زدود و هرگونه تلاطم شک و تردید را از مردم برطرف می‌ساخت؛ ولی خداوند بندگانش را به انواع سختیها می‌آزماید و به انواع کوششها به بندگی فرا می‌خواند و به انواع ناخوشایندیها امتحان می‌کند تا تکبر را از دلشان بیرون کند و خواری و فروتنی را در جانشان بنشاند و اینها را درهای گشوده به روی فضلش و اسباب آسان برای دستیابی به عفوش قرار دهد.]

۳۱. در نمرهٔ ۲۸ از علی علیه السلام نقل کردیم: **و الحج تقوية للدين**. پس لااقل یکی از فلسفه‌های حج تقویت اسلام است. اکنون به چند مطلب باید اشاره کنیم:

مطلب اول اینکه بحث ما در درسهایی است که از حج و برای حج باید یاد بگیریم. اینکه می‌گوییم درس است مقصود این است که غیر از اعمال ظاهر و مناسک معروف، یک سلسله درسهای دیگر هم هست که

بعضی را برای حج و بعضی را از حج باید یاد بگیریم، زیرا اسلام به اعتراف تمام علمای اسلام[1] در همهٔ دستورهای خود منظورهای عالی و مقدسی را در نظر گرفته است. ما یک سلسله درسهای مقدماتی است که برای حج یعنی برای رسیدن به منظورهای اسلام از حج باید یاد بگیریم و یک سلسله درسهاست که از حج باید بیاموزیم، حج باید معلم و ما باید متعلم باشیم. آن درسهایی که ما باید برای حج بیاموزیم مقدماتی است برای رسیدن به منظورهای عالی اسلام از اجتماع عظیم حج و ما خود آن منظورها را از قرآن و سنت آموخته‌ایم، فقط باید مراقبت کنیم که این منظورها واقعاً تأمین شود. اسلام، ما را یعنی ملل مختلف غیر مرتبط به یکدیگر را که نه یک نژاد دارند و نه یک زبان و نه یک رنگ و نه یک حکومت و نه یک ملیت، در یک سرزمین با آمادگی روحی فوق‌العاده‌ای جمع کرده است. اجتماع قطعاً بی‌نظیری است، اجتماعی که از لحاظ کمیت کم‌نظیر و شاید بی‌نظیر است و حدود ۳۲۰۰۰۰ از خارج و یک میلیون از خود کشور سعودی امسال (۱۳۸۷ قمری) آمده بودند. و اما از لحاظ کیفیت قطعاً بی‌نظیر است زیرا اولاً طبیعیِ طبیعی است، هیچ زوری پشت سر آن نیست، اجتماعی که براساس مطامع نیست بلکه مطامع را پشت سر گذاشته‌اند، اجتماعی که در آن انگیزهٔ جنسی یا تفرج و تفنن وجود ندارد، حداکثر این است که اخیراً از رنج آن کاسته‌اند، اجتماعی که ولو موقتاً تفاخرات و منیّتها کنار گذاشته شده، همه با یک نوع فکر و یک نوع ذکر و یک نوع لباس و یک نوع عمل و در یک راه قدم برمی‌دارند. تا اینجا اسلام انجام داده، از آن به بعد یعنی استفاده از این اجتماع عظیم خالص با ماست.

---

۱. منکرین فعلاً منقرض شده‌اند.

خوب علی فرمود: **تقویة للدین**. بدون شک خود همین اجتماع که فقط افراد یکدیگر را می‌بینند در تقویت دین مؤثر است ولی کافی نیست.

تقویت اسلام یعنی چه؟ اسلام نیرو بگیرد یعنی چه؟ نیرو گرفتن اسلام به این است که بر ایمان پیروان اسلام افزوده شود و عمل پیروان اسلام با اسلام انطباق پیدا کند و بر عدد پیروان اسلام افزوده شود. تقویت اسلام، دیگر به این است که مسلمانان قویتر باشند و قویتر بودن آنها به این است که پیوند اتحاد آنها محکمتر باشد.

پس برنامهٔ تقویت اسلام در دو قسمت باید اجرا شود. قسمت اول در این است که برنامه‌ها و نشریه‌ها و تعلیمات در ایام حج داده شود، از فرصت حج استفاده شود و به نشر حقایق اسلامی پرداخته شود، از راه مواعظ روحیهٔ مردم برای عمل به اسلام آماده شود که مردمی که برمی‌گردند با آمادگی بهتری برگردند[1]. البته این‌گونه کارها حتماً باید با همکاری دولت حجاز صورت گیرد. اصلاحاتی که از لحاظ امور مربوط به حج باید صورت بگیرد جزء این قسمت است.

قسمت دوم مربوط است به تقویت پیوند مسلمانان و نزدیک کردن روابط آنها با یکدیگر که: **یا ایها الذین اٰمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون**.

قرآن آنجا را محل صلح و صفا و امن و بست قرار داده: **و اذ جعلنا البیت مثابة للناس و امناً**. این محل را محل حرام (مانند ماههای حرام در جاهلیت) قرار داده که در اینجا باید اسلحه را به زمین بگذارند، حس

۱. همان کاری که رسول اکرم کرد که از این مواقف برای تعلیم و تربیت مسلمانان به طرز مؤثری استفاده کرد.

اذیت و آزار را کنار گذارند، صید حرم نکنند، گیاه حرم را نکَنند، تا چه رسد به اینکه خون انسانی را در حرم بریزند. اسلام خواسته به این وسیله محیط صلح و امنیت و صفا به وجود بیاورد.

اتحاد مسلمانان در دو ناحیه است. یکی در نواحی سیاسی است که وظیفهٔ دولتهاست و به ملتها مربوط نیست، حرف او را هم نمی‌توان زد زیرا جایی است که جبرئیل را پر بسوزد. منافع خارجی در این است که کنگرهٔ سیاسی اسلامی و به قول خود اعراب مؤتمر اسلامی تشکیل نشود.

اما از آن جهت که مربوط به ملتهاست، باید دیوارهای سوء تفاهم‌ها را خراب کرد. این مهمترین وظیفه‌ای است که در این راه یعنی راه تقویت دین به واسطهٔ محکم کردن پیوند اتحاد مسلمانان باید انجام داد.

متأسفانه مسلمانان دچار تفرق مذهبی زیاد هستند. بالاتر از خود تفرق مذهبی، سوء تفاهم‌هایی است که در این زمینه وجود دارد. در اینجا دو مطلب است. یک مطلب اینکه آیا ممکن است اقدامی بشود که یک وحدت مذهبی به وجود بیاید؟ این عملی نیست، لااقل به این زودیها عملی نیست. ما خودمان که شیعه هستیم هنوز نتوانسته‌ایم در امر تقلید، وحدت به وجود بیاوریم و کاری بکنیم که مجتهدین شورای فتوایی تشکیل دهند و در هر زمانی مردم یک رسالهٔ عملی بیشتر نداشته باشند، آنوقت توقع داریم که حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی و وهابی و زیدی همه بیایند شیعهٔ اثنی‌عشری بشوند؟ ولی مطلب دیگر این است که آیا این اختلافات مذهبی مانع وحدت اسلامی و اخوت اسلامی است؟ آیا مانع این است که همه مسلمانها با یکدیگر احساس برادری بکنند بعد از آنکه قرآنشان یکی است، پیغمبرشان یکی است، احادیث پیغمبر را همه قبول دارند و مدارکی در دست است که احادیث اهل بیت را اهل تسنن هم باید قبول کنند. مرحوم آیت‌الله بروجردی و مرحوم شیخ عبدالمجید

سلیم، مفتی اعظم مصر، توافق کرده بودند بر این اساس که اهـل تشـیع احادیث معتبر اهل تسنن را بپذیرند و البته از قدیم می‌پذیرفته‌اند، فقط در کتب حدیثشان وارد کنند و آنها هم به موجب حـدیث **انی تارک فـیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی** احادیث اهل بیت را بپذیرند. و همینها بود که مقدمات فقه مقارن را در مصر به وجود آورد.

آنچه به دروغ موجب سوءتفاهم شده، مانع نزدیک شدن مسلمانان به یکدیگر است نه خود مذاهب.

خوشبختانه ما شیعیان نماز با آنها را صحیح می‌دانیم و تبعیت را در نماز و در حج جایز و لازم و کافی می‌دانیم. اعمال بعضی شیعه بسیار مایهٔ تأسف است.

اگر شیعه‌ای به حج می‌رود که از نزدیک به جای زیارت پیغمبر خلفا را لعن کند، باید به حج نرود.

یکی از کارهایی که باید کرد ترک مباحثه و مجادلهٔ مذهبی است و خوشبختانه در قرآن این مباحثه‌ها نهی شده: **فلا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحج**. بعضی خوشшان می‌آید که بروند آنجا مـباحثه کـنند. بـیچاره‌ها نمی‌دانند که بحث و جدل و کتاب بحثی و جدلی کاری پیش نمی‌برد. از **الغدیر** کاری در میان آنها ساخته نیست، ولی از **اصل الشیعه و اصولها** و از **مختصر النافع** ساخته است. از پخش **صحیفهٔ سجادیه** و **خلاف** شیخ طوسی، **تذکره** علامه، تفسیر **مجمع البیان** و اخیراً تفسیر **المیزان** در میان آنها کار ساخته است، همچنین است **جامع‌السعادات** در اخـلاق، **اخـلاق نـاصری** (البته ترجمهٔ عربی آن)، کتابهای تاریخی تحقیقی، کتابهایی که مباحث اجتماعی اسلام در آنها نوشته شده اگر ترجمه شود و در دسترس گذاشته شود.

ما این را باید بدانیم که در این عصر از هر عصر دیگر، مسـلمانان

بیشتر به اتحاد و رفع اختلاف احتیاج دارند. ما شیعیان این افتخار را داریم که علی علیه‌السلام بزرگترین گذشتها و فداکاریها را در زمینهٔ خلافت انجام داد، در نهایت خلوص نیت با رقبای خود همکاری و همگامی کرد، یعنی مصلحت اسلام را بالاترین مصلحتها دانست.

من خودم اثر اقدامات مثبت را در رفع سوءتفاهم دیدم. شیخ عطیه سالم، استاد دانشگاه اسلامی مدینه، از شیعه فقط دو کتاب خوانده بود: **اصل الشیعه** و **مختصر النافع**، و در مورد سجده بر مهر اعتراف می‌کرد که شیعه کار خلافی نمی‌کند.

به عقیدهٔ من از جمله درسهایی که برای حج باید آموخت و از جمله کارهایی که قبلاً برای حج باید انجام داد این است که هر حاجی آقا و حاجیه خانمی که می‌خواهد به حج برود قبلاً لااقل یک ماه یک کلاسِ تهیه ببیند، یعنی باید یک کلاسِ تهیهٔ حج قبلاً تشکیل بشود تا حاجی از روی بصیرت برود.

از جمله کارهایی که از نظر حج بالخصوص باید آموخت و انجام داد، ترویج زبانهای اسلامی است. این برای اتحاد مسلمانان فوق‌العاده ضرورت دارد. ما می‌گوییم زبانهای اسلامی؛ اسلام از یک نظر زبان مخصوص ندارد، یعنی زبانی که مروج آن زبان باشد. از نظر دیگر زبان عربی چون زبان قرآن و عبادات است، لازم است بر هر مسلمانی که با این زبان کم و بیش آشنا باشد. از نظر دیگر، ما هر زبانی که با آن زبان آثار اسلامی مهمی به وجود آمده آن را زبان اسلامی می‌دانیم، علیهذا زبان فارسی و ترکی و اردو نیز بالخصوص زبان فارسی یک زبان اسلامی است.

**مثنوی**، سعدی، حافظ، نظامی، **کیمیای سعادت**، جامی و غیره اینها همه شاهکارهای اسلامی است و مولود اسلام است، بیش از آنکه به

ایران تعلق داشته باشد به اسلام تعلق دارد.

موضوع بوسیدن ضریح و حجرالاسود و ممانعت وهابیها را به شکلی باید حل کرد. نه اینها باید آنقدر اصرار داشته باشند به بوسیدن و نه آنها باید اینقدر امتناع کنند. کفر است، شرک است یعنی چه؟

اما قسمت اول ـ که بیان آن به تأخیر افتاد ـ یعنی تقویت دین از طریق به کار بردن تدابیر و اقداماتی برای ترویج خود دین، برای تبلیغ دین، برای هماهنگ کردن تبلیغات دینی؛ اینجا خوب است به طور نمونه عمل شخص رسول اکرم را در حجةالوداع ذکر کنیم.

از این نظر این سفر باید اولاً سفر تفقه باشد، یعنی سفر فهم عمیق دین. این در وقتی است که برنامه‌های تعلیماتی عمیق و وسیعی در نماز جمعه‌ها، در غیر نماز جمعه، در مسجدالنبی و مسجدالحرام و عرفات و منیٰ اجرا شود، نه مثل وضع حاضر و طرز عملی که سعودیها می‌کنند. قبلاً حدیث حضرت رضا را چنین نقل کردیم:

> **... مع ما فیه من التفقه و نقل اخبار الائمة فی کل صقع و ناحیة، کما قال الله عزوجل: فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم...**
>
> [... و دیگر آنکه در حج فهم دین و نقل اخبار امامان برای مردم نواحی مختلف امکان‌پذیر است، چنانکه خدای بزرگ فرموده: پس چرا از هر فرقه گروهی کوچ نمی‌کنند تا دین را درست بیاموزند و چون به سوی قوم خود بازگشتند آنان را هشدار دهند...]

اگر توجه به این نکتهٔ روانی داشته باشیم که مسافر خصوصاً چنین

مسافری حالت آمادگی عجیبی برای الهام‌گیری دارد، جزئیات به خاطرش می‌ماند و به ذهنش ثبت می‌شود، اهمیت مطلب را درک می‌کنیم.

علی علیه‌السلام به قثم فرمود: **و ذکّرهم بایام الله** عبرتها و نکات آموزنده تاریخ را به مردم تعلیم کن. این خود تفقه در دین است. ما در ورقه‌های تفقه در دین گفته‌ایم یکی از مراتب تفقه در دین شناختن هدفهای اسلامی است.

زیارت پیغمبر از لواحق لاینفک حج است، حتی واجب کفایی است که مردم به زیارت پیغمبر اکرم بروند. در آنجاست که با معرفی کردن مواقف و مقامات و آثار رسول اکرم باید تاریخ اسلام را به نحو آموزنده‌ای به مردم تعلیم کرد، همان‌طور که حضرت صادق به هشام بن الحکم فرمود:

> **فجعل فیه الاجتماع من الشرق و الغرب لیتعارفوا و لینزع کل قوم من التجارات من بلد الی بلد... و لیعرف آثار رسول الله و تعرف اخباره و یذکر و لاینسی...**
>
> [و در حج اجتماع مردم را از شرق و غرب قرار داد تا یکدیگر را بشناسند و هر قومی کالای تجاری خود را از شهری به شهر دیگر برد... و نیز آثار و اخبار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شناخته و گفتگو گردد و به فراموشی سپرده نشود...]

علیهذا برنامه‌های حساب شده‌ای (و شاید وسیلهٔ فیلمها و راهنماها) باید برای احد و بدر و کوه حرا و غار ثور و غیره ترتیب داد.

این نکته باید گفته شود که ایرانیها در گذشته توانسته‌اند شایستگی خود را برای رهبری معنوی عالم اسلام نشان بدهند. اکنون نیز اگر اشتباه

فعلی را رها کنند و به جای بازگشت به چهارهزار سال پیش و جدا کردن خود از عالم اسلام روابط خود را با ملل مسلمان محکمتر کنند، صد درصد به نفع ایران است زیرا زمینه بسیار خوب است. از طرفی آمادگی روحی در روشنفکران مسلمان ـ که تاریخ اسلام را مملو از نام ایران و ایرانی می‌بینند ـ احترامی از ایران و ایرانی در دل آنها ایجاد کرده است که فوق‌العاده است، و از طرف دیگر در حال حاضر نیز مانند گذشته مفکرین اسلامی ایران عمیق‌تر از سایر مفکرین فکر می‌کنند.

اما درسهایی که از حج باید یاد بگیریم یک سلسله درسهای عملی است، به عبارت دیگر یک برنامهٔ تربیتی اسلامی است.

این نکته را باید متوجه باشیم که تربیت اسلامی تفاوتش با سایر تربیتها یکی در این است که اساس همهٔ تربیتها را توحید قرار داده و کار را از نیت و اخلاص شروع کرده است و همین جهت است که اگر عمل، خوب اجرا شود اثر چندین برابر دارد. تمرین و عمل به طور کلی در همهٔ کارها مؤثر است، چه تمرین مثبت و چه منفی، اما آن وقت اثر قاطع دارد که به نام خدا و برای خدا و با حضور قلب و اخلاص باشد.

عمل حج از احرام شروع می‌شود. احرام[1] یعنی چه و برای چه است؟

در **نهایه** ابن‌اثیر، مادهٔ حرم، حدیثی نقل می‌کند به این مضمون: **کل مسلم عن مسلم محرم**. بعد می‌گوید:

> یقال انه لمحرم عنک ای یحرم أذاک علیه و یقال مسلم محرم و هو الذی لم‌یحل من نفسه شیئاً یوقع به، یرید ان المسلم معتصم بالاسلام ممتنع بحرمته ممن اراده او اراد ماله. و منه حدیث

---

۱. رجوع شود به ورقهٔ حج، فلسفهٔ احرام.

عمر الصیام احرام لاجتناب الصائم ما یثلم صومه و یقال للصائم محرم و منه قول الراعی:

قتلوا ابن عفان الخلیفة محرما

و دعا فلم ار مثله مخذولا

... و الاحرام مصدر احرم الرجل یحرم احراماً اذا اهل بالحج او بالعمرة و باشر اسبابهما و شروطهما من خلع المخیط و اجتناب الاشیاء التی منعه الشرع منها کالطیب و النکاح و الصید و غیر ذلک. و الاصل فیه المنع فکأنّ المحرم ممتنع من هذه الاشیاء.

[گویند «او مُحرم از توست» یعنی حرام است آزار دادن تو بر او. و گویند «مسلمان مُحرم» و او کسی است که چیزی از خود را حلال نکرده تا سبب هتک او شود. منظور این است که مسلمان با اسلام آوردن حفظ می‌شود و به جهت حرمتی که پیدا می‌کند از آزار دیگران و اینکه بخواهند مال او را ببرند در امان است. و از همین معنی است حدیث عمر: «روزه احرام است» زیرا روزه‌دار از چیزی که در روزه‌اش رخنه ایجاد کند اجتناب می‌ورزد. و به روزه‌دار مُحرم گویند. و از همین معنی است قول راعی:

عثمان بن عَفّان خلیفه را کشتند در حالی که چیزی را حلال نکرده بود که سبب هتک او شود، و دیگران را به یاری فراخواند ولی کسی را مثل او تنها و بی‌یاور ندیدم.

... و احرام مصدر احرم الرجل یحرم احراماً است و آن وقتی است که حاجی صدا را به تلبیه برای حج یا عمره بلند کند و به اسباب و شروط آنها عمل کند مانند درآوردن لباس دوخته از تن و پرهیز از چیزهایی که شرع از آنها در حال احرام منع

نموده مانند بوی خوش و ازدواج و صید و دیگر چیزها. و اصل احرام به معنی منع است. گویا محرم خود را از این چیزها باز می‌دارد.]

در احرام چند نکته است: یکی اینکه انسان در مدت معینی یک سلسله کارهای حلال را بر خود حرام می‌کند؛ از این جهت مثل روزه است، تمرین تقواست.

انسان چاره‌ای ندارد از اینکه در همهٔ عمر در حال احرام بسر برد و محرم باشد. تحمل بعضی محرومیتها برای رسیدن به سعادت لازم است. هر رژیم تربیتی را که شما در دنیا پیدا کنید بر اساس لاقیدی مطلق و بی‌باکی و بی‌ارادگی نیست، بالاخره یک سلسله چیزها را تحریم می‌کند.

نکتهٔ دوم اموری است که تحریم شده و حس مقاومت در برابر آنها تقویت شده از قبیل صید، مباشرت زن، اذیت و آزار حیوانها بلکه تحمل اذیت آنها، بوی خوش، نگاه در آیینه، پوشیدن لباس دوخته، دروغ گفتن و فحش دادن و جدال کردن، زینت کردن، پوشیدن سر برای مرد و پوشیدن صورت برای زن.

در [تحریم] صید حس شکارچی‌گری را از انسان می‌خواهد بگیرد، حس آزار را از انسان می‌گیرد، قدرت تحمل اذیت و قدرت حلم به انسان می‌دهد، مقاومت در مقابل میل جنسی می‌دهد، ترک استظلال و ترک نازپروردگی می‌دهد.

نکتهٔ سوم دربارهٔ لباس است: لباسی در منتهای سادگی و بی‌رنگی و بی‌نشانی[۱]، محو رنگها و شکلهای لباسها، برای یک مدت موقت هم که

---

۱. و به قول کتاب **الحج و العمرة فی الفقه الاسلامی**، در آنجا فوارق غنا و فقر و جنس و ←

شده همهٔ مردم از درجه‌دار و غیر درجه‌دار، نشان‌دار و غیر نشان‌دار، نوپوش و کهنه‌پوش، آن که اقلاً دویست تومان داده یک کت و شلوار برایش دوخته‌اند و آن که بیست تومان داده و قبایی برایش دوخته‌اند، همه را در یک لباس ساده جمع کرده.

گاهی اتفاق می‌افتد که افرادی را در یک مجمع واحد دعوت می‌کنند و می‌خواهند همه را در یک لباس حاضر کنند، آقایان با فلان لباس و خانمها با فلان لباس. بیچاره برای شرکت در یک مجلس باید پانصدتومان خرج کند. خدا مردم را دعوت کرده با یک لباس رسمی به حضور بیایند، آن ساده‌ترین و بی‌رنگ و شکل‌ترین آنها را انتخاب کرده است. آنچه بشر می‌کند دل پایین‌تر را به جای دل بالاتر می‌برد و مملو از حسرت و آرزو و انتقام می‌کند، اما آنچه خدا می‌کند دل بالاتر را به جای دل پایین‌تر می‌برد و در او ایجاد تواضع می‌کند.

اسلام با این وسیله و شکل، یکرنگی و وحدت ایجاد می‌کند. یک مطلب و یک سؤال هست: آیا لباس در روحیه هم مؤثر است؟ البته مؤثر است. انسان لباسی پوشیده باشد که از لباس همهٔ مردم بالاتر یا پایین‌تر باشد در روحش اثر دارد. بالا و پایین داشتن مجلس در روحیه مؤثر است، لهذا پیغمبر گرد می‌نشست و دستور می‌داد گرد بنشینند. مساوات در لباس، مساوات در روح ایجاد می‌کند به شرط آنکه به صورت الغاء تشریفات باشد مثل لباس احرام. لباس را اسلام خواسته واحد باشد برای توحید مسلمانان و به قول کاشف الغطاء: بنی الاسلام علی کلمتین: کلمة التوحید و توحید الکلمة. ولی این لباس واحد را به صورت یک تشریفات خاص

---

← لون و زبان و لغت ذوب می‌شود و وحدت لباس و شکل نشانهٔ وحدت کلمه و وحدت فکر و وحدت عقیده است.

به‌وجود نیاورده، به صورت الغاء تشریفات به وجود آورده است، آنهم به صورت ساده‌ترین شکل.

وای ازتشریفات، چقدر فاصله‌ها را همین تشریفات لباسی و نشانه‌ها به وجود آورده است.

احرام سادهٔ اسلامی رمز **«ان اکرمکم عند الله اتقیکم»** است. چه خوب گفته سعدی:

ره طالبان و مردان کرم است و لطف و احسان
تو خود از نشان مردی مگر این کلاه داری
به چه خرمی و نازان، گرو از تو برد هامان
اگرت شرف همین است که مال و جاه داری
به در خدای قربی طلب ای ضعیف‌همت
که نماند این تقرب که به پادشاه داری

چقدر کار غلطی است این تشریفاتی که اخیراً بعضی کاروانها به صورت تبعیض به وجود آورده‌اند، دو برابر پول می‌دهند که در آنجا کاخ اختصاصی و ماشین اختصاصی داشته باشند.

آیهٔ قرآنی مربوط به احرام این آیه است:

**الحج اشهر معلومات فمن فرض فیهن الحج فلا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحج و ما تفعلوا من خیر یعلمه الله و تزودوا فان خیر الزاد التقوی و اتقون یا اولی الالباب.**

[(وقت) حج ماههای معلومی است (شوال، ذوالقعده و ذوالحجه) پس هرکه در این ماهها (با بستن احرام) حج را (برخود) واجب ساخت پس (بداند که) بد زبانی و آمیزش جنسی و فسق (کارهای ناشایست و دروغ) و بگومگو در حج

روا نیست. و هرکه کار نیکی کند خدا آن را می‌داند. و توشه برگیرید که بهترین توشه تقواست، و از من پروا کنید ای خردمندان.]

از این آیه به خوبی می‌توان فهمید که حکمت احرام مانند حکمت روزه، به وجود آوردن روح تقواست.

□

فقیه، جلد ۲، صفحهٔ ۱۲۷:

عن سلیمان بن جعفر، قال سألت اباالحسن علیه‌السلام...: **انما جعل السعی بین الصفا و المروة لان الشیطان تراءیٰ لابراهیم علیه‌السلام فی الوادی فسعی و هو منازل الشیطان و انما صار المسعی احب البقاع الی الله عزوجل لانه یدکّ فیه کل جبار...**

[سلیمان بن جعفر گوید: از امام رضا علیه‌السلام دربارهٔ فلسفهٔ احکام حج پرسیدم. فرمود... سعی میان صفا و مروه به این جهت قرار داده شده که شیطان در وادی حج در نظر ابراهیم علیه‌السلام آشکار شد. پس ابراهیم در آن جا که منازل شیطان است سعی نمود. و محل سعی از آن جهت محبوب‌ترین سرزمینها نزد خداوند گشته که در آنجا هر جباری ذلیل و سرکوب می‌شود.]

صفحهٔ ۱۲۸[1]:

۱. نظیر این روایت در کافی، جلد ۴، صفحه... از حضرت امیر علیه‌السلام روایت شده، رجوع شود.

و انما صیر الموقف بالمشعر[۱] و لم‌یصیر بالحرم لان الکعبة بیت الله و الحرم حجابه و المشعر[۲] بابه، فلما قصده الزائرون وقفهم بالباب یتضرعون حتی اذن لهم بالدخول ثم وقفهم بالحجاب الثانی و هو مزدلفة، فلما نظر الی طول تضرعهم امرهم به تقریب قربانهم **(لن ینال الله لحومها و لا دماؤها ولکن یناله التقوی منکم)** فلما قربوا قربانهم و قضوا تفثهم و تطهروا من الذنوب التی کانت لهم حجاباً دونه امرهم بالزیارة علی طهارة. و انما کره الصیام فی ایام التشریق لان القوم زوار الله عزوجل و هم فی ضیافته و لاینبغی لضیف ان یصوم عند من زاره و اضافه...

[و بدین جهت موقف در مشعر (عرفات) قرار داده شده نه در حرم، که کعبه خانهٔ خداست و حرم حجاب او و مشعر درِ خانهٔ اوست. چون زایران خدا به حج می‌آیند خداوند آنان را بر درگاه خود نگاه می‌دارد که ناله و زاری کنند تا اذن دخول یابند، سپس آنان را در حجاب دوم که مزدلفه است نگاه می‌دارد، و چون به طول ناله و زاری آنان نگرد به آنان فرمان می‌دهد که قربانی کنند (که البته گوشت و خون آن به خدا نمی‌رسد بلکه تقوای شما به او می‌رسد) و چون قربانی کردند و آلودگیهای خود را برطرف ساختند و گناهانی را که حجاب آنان از دیدار خدا شده بودند پاک شدند آنان را امر به زیارت با طهارت می‌نماید. و روزه در ایام تشریق از این رو ناخوشایند است که حاجیان زایران خدا هستند و در مهمانی خدا به سر می‌برند، و سزاوار نیست که مهمان در خانهٔ میزبان روزه بدارد.]

---

۱ و ۲. ظاهر غلط نسخه باشد و صحیح «عرفات» است ـ رجوع شود.

صفحهٔ ۱۲۹:

و قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله : **انما جعل الله هذا الاضحی لتشبع مساکینکم من اللحم، فأطعموهم.**

[و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند قربانی را قرار داد تا نیازمندان شما شکمی سیر از گوشت بخورند، پس آنان را اطعام کنید.]

صفحهٔ ۲۹۵:

و قال الصادق علیه السلام :**کنا ننهی الناس عن اخراج لحوم الاضاحی من منی بعد ثلاث لقلة اللحم و کثرة الناس فاما الیوم فقد کثر اللحم و قلّ الناس فلا بأس باخراجه.**

[و امام صادق علیه السلام فرمود: ما مردم را از بیرون بردن گوشت قربانی از منیٰ تا سه روز نهی می‌کردیم زیرا گوشت اندک و مردم فراوان بودند، اما امروز گوشت فراوان و مردم اندکند، پس بیرون بردن آن مانعی ندارد.]

صفحهٔ ۱۶۲:

کان ابن ابی‌العوجاء من تلامذة الحسن البصری فانحرف عن التوحید فقیل له: ترکت مذهب صاحبک و دخلت فی ما لا اصل له و لا حقیقة. فقال: ان صاحبی کان مخلّطاً کان یقول طوراً بالقدر و طوراً بالجبر و ما اعلمه اعتقد مذهباً دام علیه.

قال (الراوی) و دخل مکة تمرداً و انکاراً علی من یحج و کان یکره العلماء مسائلته ایاهم و مجالسته لهم لخبث لسانه و فساد ضمیره. فاتی جعفربن محمد علیهما السلام فجلس الیه فی جماعة من نظرائه، ثم قال له: ان المجالس امانات و لابد لکل من له سعال ان یسعل. فتأذن لی فی الکلام فقال: تکلم. فقال: الی کم تدوسون هذا البیدر و تلوذون بهذا الحجر و تعبدون هذا البیت المرفوع بالطوب و المدر و تهرولون حوله هرولة البعیر اذا نفر من فکر فی هذا او قدر علم ان هذا فعل اسسه غیر حکیم و لا ذی نظر فقل فانک رأس هذا الامر و سنامه و ابوک اسه و نظامه.

فقال ابوعبدالله علیه السلام: **ان من اضله الله و اعمی قلبه استوخم الحق فلم‌یستعذبه و صار الشیطان ولیه یورده مناهل الهلکة [ثم لایصدره] و هذا بیت استعبد الله به خلقه لیختبر طاعتهم فی اتیانه فحثهم علی تعظیمه و زیارته و جعله محل انبیائه و قبلة المصلین له فهو شعبة من رضوانه و طریق یؤدی الی غفرانه منصوب علی استواء الکمال و مجتمع العظمة و الجلال خلقه الله قبل دحو الارض بألفی عام و احق من اطیع فیما امر و انتهی عما نهی عنه و زجر الله المنشئ للارواح و الصور**[1].

فقال ابن ابی‌العوجاء: ذکرت یا اباعبدالله فأحلت علی غائب.

فقال ابوعبدالله علیه السلام: **ویلک و کیف یکون غائباً من هو مع خلقه شاهد و الیهم اقرب من حبل الورید، یسمع کلامهم و یری اشخاصهم و یعلم اسرارهم و انما المخلوق الذی اذا انتقل عن مکان اشتغل به مکان و خلا منه مکان فلایدری فی المکان**

۱. در اینجا امام عبارت را مسجع کرده به همان سجعی که سائل به آن می‌نازید.

**الذی صار الیه ما حدث فی المکان الذی کان فیه، فاما الله العظیم الشأن الملک الدیان فانه لایخلو منه مکان و لایشتغل به مکان و لایکون الی مکان اقرب منه الی مکان و الذی بعثه بالآیات المحکمة و البراهین الواضحة و ایده بنصره و اختاره لتبلیغ رسالاته صدقنا قوله بان ربه بعثه و کلمه.**

فقام ابن ابی‌العوجاء فقال لاصحابه: من القانی فی بحر هذا؟ سألتکم ان تلتمسوا الیّ خمرة فالقیتمونی علی جمرة. فقالوا: ما کنت فی مجلسه الّا حقیراً. فقال: انه ابن من حلق رؤوس من ترون.

[ابن ابی‌العوجاء از شاگردان حسن بصری بود سپس از اعتقاد به توحید دست برداشت. به او گفتند: مذهب رفیقت را رها کردی و در چیزی که اصل و حقیقتی ندارد درآمدی! گفت: رفیق من آشفته است، گاهی معتقد به قدر و آزادی اختیار است و گاهی جبری مسلک، و او را استوار بر یک مذهب نمی‌بینم.

راوی گفت: ابن ابی العوجاء از روی سرکشی و انکار بر کسانی که حج می‌گزارند داخل مکه شد و عالمان دینی از گفتگو و همنشینی با او کراهت داشتند زیرا بسیار بد زبان و بدطینت بود. پس نزد امام صادق علیه‌السلام آمد و در میان گروهی از همفکران خود در خدمت آن حضرت نشست و گفت: مجالس امانت است (سخنان باید در همین جا دفن شود) و هرکه را سرفه گرفته است باید سرفه کند، آیا اجازه می‌دهی سخن گویم؟ فرمود: بگو. گفت: تا کی این خرمن‌گاه را می‌کوبید و به این سنگ التجا می‌آورید و این خانه‌ای را که از آجر و سنگ و گل بالا رفته می‌پرستید و چون شتران رمیده دور آن هروله

می‌کنید؟! در صورتی که هرکه در این باره بیندیشد و فکر خود را به کار برد پی می‌برد که این کاری است که یک غیر حکیم و بی‌فکر آن را بنیاد نهاده است. اکنون پاسخ ده، زیرا تو رأس و قلهٔ این دین هستی و پدرت اساس و نظام آن بوده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که خداوند او را گمراه نموده و چشم دلش را کور کرده است حق را ثقیل می‌یابد و حق به کامش شیرین نمی‌آید، و شیطان اختیاردار او می‌شود و وی را در آبشخوارهای هلاکت درآورده و بیرون نخواهد آورد. این خانه‌ای است که خداوند خلق خویش را به واسطهٔ آن به بندگی خود فراخوانده تا اطاعت آنان را با رفتن به سوی آن بیازماید، از این رو آنان را به تعظیم و زیارت این خانه واداشته و آن را محل پیامبران خود و قبلهٔ نمازگزاران قرار داده است، بدین جهت این خانه شاخه‌ای از خشنودی خداوند و راهی به سوی آمرزش اوست، و بر هیئت کمال و مجتمع عظمت و جلال برپا شده است، خداوند این خانه را دوهزارسال پیش از گسترده شدن زمین آفرید، و شایسته‌ترین کس به این که در اوامر و نواهی خود اطاعت شود خداوندی است که پدیدآرندهٔ ارواح و صورتهاست.

ابن ابی العوجاء گفت: ای اباعبدالله سخن گفتی و به چیز غایب و نادیده حواله کردی.

امام صادق علیه السلام فرمود: وای بر تو، چگونه غایب است کسی که شاهد خلق خویش است و به آنان از رگ گردن نزدیکتر است، سخنشان را می‌شنود، خودشان را می‌بیند و اسرارشان را می‌داند؟! این مخلوق است که هرگاه از جایی انتقال یابد یک

جا از او پر می‌شود و جای دیگر از او خـالی مـی‌ماند، و در جایی که تازه رفته از جایی که قبلاً در آن بوده بی‌خبر است. اما خدای عظیم‌الشأن، آن فرمانروای جزادهنده هیچ جایی از او خالی نیست و هیچ جایی هم از او پر نیست، و هیچ جایی از جایی دیگر به او نزدیکتر نیست، و آن کسی که خداوند او را با نشانه‌های محکم و براهین روشن برانگیخت و او را به یـاری خود تأیید نمود و برای پیام‌گزاری خویش برگزید، ما سخن او را در این باره تصدیق می‌کنیم که پروردگارش او را برانگیخته و با او سخن گفته است.

ابن ابی العوجاء برخاست و به یارانش گفت: چه کسی مرا در دریای این مرد درافکند؟ من از شما خواستم که برایم شرابی سرخوش کننده فراهم آورید و شما مرا در شعلهٔ آتش افکندید! گفتند: راستی که در مجلس او بسیار حقیر می‌نمودی! گفت: او فرزند کسی است که سرهای این کسانی را که می‌بینید تراشیده است! (یعنی آنقدر بر آنان نفوذ کلام دارد کـه بـا آن کـه سـر تراشیدن در عرب ننگ است، به دستور او سرها تراشیده‌اند.)]

خلاصهٔ حدیث بالا و همچنین بیان **نهج‌البلاغه** که قبلاً نقل کـردیم این است که خداوند به این وسیله می‌خواهد تسلیم و تعبد بنده را ظاهر کند.

این مسئله را باید طرح کرد که درست است که هر دستوری مصلحتی دارد که عقل احیاناً در می‌یابد، ولی آیا اگر انسان دستوری را فقط به حکم تعبد و تسلیم بجا آورد اقرب به عبودیت است یـا اگـر حکـمت آن را بفهمد؟ البته اگر به حکم تعبد و تسلیم بجا آورد و حکمت را احاله کند به

امر او، قطعاً اقرب به تعبد و تسلیم است.

اساساً یکی از رموز حج تسلیم تعبدی است و داستان ابراهیم و ذبح اسماعیل (ابراهیم پدر حج است) خود نشانه‌ای از این تسلیم مطلق است.

**فقیه**، جلد ۲، صفحهٔ ۱۷۹:

عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام: کان ابی یقول: **ما یعبأ بمن یؤمّ هذا البیت اذا لم‌یکن فیه ثلاث خصال: خلق یخالق به من صحبه**[1] **و حلم یملک به غضبه و ورع یحجزه عن محارم‌الله.**

[امام صادق علیه‌السلام فرمود: پدرم می‌فرمود: کسی که به زیارت این خانه می‌آید اگر سه خصلت در او نباشد ارزش و اهمیتی نزد خدا ندارد: اخلاق خوشی که با آن با همنشینانش معاشرت کند، و بردباری‌ای که با آن خشم خود را کنترل نماید، و پرهیزکاری‌ای که او را از حرامهای الهی باز دارد.]

**وسائل**، جلد ۲، صفحهٔ ۱۳۹:

**احتجاج** طبرسی عن امیرالمؤمنین علیه‌السلام فی احتجاجه علی الخوارج قال: و **اما قولکم انی کنت وصیاً فضیعت الوصیة فانتم کفرتم و قدّمتم علی و ازلتم الامر عنی و لیس علی الاوصیاء الدعاء الی انفسهم، انما یبعث الله الانبیاء علیهم‌السلام فیدعون الی انفسهم و** (اما[خ]) **الوصی فمدلول علیه مستغن عن الدعاء الی نفسه و قد قال الله عزوجل: ولله علی الناس حج البیت من**

۱. داستان امام زین‌العابدین و خدمت در سفر حج

**استطاع الیه سبیلاً. و لو ترک الناس الحج لم‌یکن البیت لیکفر [بترکهم ایاه] ولکن کانوا یکفرون بترکهم ایاه لان الله قد نصبه لکم علماً و کذلک نصبنی علماً حیث قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: یا علی، انت منی بمنزلة الکعبة تؤتی و لاتأتی.**

[در کتاب **احتجاج** طبرسی در ضمن احتجاج امیرمؤمنان علیه‌السلام با خوارج آمده است که فرمود: اما اینکه گفتید من وصی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بودم و (با سکوت و خانه‌نشینی خود) وصیت را تباه کردم؛ بدانید این شما بودید که کافر شدید و دیگران را بر من مقدم داشتید و کار را از دست من بیرون بردید؛ و بر اوصیا لازم نیست که مردم را به سوی خود دعوت کنند (بلکه مردم باید خود طبق وصیت پیامبرشان نزد اوصیا بروند)؛ خداوند پیامبران (علیهم‌السلام) را برمی‌انگیزد و آنان را به سوی خود دعوت می‌کنند. اما وصی معرفی شده است و بی‌نیاز است از این که به سوی خود دعوت نماید، چنانکه خداوند فرموده: «حق خدا بر مردم است بر آنان که توانایی رفتن دارند که خانهٔ خدا را زیارت کنند»، حال اگر مردم حج را ترک کردند این خانهٔ خدا نیست که با ترک کردن آنها کافر شده باشد بلکه آنان با ترک خانهٔ خدا کافر شده‌اند، زیرا خداوند آن خانه را برای شما به عنوان نشانه‌ای نصب کرده است. همچنین خداوند مرا به عنوان نشانه‌ای نصب کرده است آنجا که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای علی، تو به منزلهٔ کعبه هستی که باید به زیارت آن رفت نه آنکه کعبه به زیارت کسی رود.]

این خود تعبیری است دربارهٔ کعبه که به منزلهٔ پرچم مقدسی است[۱] ولی از سنگ نه از پارچه، مثل یک پرچم احترام و تقدس دارد، مثل یک پرچم در میدان جنگ همه باید گرد او جمع شوند، مثل یک پرچم تا او برپاست لشکر ایستاده و مقاومت می‌کند و اگر خوابید پشت سپاه و اردو می‌شکند: **لایزال الدین قائماً ما قامت الکعبة.**

یکی از درسهایی که از حج باید بیاموزیم، مبارزه با تفاخرات قومی و ملی و نژادی و گرد آمدن و توجه به اصول واحد معنوی است: **تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم ان لانعبد الّا الله...**

در قرآن کریم، سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۹۸-۲۰۰ این طور می‌فرماید:

**... فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام و اذکروه کما هدیکم و ان کنتم من قبله لمن الضالین. ثم افیضوا من حیث افاض الناس و استغفروا الله ان الله غفور رحیم. فاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله کذکرکم اٰباءکم او اشد ذکراً.**

[پس چون از عرفات روانه شدید در مشعرالحرام (بمانید و) به ذکر خدا پردازید، و او را یاد کنید چنانکه راهتان نموده است، و همانا شما پیش از آن از گمراهان بودید. سپس از همان جا که مردم روانه می‌شوند روانه شوید، و از خدا آمرزش بخواهید، که خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. پس چون اعمال و آداب حج را به پایان بردید خدا را آنچنان یاد کنید که از پدران خود یاد می‌کنید یا بیشتر از آن.]

---

۱. در خطبهٔ حضرت امیر که قبلاً نقل کردیم (خطبهٔ اول نهج‌البلاغه) فرمود: **جعله سبحانه و تعالی للاسلام علماً و للعائذین حرماً.**

در **کافی**، جلد ۴، صفحهٔ ۵۱۶:

عن ابی‌عبدالله‌ؑ فی قول الله عزوجل: «**و اذکروا الله فی ایام معدودات**» **قال: هی ایام التشریق، کانوا اذا اقاموا بمنی بعد النحر تفاخروا فقال الرجل منهم کان ابی یفعل کذا و کذا، فقال الله جل ثناؤه: فاذا افضتم من عرفات...**

[امام صادق‌ؑ در تفسیر این آیه: «و خدا را در روزهایی چند یاد کنید» فرمود: منظور ایام تشریق است، در جاهلیت وقتی در منیٰ پس از مراسم قربانی اقامت داشتند به تفاخر با یکدیگر می‌پرداختند و یکی می‌گفت: پدرم چنین و چنان می‌کرد (و دیگری نیز همین طور). از این رو خداوند فرمود: هرگاه از عرفات سرازیر شدید و به منیٰ آمدید خدا را در آنجا یاد کنید مثل یادی که از پدرانتان می‌کنید بلکه بیشتر از آن...]

در پاورقی **کافی** می‌گوید:

روی عن الباقرؑ : **انهم اذا کانوا فرغوا من الحج یجتمعون هناک و یعدون مفاخر آبائهم و مآثرهم و یذکرون ایامهم القدیمة و ایادیهم الجسیمة، فامرهم الله سبحانه ان یذکروه مکان ذکرهم آبائهم فی هذا الموضع.**

[از امام باقرؑ روایت است که فرمود: آنان وقتی از حج فارغ می‌شدند در آن مکان جمع می‌شدند و به ذکر مفاخر و مآثر پدران خود می‌پرداختند و زدوخوردهای گذشته و بخششهای بزرگ آنان را یاد می‌کردند، خدای سبحان به آنان دستور داد

که در آن مکان به جای پدرانشان او را یاد کنند.]

این مطلب امروز بسیار مورد اهمیت است. در جاهلیت قرن بیستم تحت نفوذ استعمار، قومیتها و ملیتها تا حد زیادی تحریک می‌شود و این سبب تفرقهٔ مسلمانان است. فرقی که هست اعراب با مقیاس قبیله و امروز با مقیاس نژاد و ملت، تفاخر جاهلی می‌کنند. ما در مقالهٔ «ایران و اسلام» در این باره بحث کردیم.

در **کشاف** می‌گوید: بازار عکاظ و ذی‌المجاز و... بعد از ایام حج تشکیل می‌شد.

در حج دو مسئله است که از مشکلات و بلکه به نظر بعضی از نقاط ضعف حج شمرده می‌شود: قربانی، تعظیم سنگ و غیره.

از نظر اول، این عمل یک ظلم و آزار است و نمی‌تواند مقرِّب باشد و از قضا اسم قربانی به آن داده‌اند. آیا می‌توان کسی را شکنجه کرد به قصد قربت؟

میازار موری که دانه‌کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است

قطع نظر از آزار و اذیت، چه رابطه‌ای میان رضای خدا و ریختن خون یک حیوان است؟ مگر خداوند ـ العیاذبالله ـ خونخوار است و از اینکه ببیند خون حیوانی ریخته می‌شود مسرور و خوشحال می‌شود؟ بعلاوه، چنانکه گفتیم ظلم و آزار و تعذیب است و مبعِّد است.

ایراد دیگر به قربانی این است که یادگار توحش است. در قدیم در ادیان وثنی و بت‌پرستی مذبحهایی بوده است و مردم برای رضای بتها قربانی می‌کرده‌اند و خیال می‌کرده‌اند آن بتها از آن گوشتها استفاده می‌کنند و ظاهراً گوشتهای آن حیوانات را نمی‌خورده‌اند و لااقل خون

آنها را که برای خودشان خوراکی بوده به سر و صورت بتها می‌مالیده‌اند.

اما جواب: راجع به این قسمت که چه فایده‌ای بر ریختن خون مترتب می‌شود، این در صورتی صحیح است که هدف از قربانی و کفارات (که اختصاصاً در باب حج، همه از نوع گوسفند یا شتر کشتن است الّا نادراً) فقط ریختن خون باشد. دلیلی ندارد که صرف ریختن خون مقرّب باشد، زیرا عملی مقرّب است که رضای خدا در آن باشد و رضای خدا در این است که انسان به کمال فردی و اجتماعی خود برسد. صرف ریختن خون نه به کمال فردی انسان کمک می‌کند ونه به کمال اجتماعی او. ولی اگر هدف اصلی اطعام و انفاق باشد، همان‌طوری که در سایر کفارات هست (و البته اطعام و انفاقی است دسته‌جمعی و به صورت خاص، یعنی به صورت اطعام گوشت و اینکه هر انسانی یک حیوانی را بکشد و مصداق **اطعموا البائس الفقیر** واقع شود) آن ایراد وارد نیست. و البته یک نکته هست و آن اینکه منافات ندارد که ضمناً این عمل دسته‌جمعی، احیاء و زنده کردن خاطره‌ای از قهرمان توحید حضرت ابراهیم باشد. به او امر شد عزیز و نور چشم خود را در راه خدا قربانی کند و فدا نماید و او حاضر شد. بعد به او گفته شد: مقصود فقط تسلیم بود، گوسفندی به جای فرزند قربانی کن. این گوسفند فدا کردن تجدید آن خاطره است و تعظیم آن قهرمان است.

ولی همان‌طوری که در حدیث نبوی نقل کردیم، فرمود:

**انما جعل الله هذا الاضحی لتشبع مساکینکم من اللحم فأطعموهم.**

[و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند قربانی را قرار داد تا نیازمندان شما شکمی سیر از گوشت بخورند، پس آنان را

اطعام کنید.]

و سرّ اینکه روز عید قربان عید است، این است که دراین روز رسم فرزندکشی منسوخ شد. داستان عبدالمطلب و عبدالله ظاهراً از مجعولات تاریخ باشد که عبدالمطلب نذر کرد که اگر خدا ده پسر به او بدهد یکی را قربانی کند الی آخره.

قرآن رسمهایی از بت‌پرستان دربارهٔ حیوانات نقل می‌کند، آنجا که می‌گوید:

**ما جعل الله من بحیرة و لا سائبة و لا وصیلة و لا حام.**

رجوع شود به تفسیر **المنار.**

اما از نظر دوم یعنی تعظیم و تکریم احجار و بیت و غیره، می‌گویند طواف گرد یک خانهٔ سنگی و استلام و تبرک به حجرالاسود بقایایی از شرک است که در اسلام باقی مانده است، اسلام هم نتوانست توحید خالص بیاورد و الّا می‌بایست حج را به طور کلی منسوخ کند، حج به طور کلی از بقایای شرک است که در اسلام باقی مانده است.

اتفاقاً قضیه برعکس است. قرآن حج را یادگار ابراهیم و ابراهیم را پدر حج و دشمن بت‌پرستی می‌داند: **واجنبنی و بنیّ ان نعبد الاصنام.** ابراهیم نیز بت‌شکن بود: **تالله لاکیدنّ اصنامکم... فجعلهم جذاذاً الّا کبیراً لهم...** قرآن مخصوصاً مراسم حج را به عنوان شعایر الهی یاد می‌کند و این آیه: **ذلک و من یعظّم شعائر الله فانها من تقوی القلوب** در خلال آیات حج وارد شده است.

ما در ورقه‌های عبادت و ورقه‌های توحید در عبادت و ورقه‌های

اقسام توحید گفته‌ایم که فرق است میان تعظیم و پرستش. اسلام تعظیم و تواضع را جایز می‌داند و پرستش را منع می‌کند. فرق میان پرستش و تعظیم این است که پرستش نوعی تقدیس و تنزیه و تسبیح و تحمید است، و گفتیم تسبیح و تحمید و تنزیه از جمیع نقایص و همچنین تکبیر مختص خداست، زیرا کاملِ منزه از همهٔ نقایص خداست و آن که سپاس مطلق به اوست و اکبر و اعظم مطلق خداست. سجود و رکوع از لحاظ هیئت جسمانی عبادت نیست، از آن لحاظ عبادت است که حالتی است که اختصاص داده شده برای تسبیح و تکبیر. لهذا در سجود می‌گوییم: «سبحان ربی الاعلی و بحمده» و در رکوع می‌گوییم: «سبحان ربی العظیم و بحمده»، در موقع رفع رأس می‌گوییم: «الله اکبر» و در حال قیام می‌گوییم: «الحمد لله رب العالمین» و یا «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الّا الله و الله اکبر».

تقدیس منحصراً باید برای خدا باشد و یا به خاطر امر خدا. اگر چیزی را به خاطر یک شعار و عنوان یک شعار تقدیس کردیم (نه تسبیح که برای غیر خدا جایز نیست) مثل احترامی که به پرچم و علامتهای ملی می‌گذارند، در واقع احترام به او نیست، احترام به آن فکر و عقیده‌ای است که این پرچم نمایندهٔ اوست. این است که جنبهٔ شعاریت پیدا می‌کند.

پس در اینجا دو مطلب گفته شد: یکی اینکه ملاک پرستش، تسبیح و تکبیر و تحمید است که جز دربارهٔ کمال مطلق جایز نیست و امکان ندارد خدا اجازه بدهد غیر او تسبیح و تکبیر و تحمید شود. اما سجود و رکوع از لحاظ هیئت جسمانی عبادت نیست و هیچ عملی عبادت ذاتی نیست.

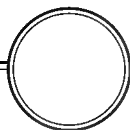
مطلب دیگر اینکه در میان همهٔ ملل معمول است که شعایری را تقدیس و تعظیم می‌کنند و از این کار هدفی دارند. اسلام هم شعایری دارد

و به نص قرآن، کعبه و حج از شعایر است. در صفحات پیش گفتیم که کعبه به عنوان «عَلَم» خوانده شده است.





# ابراهیم علیه السلام، قهرمان توحید



# ابراهیم علیه‌السلام، قهرمان توحید

... حضرت ابراهیم در راه توحید دو نوع مبارزه و دو نوع مجاهده دارد. یکی اینکه این مرد بزرگوار با بت‌پرستی‌ها و با غیر خدا پرستی‌ها به هر شکل بود مبارزه کرد، چه مبارزهٔ سخت و سنگینی! تا آنجا که ابراهیم را در خرمنی از آتش انداختند؛ یعنی آنچنان عصبانیت و ناراحتیِ محیطِ کفر خودش را به وجود آورد که از طرف قدرت قاهرهٔ آن وقت ـ به نام نمرود ـ دستور داده شد که یک فضای بزرگی را مملوّ از هیزم و سایر مواد محترقه بکنند و یک آتش بسیار بزرگی به وجود آورند. هدف، تنها کشتن ابراهیم نبود. اگر هدف کشتنش بود، با دار زدن یا بریدن سرش هم کشته می‌شد. هدف، تنها سوختن او نبود و الّا ابراهیم را در تنور هم می‌توانستند بیندازند. جرم ابراهیم از نظر آنها آنقدر زیاد بود که اگر می‌شد او را هزار بار بکشند و زنده کنند، هزار بار می‌کشتند و زنده‌اش می‌کردند و باز از نو او را می‌کشتند. چون یک نفر را بیش از یک بار نمی‌شود کشت، پس باید در آن یک بار آنچنان هیمنه و عظمت برای کشتن او به وجود آورد که از خاطره‌ها محو نشود و دیگر ابراهیمی پیدا نشود و خیال ابراهیمی در

سرش پدید نیاید.

آمدند در یک درّه و یک میدان بسیار وسیعی چندین روز هیزم و چوب خشک و مواد محترقه جمع کردند و یک کوه به وجود آوردند. بعد همهٔ اینها را آتش زدند به طوری که یک انسان نمی‌توانست از چند متری نزدیک آن بشود. این برای آن بود که رعبش در دل مردم جا بگیرد. حال، ابراهیم را چطور در آتشها بیندازند؟ آنهایی که می‌خواهند او را در آتش بیندازند، خودشان نمی‌توانند جلو بروند. ناچار منجنیق و وسیلهٔ پرتاب ایجاد کردند. ابراهیم را روی منجنیق بلندی بردند و از فاصلهٔ چند ده متری در میان آتشها پرت کردند.

اما این قهرمان توحید نه تنها در مقابل جلّادهایی که برای کشتن و اِحراق او آمده بودند خم به ابرو نیاورد، اظهار عجز و ناتوانی نکرد، التماس نکرد، حرف تقیه‌آمیزی نگفت، بلکه در همان حالی که از آن بالا در خرمن آتش پرت می‌شد جبرئیل امین ظاهر شد ـ او با جبرئیل مأنوس بود و همیشه جبرئیل حامل وحی خدا بود ـ و گفت: ابراهیم! حاجتی داری یا نه؟ گفت: «اَمّا بِکَ فَلا» به تو نه، آن کسی که به او حاجت دارم خودش می‌داند، گفتن نمی‌خواهد. ابراهیم با چنین روحی در آتش افتاد و فرو رفت که آتش بر او بَرد و سلام شد؛ یعنی آتش بر او سرد شد، آتش برای او گلزار شد، نه اینکه آتش گلزار بود که او می‌رفت. خدا آتش را بر چنین فردی سرد کرد و اثر آتش را از آن گرفت.

موحد آن کسی نیست که فقط در فکرش موحد باشد، یعنی بتواند برای توحید دلیل بیاورد، برای توحید کتاب بنویسد، در باب توحید سخنرانی کند، در راه توحید مباحثه کند، هرکسی با او مباحثه کند جوابش را بدهد. البته این یک مرحلهٔ توحید است، لازم هم هست. اما توحید آنوقت برای انسان توحید واقعی است که تا آن اعماق روحش نفوذ کرده

باشد، یعنی غیر از خدا چیزی را نبیند و چیزی را نخواهد و از چیزی نترسد. اگر انسان به حدی رسید که غیر از رضای خدا هیچ چیزی را نخواست و هرچه را که خواست به آن دلیل خواست که رضای خدا در اوست، موحد واقعی است؛ یعنی اگر سر سفره هم نشست فکر می‌کند که الآن رضای خدا در این است که من غذا بخورم یا نه؟ اگر حساب کرد رضای خدا در این است که من این غذا را بخورم چون غذا حلال است، من هم گرسنه هستم و به غذا احتیاج دارم، باید غذا بخورم تا نیرو بگیرم تا بتوانم وظایف خودم را در راه رضای خدا انجام بدهم پس می‌خورم، و اگر از هیچ چیزی غیر خدا هم نترسید و باک نکرد و اگر در راه خدا از هیچ چیزی مضایقه نکرد، به چنین فردی می‌گویند موحد عملی.

همان طوری که دیدیم ابراهیم از جانش به هیچ شکل مضایقه نکرد، او را در آتشها انداختند اهمیت نداد. او آماده بود برای اینکه در این آتشها کباب بشود. ابراهیم از مالش گذشت، یعنی هرچه داشت همه را گذاشت و از سرزمین اصلی خودش مهاجرت کرد و گفت: **اِنّی ذاهِبٌ اِلیٰ رَبّی سَیَهْدین** من به سوی پروردگارم می‌روم، یعنی به دنبال عقیده و ایده‌ام می‌روم. (ابراهیم از یک خانوادهٔ به اصطلاح پایین نبود، گوسفند داشت، اسباب و اشیاء دیگر داشت). از همهٔ اینها بالاتر این بود که از فرزندش در راه خدا گذشت، حاضر شد در راه خدا فرزند خودش را قربانی کند. من نکتهٔ ا صلی را همین جا می‌خواهم عرض کنم.

مسئلهٔ فدا کردن فرزند به دو شکل می‌تواند باشد. شک ندارد که قربانی کردن فرزند یعنی فرزند را به راه خدا دادن، اوجِ گذشت است و ای بسا انسانهایی که حاضرند جان خودشان را بدهند ولی حاضر نیستند که زنده بمانند و جوان عزیزشان کشته بشود. اما در کار این قهرمان توحید در داستان ذبح فرزندش اسماعیل یک نکته‌ای وجود دارد که قرآن نقل کرده

است و این نکته جالب توجه است.

ببینید، یک وقت هست به انسان دستوری می‌دهند که فلسفهٔ آن روشن است، یعنی عقل آدم آن را درک می‌کند و می‌فهمد. خوب، آدم یک کاری می‌کند که هم دستور خداست و هم چیزی است که عقل خودش هم فلسفه‌اش را درک می‌کند. البته این یک انگیزهٔ ضروری برای ما مسلمانهاست که همهٔ دستورهایی که خدا در قرآن و سنت به ما داده یک فلسفه‌ای دارد، منتها ما بسیاری از این فلسفه‌ها را درک می‌کنیم و بسیاری را هنوز درک نکرده‌ایم و نباید هم انتظار داشته باشیم که از همهٔ نیازهای فردی (جسمی ـ روحی و دنیایی ـ آخرتی) و اجتماعی خودمان اطلاع داریم، و چون اطلاع داریم بنابراین فلسفهٔ دستورها را می‌توانیم بفهمیم. مثل یک مریضی که وقتی طبیب به او دستور می‌دهد، مدعی باشد که من تمام خصوصیات بیماری و تمام خصوصیات دواها را می‌دانم، پس اگر طبیب هم دستور داد می‌فهمم که چرا دستور داده. نه، این طور نیست.

اسلام ما را تشویق می‌کند که به فلسفه‌های احکام پی ببریم، یعنی اگر فلسفه‌های احکام را بفهمیم اعتقاد ما به اسلام بیشتر می‌شود. اما یک نکته هست و آن اینکه اگر یک مرد بزرگی به انسان دستوری بدهد، یک وقت انسان فلسفهٔ آن دستور را می‌داند و یک وقت نمی‌داند. کسی که حاضر است امر شما را اطاعت کند، می‌آید به شما می‌گوید آقا! من یک گرفتاری دارم، این گرفتاریم را چطور حل کنم؟ می‌گویید برو فلان کار را بکن. یک وقت می‌فهمد که اگر این کار را بکند چه فایده‌ای دارد، یا می‌پرسد فایدهٔ این کار چیست، آیا ممکن است بفرمایید که چه فایده‌ای دارد؟ او اگر بفهمد و اطاعت کند، از نظر خودش خیلی مهمتر است که فهمیده و اطاعت کرده است. اما وقتی که بفهمد، نیمی دستور عقل

خودش را به کار بسته، نیمی دیگر دستور آن آمر و فرمان‌دهنده را. اما اگر فلسفه را نفهمد و صرفاً روی اعتماد کامل به فرمانِ فرمان‌دهنده عمل کند، این از نظر اطاعت و عبادت مقام بالاتری دارد. او به قدری به دستورهای این آقا یا به دستورهای این طبیب مطمئن است که با اینکه یک ذره از فلسفۀ آن چیزی نمی‌داند ولی می‌گوید من آن را می‌دانم. مثل اینکه شما خودتان گاهی اوقات به یک طبیبی آنقدر اعتماد پیدا می‌کنید، آنقدر به دستورهای او اعتماد دارید که هرچه بگوید ـ ولو آنکه یک ذره فلسفه‌اش را نفهمید ـ عمل می‌کنید. یک کسی می‌گوید آقا! این کارها چیست که می‌کنی؟ می‌گوید آن کسی که من حرفش را گوش می‌کنم آنقدر به او اطمینان و اعتماد دارم که می‌دانم بیهوده حرف نمی‌زند و یک حسابی در کار است.

این را من مخصوصاً به جوانان عرض می‌کنم که از نظر مقام عبودیت با اینکه انسان خوب است کوشش کند فلسفه‌های احکام را بفهمد اما یک وقت این در دِماغ آدم نیاید که من هر دستوری را که فلسفه‌اش را بفهمم به کار می‌بندم اما اگر فلسفه‌اش را نفهمم به کار نمی‌بندم؛ اسلام گفته، ولی من به کار نمی‌بندم چون من نمی‌فهمم فلسفه‌اش چیست. این معنایش این است که من به اسلام اعتماد کامل ندارم؛ او دستورش را بدهد، من اگر خودم هم فلسفه‌اش را فهمیدم عمل می‌کنم، اگر نفهمیدم نه. پس تو به حرف اسلام گوش نمی‌کنی، به اسلام اعتماد نداری، به حرف خدا اعتماد نداری، به حرف قرآن اعتماد نداری. می‌خواهی بفهمی، اگر فهمیدی عمل می‌کنی. نه، شما این جور باید باشید که بگویید من به دستور اسلام اعتماد دارم، هرچه اسلام بگوید می‌گویم «آمَنّا و سَلَّمْنا»، من عمل می‌کنم. ولی برای اینکه معرفتم زیاد بشود می‌خواهم فلسفه‌اش را بفهمم، نه اینکه برای اینکه عمل بکنم می‌خواهم فلسفه‌اش

را بفهمم؛ نه، من به هرحال به اسلام اعتماد دارم. به من گفته‌اند نماز صبح دو رکعت است، نماز ظهر چهار رکعت. چرا نماز صبح دو رکعت، نماز ظهر چهار رکعت؟ من نمی‌دانم، ولی من به دستور اسلام اعتماد دارم. کوشش هم می‌کنم، اگر توانستم بفهمم بسیار خوب؛ اگر نتوانستم، فهمیدن من مقدمهٔ عمل کردن نیست. فهمیدن مقدمهٔ معرفت است ولی عمل کردن من به این است که اسلام دستور داده باشد. این است که عابد در مقام عبادت و در مقام عمل سراغ این نمی‌رود که فلسفه را بفهمد، بعد عمل کند. در مقام معرفت سراغ فلسفه می‌رود، در مقام عمل تسلیم محض است.

اگر به ابراهیم، قهرمان توحید، می‌گفت: ابراهیم! پسرت را بفرست در فلان جنگ که باید با کفار بجنگد و در آنجا در راه مثلاً جهاد کشته بشود و ابراهیم فرمان را عمل می‌کرد، آنقدرها مهم نبود. به ابراهیم در عالم رؤیا امر می‌شود[1]: ابراهیم! فرزند جوانت اسماعیل را به دست خودت به منیٰ می‌بری.

سرزمین همین مسجدالحرام بود. در روایت هست که این چاه زمزم ـ که حالا آب از آن می‌گیرند و چون عمیق‌ترش کرده‌اند آب زیادی هم برمی‌دارند ـ نبود. هاجر و اسماعیل را که ابراهیم آورد، اسماعیل بچه‌ای بود که روی زمین خوابیده بود و نمی‌توانست بنشیند. همان جا که این بچه پایش را به زمین می‌زد، از همان جا به امر الهی این چشمه پیدا شد و ابراهیم هم به امر خدا گاهی اوقات می‌آمد خبر می‌گرفت. خودِ تسلیمِ آنجا را ببینید! به ابراهیم می‌گوید: برو زن و بچه را تنها در بیابانِ وحشتناک بگذار و بیا. ولی ابراهیم چون می‌داند این امر خداست «لِمَ»

---

۱. رؤیای انبیا هم در روشنی مانند بیداری است، وحی است.

نمی‌گوید، «چرا» نمی‌گوید. می‌داند این یک فلسفه‌ای دارد و بی‌حساب نیست. زن و بچه را می‌گذارد و می‌رود. بعد قبیلهٔ «جُرهُم» آمدند و چون این آب پیدا شده بود ـ و عرب هم که نیاز زیادی به آب دارد ـ آنجا چادر زدند و کم‌کم آنجا یک دهی شد و اسماعیل به این شکل در آنجا بزرگ شد. چه جوانی! جوان برومندی، جوان رشیدی، جوان بامعرفتی، آنچنان بامعرفت که خود قرآن نقل می‌کند وقتی که حضرت ابراهیم به اسماعیل اعلام می‌کند که پسرکم! در عالم رؤیا اینچنین به من دستور می‌دهند که سر تو را به دست خودم ببُرم، فوراً عرض می‌کند: **یا اَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ**[1] پدرجان! امر خداست، اطاعت کن. یک همچو پسری!

ابراهیم اعتمادش به امر خدا و تسلیمش در مقابل امر خدا تا آنجاست که یک امری که از نظر عقل و فکر او هیچ فلسفه‌ای نمی‌توانست داشته باشد[2] چون اعتماد داشت گفت خدا گفته است من باید عمل بکنم، من در مقابل امر خدا تسلیمم چون اعتماد و اطمینان دارم، مطمئنم خدا که دستور بدهد بیهوده نیست.

همین طوری که عرض کردم دین اسلام دین تعقّل و دین فهم است. بسیاری از دستورها و شاید همهٔ دستورهایی که در قرآن هست به فلسفه‌اش هم اشاره می‌کند. فلسفهٔ احکام را دانستن برای معرفت بسیار خوب است اما برای عمل چطور؟ آیا ما اول باید فلسفه‌ها را بفهمیم بعد عمل کنیم، که اگر نفهمیدیم عمل نمی‌کنیم ولو بدانیم که اسلام گفته است؟ اگر این جور شد، دیگر عمل ما خالص نیست، اخلاصمان کم است. در دعای قنوت [ نماز عید فطر] خواندیم که: **اللّهم انّی اسئلک خیر**

---

۱. صافات / ۱۰۲

۲. واقعاً هم هیچ فلسفه‌ای نداشت. خدا واقعاً هم چنین نمی‌خواست که ابراهیم بچه‌اش را بکشد، ولی این آزمایش ابراهیم بود.

**ما سئلک به عبادک الصالحون و اعوذ بک ممّا استعاذ منه عبادک المخلصون.** بندگان مخلص این طورند. بندهٔ مخلص در مقام بندگی می‌گوید من باید همین قدر بدانم که امر او هست یا نه. اگر امر او هست، من به امر او اعتماد دارم، می‌دانم امر او بیهوده نیست.

موضوع، قربانی دادن است، از نظر اسماعیل جان خود را فدا کردن و از نظر ابراهیم فرزند را در راه خدا دادن، و از نظر مقام تعبّد و تسلیم یک موضوعی است که اصلاً برای ابراهیم هیچ توجیهی نداشت ولی با خود می‌گوید خدا گفته، چون خدا گفته من عمل می‌کنم. کاردی را تیز و آماده می‌کند. به توصیهٔ خود اسماعیل ریسمانی هم با خودش برمی‌دارد که دست و پای این بچه را ببندد، چون گفت: پدرجان! نکند در وقتی که این رگهای من جدا می‌شود و من درد می‌کشم دست و پا بزنم و تو ناراحت بشوی. ابراهیم می‌رود[1]. شیطان به صورت یک انسان مجسم شد[2] و

---

۱. راه مکه به منیٰ راه اصلیِ منیٰ است. البته ما حالا که به منیٰ می‌رویم، اول به عرفات می‌رویم. بعد، از عرفات برمی‌گردیم. عرفات در مشرق مکه است ولی منیٰ در شمال شرقی مکه است. عرفات در چهار فرسخی است و منیٰ در دو فرسخی بلکه کمتر از دو فرسخی. طبعاً اگر ما بخواهیم به منیٰ برویم باید از همان راه شمال برویم بعد بپیچیم به طرف مشرق، می‌رسیم به منیٰ. و مستحب هم همین طور است که حجاج وقتی می‌خواهند در شب نهم به عرفات بروند، از راه منیٰ بروند و شب را هم در منیٰ بمانند و برای روز نهم که روز عرفه است به عرفات بروند که از ظهر تا غروب باید در عرفات باشند، دومرتبه برگردند. ولی حالا چون حجاج خیلی زیاد هستند و اگر بخواهند از راه منیٰ بروند زحمت به وجود می‌آید و این کار البته واجب هم نیست و مستحبی است، این است که حاجیها را از راه دیگر به عرفات می‌برند. بعد در برگشتن، طبق دستور و وظیفه شب دهم باید در مشعرالحرام ـ که نزدیک منیٰ است ـ بمانند و بعد هم روز دهم باید برای قربانی به منیٰ بیایند. ابراهیم از همان راه اصلی رفت.

۲. جمراتی که الآن می‌بینیم، یادگار آن روز است. ما اگر از طرف مکه به طرف عرفات بیاییم، اول به جمرة العقبه می‌رسیم بعد به جمرات بعدی. ولی از راه عرفات که برویم، ←

داشت اسماعیل را وسوسه می‌کرد که: کجا می‌روی؟ چنین می‌شود، چنان می‌شود. ولی اسماعیل چه می‌کرد؟ معلمش، استادش، رهبرش، پدرش ابراهیم است. به کی باید عرضه بدارد؟ به استاد و رهبر خودش. پدرجان! ببین این چه می‌گوید؟ ابراهیم ریگها را برمی‌دارد، می‌زند و می‌گوید: دور شو ای دشمن خدا! سه بار شیطان را از خود دور می‌کند. می‌رود در آن قربانگاه، فرزندش را می‌خواباند. کارد را آماده کرده است، به گلوی فرزند می‌کِشد، یعنی آن آخرین کاری که به دست ابراهیم باید صورت بگیرد همین است: بچه را بخواباند، دست و پایش را هم ببندد، یک دست را ـ لابد طبق عادت ـ به گلوی فرزندش اسماعیل بگذارد، با دست دیگر کارد را بگیرد، دیگر بعد از این کاری است که کارد انجام می‌دهد و مردن فرزندش.

قرآن می‌گوید: **فَلَمّا اَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبینِ. وَ نادَیْناهُ اَنْ یا اِبْراهیمُ. قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا**[1]. همین که ایندو اسلام خودشان را ظاهر کردند (اسلام یعنی تسلیم) یعنی پدر و پسر تا این اندازه نشان دادند که به دستور خدا اعتماد دارند، تسلیم امر خدا هستند، در مقابل موضوعی که از طرفی یقین دارند دستور خداست ولی از طرفی هیچ فلسفه‌ای و توجیهی برایش نمی‌فهمند تسلیم هستند، دستور رسید که کافی است. خدا هم که واقعاً نمی‌خواست

---

← برعکس است و لهذا اول که ما می‌آییم، آن جمرهٔ آخری را به اصطلاح رمی جمرات می‌کنیم.

این خودش یک حسابی است که هرکسی در هر حدی که هست باز یک شیطانی می‌آید تا او را به نوعی وسوسه کند. کسانی که اهل سیر و سلوک هستند حرفهای عجیبی می‌زنند، می‌گویند هیچ وقت شیطان به آن صورت برای ما نمی‌آید، چون ما ضعیفتر از آن هستیم که شیطان به آن شکل بیاید و ما را اغوا کند. هرکه قویتر باشد شیطان به شکل قویتری برای اغوای او می‌آید.

۱. صافات / ۱۰۳-۱۰۵

ابراهیم فرزندش را بکشد، چون فایده و خاصیتی نداشت که پدری به دست خودش پسرش را بکشد و بلکه یک سنتی بود که قبلاً انسانها را می‌کشتند و ابراهیم باید این سنت را نسخ کند. اما چطور این سنت را نسخ کند؟ اگر ابراهیم قبل از این قضیه این سنت را نسخ می‌کرد، مردم حق داشتند بگویند ابراهیم خودش ترسید، برای اینکه بچه‌اش را قربانی نکند گفت: انسان را قربانی کردن، دیگر ملغیٰ! اما ابراهیم مقام تسلیم را تا اینجا رساند که صد در صد حاضر شد بچه‌اش را به دست خودش قربانی کند، مقام اسلام و تسلیمش در نهایت درجه ظاهر شد، آنوقت دستور رسید که نه، کافی است، **قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا**. خلاصهٔ معنایش این است که به فرمان عمل کردی، یعنی ما بیش از این نمی‌خواستیم، ما واقعاً نمی‌خواستیم تو بچه‌ات را بکشی، ما می‌خواستیم ببینیم تو واقعاً تا این حد حاضر هستی؟ تو حاضری فرزندت را در راه خدا قربانی کنی؟ حاضری به دست خودت فرزندت را قربانی کنی؟ فرزندت هم تا این مقدار تسلیم امر خدا هست؟ ما از بندگان این را می‌خواهیم، ما از بندگان فداکاری در راه حق را می‌خواهیم، ما از بندگان تسلیم در راه حق را می‌خواهیم، شما امتحان خودتان را دادید: **قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا**. بعد دستور رسید: انسان را قربانی کردن دیگر برای همیشه ملغیٰ! به جای اینکه یک انسان را اینجا قربانی کنی، یک گوسفند را قربانی کن که حیوانی است که خدا او را برای اینکه گوشتش مورد استفاده قرار بگیرد خلق کرده، گوشتش را به فقرا و به افراد دیگر صدقه بده، که از آن وقت این سنت معمول شد.

بنابراین یک رکن عید قربان که ما مسلمین باید آن را عید بگیریم برای این است که یک یادگار و خاطرهٔ بزرگی از توحید دارد که نه تنها توحید فکری است، بلکه توحید عملی است.

قسمت دوم این عید این است که برادران ما در این سالها در حدود

یک میلیون و پانصد هزار نفر ـ و در سنوات پیشین که وسایل نبود، کمتر ـ و به هرحال همیشه یک اجتماع بسیار بزرگی را در مکه تشکیل داده‌اند، مناسک حج را انجام داده‌اند. روزی است که شاید می‌توانم بگویم صدی نود دستور خدا را عمل کرده‌اند. ارکان عمل حج را ـ که وقوف عید، وقوف در عرفات و وقوف در مشعر است ـ انجام داده‌اند، رمی جمرات کرده‌اند، قربانی کرده‌اند و بعد از قربانی، دیگر از لباس احرام خارج شده‌اند. آنها یک موفقیتی دارند. برای برادران ما مستقیماً عید است، عید انجام وظیفه است، مثل اینکه عید فطر عید انجام وظیفه است. از لباس احرام خارج شده‌اند، تقصیر می‌کنند، موی بدنشان را می‌توانند بگیرند. اشخاصی که سفر اول حجشان است لازم است سرهای خودشان را بتراشند، برای دیگران لازم نیست ولی ناخن می‌گیرند یا مویی از خودشان می‌گیرند، به هرحال از لباس احرام خارج می‌شوند. ما هم که اینجا هستیم، داریم با آنها همدلی و همدردی می‌کنیم، اظهار خوشحالی می‌کنیم که برادران ما چنین توفیق عظیمی نصیبشان شده است و باز آرزو می‌کنیم که یک وقتی ما هم در جای آنها باشیم، ما هم این موفقیت را داشته باشیم و برادران دیگر ما برای ما جشن بگیرند و اظهار مسرّت و شادمانی کنند. خود اینها چقدر ارزش دارد، چقدر همبستگی را می‌رساند و چقدر اسلام به همبستگی مسلمین علاقه‌مند است!

واقعاً عجیب است؛ این الآن مسئله‌ای شده که اگر انسان بخواهد اسمی از همبستگی اسلامی، از همدردی، از وحدت اسلامی ببرد، یک عده می‌گویند: آقا این حرف جرم است، ما شیعه هستیم نباید با دیگران اتحادی داشته باشیم، همدلی داشته باشیم، همبستگی داشته باشیم. ولی اسلام می‌گوید آقا! شما در شهر خودت هستی، در مملکت خودت هستی، در ایرانی، در دورتر از ایرانی، در هندوستان هستی، در بلخ و

بخارا هستی، در ژاپن هستی، در چین هستی، در اروپا هستی، در آمریکا هستی؛ شما هم آنجا این روزی را که روز موفقیت برادران مسلمانتان و روز انجام وظیفهٔ آنهاست، به یاد آنها و به یاد انجام وظیفهٔ آنها مراسم عید و مراسم سرور داشته باشید.

خوب، یکی از سنن امروز ـ همین طوری که خود آقایان محترم می‌دانند ـ نماز بود که موفق شدیم، و یکی دیگر مسئلهٔ قربانی کردن و تصدّق دادن است، و امیدواریم خداوند متعال به همهٔ ما توفیق عنایت بفرماید که مسلمین واقعی بوده باشیم.

همین جا عرایض خودم را ختم می‌کنم و چند کلمه دعا می‌کنم:

خدایا توفیق شناخت اسلام به ما عنایت بفرما.

خدایا دلهای ما مسلمین را به یکدیگر نزدیک بفرما.

خدایا به کرم خودت این شایستگی و لیاقت را به مسلمین بده که این اختلافها و نفاقها را از میان خودشان بردارند.

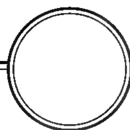
خدایا ما را بر ملت ابراهیم ـ همان طوری که قرآن کریم فرموده است ـ زنده بدار و بر ملت ابراهیم بمیران.

ما را مسلمان واقعی قرار بده.

توفیق خلوص نیت به همهٔ ما کرامت بفرما.

خدایا اموات همهٔ ما را غریق رحمت خودت بفرما.

# یادداشتهای کوتاه



## یادداشتهای کوتاه

**احرام و فلسفهٔ آن**

محرّمات احرام که فقها مجموعاً آنها را بیست و چهارتا دانسته‌اند از نظر روح و معنی و فلسفهٔ روحی و اخلاقی و اجتماعی چند نوع‌اند:

۱. ترک آزار و اذیت جاندارها و تحمل آزار و بالاخره سلم بودن در مقابل جاندارها و حرب نبودن و اعلام سلام و امن. از این قبیل است:

الف . ترک شکار، شکار صحرایی (البته شکار حیوان دریایی، همچنین کشتن حیوانات اهلی مثل گاو و گوسفند مانعی ندارد.)

ب . دروغ و فحش (فسوق)

ج . جدال (قسم خوردن)

د . کشتن حیوانات موذی بدن از قبیل شپش، کنه

ه. حمل سلاح

و . بیرون آوردن خون از بدن خود

ز . کندن دندان

۲. از قبیل ترک لذت است برای درک لذت؛ و ترک لذت، هجرت

از لذات بدنی است از قبیل:

الف . ترک جماع، بوسیدن، نگاه، استمناء، و حتی مقدمات این کار از قبیل عقد بستن و شاهد عقد شدن

ب . استعمال بوی خوش

ج . سرمه کشیدن

د . انگشتر به دست کردن به قصد زینت

هـ . زینت کردن زن، خود را

و . مالیدن روغن به بدن

۳. نوع سوم از قبیل ریاضت دادن نفس است به تقوا که علی علیه‌السلام فرمود: **وانی لاروضها بالتقوی لتأتی امنة یوم الفزع الاکبر**. از این قبیل است:

الف . برطرف کردن مو از بدن

ب . پوشیدن سر برای مرد که آفتاب نخورد

ج . پوشیدن صورت برای زن که آفتاب نخورد

د . استظلال در حال سیر

هـ . ناخن گرفتن

و . در آیینه نگاه کردن

ز . پوشیدن لباس دوخته

ح . پوشیدن چیزی که تمام پشت پا را بپوشاند

ولی آنچه در اصل احرام است که انسان با گفتن لبیک محرم می‌شود، همچنان که با تکبیرةالاحرام وارد نماز می‌شود، [اینکه] در تمام این مدت در حال عبادت است و یک عبادت مداوم است. از یک نظر محرّمات نماز بر محرم حج جایز است از قبیل: غذا خوردن، خوابیدن، خندیدن، انحراف از قبله، و علتش هم معلوم است. نماز یک عبادت پنج دقیقه‌ای است، و عمره و حج عبادت چند روزه.

در بعضی قسمتها مشترک است از قبیل اینکه نیت لازم است، لباس نباید غصبی باشد و یا [از] غیر مأکول اللحم باشد و یا برای مرد حریر خالص باشد و یا نجس باشد.

بعضی قسمتها از مختصات حج است، از قبیل اینکه با دو قطعهٔ ساده از لباس ندوخته محرم شوند، سرها برهنه باشد، پاها کفش و جورابی که پشت پا را بپوشاند نداشته باشد. اینجاست که تمام فوارق فقیر و غنی، درجه‌دار و بی‌درجه، فوارق زبان و لغت، جنس و لون و نشانه‌های اقلیمی و غیره ذوب می‌شود و همهٔ مسلمانان حاضر در این عبادت اجتماعی یک لباس و یکرنگ می‌شوند.

تن از آلایش هررنگ بشو همچو مسیح
تا ببینی که دراین خم همه همرنگ همیم

روح احرام تمرین به ترک محلّلات [است،] که بعضی از آنها مستحباتند، برای اینکه آمادگی کامل برای انضباط پیدا شود برای تقویت حس مقاومت.

در ورقه‌های کعبه و نقش اجتماعی آن گفتیم که ابن‌اثیر حدیثی نقل می‌کند به این مضمون: **کل مسلم عن مسلم محرم**.

لباس احرام لباس رسمی عمومی در حضور پروردگار در یک مجمع عمومی است. چرا لباس باید واحد باشد در این مجمع عمومی؟ برای اینکه همرنگی و همشکلی در همدلی اثر دارد. معمولاً در مجالس رسمی، پادشاهان لباس معینی به عنوان لباس رسمی انتخاب می‌کنند و اصل این کار خوب است.

ولی در حج آن لباس واحد ساده‌ترین آنها باید باشد.

◘

## کسانی که از صدر اسلام تا سال ۳۳۵ به نقل مسعودی امارت حجاج را به عهده داشته‌اند

مسعودی در آخر جلد دوم **مروج الذهب** تحت عنوان «ذکر تسمیة من حج بالناس اول الاسلام الی سنة خمس و ثلثین و ثلثمأة» و از سال فتح مکه که سال هشتم هجرت است شروع کرده و می‌گوید در این سال عتّاب بن اسید به امر رسول اکرم صلی الله علیه و آله با مردم حج کرد. و می‌گوید مطابق نقلی در آن سال مردم امیرالحاج نداشتند و در سال نهم ابتدا ابوبکر را فرستاد و بعد علی را مأمور کرد که سورهٔ برائت را بر مردم بخواند و در سال دهم خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و در سال یازدهم عمر و به همین ترتیب سال به سال را می‌شمارد تا سال ۳۳۵، و خود مسعودی در سال ۳۳۶ بوده که این تاریخچه را می‌نوشته است.

مثل اینکه در قدیم به امیرالحاج، ملک الحاج هم می‌گفته‌اند. حافظ می‌گوید:

جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو
خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم



## حج عاشقانه[1]

عاشق چو رو به کعبهٔ صدق و صفا کند
احرام خود ز کسوت صبر و رضا کند

---

۱. [اشعار ذیل را آقای سید جواد الیاسی به استاد شهید تقدیم نموده و ایشان در یادداشتهای «حج» قرار داده‌اند.]

در پیش راه بادیه گیرد غریب وار
ترک عشیره و بلد و اقربا کند
مگریزد از شداید و رنج مسافرت
در طی ره تحمل خار جفا کند
بگشاید آن زمان دو لب از بهر تلبیه
گوش سپهر کر ز صلای بلی کند
از صدق چون قدم بنهد در منای عشق
اول به پای دوست سر و جان فدا کند
آنجا که موقف عرفات محبت است
بر جای سنگریزه سر از کف رها کند
از بهر استلام حجر چون کند نزول
تن را نشان ناوک سنگ و عصا کند
برگرد خیمه گاه بگردد پی وداع
با چشم اشکبار طواف النسا کند
از پردهٔ خیام شتابان به قتلگاه
رو آورد به هروله قصد صفا کند
از رکن تا مقام شهادت به پای شوق
طی طریق از سر مهر و وفا کند
پس در کنار زمزم اخلاص تشنه‌لب
بنشیند و به زمزمه یاد خدا کند
آنگاه دست و روی بشوید ز خون خویش
برخیزد و نماز شهادت ادا کند
قربان عاشقی که حدیث مصیبتش
کاخ وجود را همه ماتم‌سرا کند

گسترده شد بساط عزایش به روزگار
تا عیش روزگار بدل بر عزا کند
بی‌اختیار خون چکد از دیدهٔ جلی
هر دم که یاد واقعهٔ کربلا کند

تقدیم حضور دانشمند معظم حضرت آقای مطهری (دامت‌برکاته) می‌گردد.
الاحقر سید جواد الیاسی

□

ای قوم به حج رفته کجایید کجایید
معشوق همین جاست بیایید بیایید
معشوق تو همسایهٔ دیوار به دیوار
در بادیه سرگشته شما در چه هوایید
گر صورت بی‌صورت معشوق ببینید
هم حاجی و هم کعبه و هم خانه شمایید
صد بار از این راه بدان خانه برفتید
یک بار از این خانه بر این بام برآیید
گر قصد شما دیدن آن خانهٔ جان است
اول رخ آیینه به صیقل بزدایید
احرام چو بستید از آن خانه برستید
از فرقهٔ ناموس بکلی بدرآیید
آن خانه لطیف است نشانهاش مگویید
از خواجهٔ آن خانه نشانی بنمایید
کو دسته‌ای از گل اگر آن باغ بدیدید
کو گوهری از جان اگر از بحر جدایید

با اینهمه آن رنج شما گنج شما باد
افسوس که بر گنج شما پرده شمایید
روبند گشایید و ز سر پردهٔ اسرار
پس خویش بدانید که سلطان نه گدایید
گنجید نهان گشته در این تودهٔ پرخاک
چون قرص قمر ز ابر سیه باز برآیید

□

خاقانی در صفحهٔ ۲۱۵ دیوان خود قصیده‌ای مفصل و عالی دارد در وصف حج که در سفری که به مکه رفته سروده است، رجوع شود.

ایضاً در صفحهٔ ۸۸ قصیدهٔ دیگری در وصف حج دارد که با این بیت شروع می‌شود:

شبروان در صبح صادق کعبهٔ جان دیده‌اند
صبح را چون مُحرمان کعبه عریان دیده‌اند

رجوع شود به مقدمهٔ **دیوان خاقانی**، صفحهٔ هفده و هجده.

ایضاً ناصرخسرو اشعار معروفی دارد راجع به حج که به میم ختم می‌شود. رجوع شود به **اربعین** طهرانی.

رجوع شود به مقالهٔ «سرگذشت اندونزی» در مجلهٔ راهنمای کتاب، شمارهٔ آذرماه ۴۰.

ایضاً رجوع شود به ورقه‌های کعبه ونقش اجتماعی آن.

▣

## فلسفهٔ حج

رجوع شود به **عیون اخبار الرضا**، ص ۲۴۲ و صفحات ۲۶۳-۲۶۴.

▣

## اسرار حج

رجوع شود به جلد اول شرح **نهج‌البلاغه** ابن میثم، ص ۲۲۹-۲۳۴.



## تأثیر حج در چین

رجوع شود به کتاب **صراط المستقیم**، ص ۴۴۳ و ۴۴۶ و ۴۵۰.



## حج از جنبهٔ اجتماع مسلمانان

در احادیث نماز جمعه آمده است:

جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه و آله یقال له قلیب، فقال: یا رسول‌الله، انی تهیئت الی الحج کذا و کذا مرة فما قدر لی. فقال له: **یا قلیب، علیک بالجمعة فانها حج المساکین**. (وافی، ج ۵، ص ۱۶۶).



## حج و تأثیر آن در ممالک اسلامی

رجوع شود به کتاب **اسلام، صراط مستقیم**، صفحات ۴۴۳ و ۴۴۶ و ۴۵۰، ایضاً صفحهٔ ۱۳۵.



## فواید حج از نظر ویل دورانت

رجوع شود به جلد ۱۱ **تاریخ تمدن** ویل دورانت، صفحهٔ ۱۰۶.



## کعبه

کعبه وسیلهٔ سوء استفاده و غرور قریش در میان اعراب بود و مخصوصاً قضیهٔ عام‌الفیل به کعبه و قریش احترام فوق‌العاده داده بود. لهذا فرمود: **لایستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا**[1].

قرآن کریم این نکته را که کعبه سبب غرور قریش شده بود در سورهٔ مؤمنون اشاره می‌کند: **...مستکبرین به (البیت) سامراً تهجرون**[2].

□

رجوع شود به جلد دوم **زندگانی محمد**، دکتر هیکل، صفحهٔ ۴۹۳ و ۵۷۱.

رجوع شود به جلد اول **زندگانی محمد**، دکتر هیکل، صفحهٔ ۱۲۴.

□

رجوع شود به **المیزان**، جلد ۳، صفحهٔ ۳۸۵ ذیل آیهٔ **ان اول بیت وضع**... و صفحهٔ ۳۹۴ راجع [به]: بنائها، شکلها، کسوتها، منزلتها، ولایتها.

ایضاً **المیزان**، جلد ۱، صفحهٔ ۳۰۱ راجع به تشریع حج و اینکه مناسک حج ممثّل و نمایندهٔ مقامات ابراهیم و خاندان اوست.

▣

## عدم جواز بیع و اجاره‌خانه‌های مکه

**خلاف** شیخ طوسی، کتاب البیوع، مسئلهٔ ۳۱۶: **لایجوز بیع رباع مکة و...**

▣

---

۱. حدید / ۱۰

۲. مؤمنون / ۶۷

## مرکزیت در اجتماع

**اقبال‌شناسی، صفحهٔ ۸۰:**

هر جامعه‌ای نیازمند مرکزی است که فروغ کلیهٔ فعالیتهای فرهنگی و اجتماعی آن باید از آنجا ساطع گردد.
این فعالیتها برای جامعه خونی را که مایهٔ حیات است تهیه می‌کنند و مرکز به منزلهٔ قلب است و وظیفهٔ قلب را انجام می‌دهد، به این معنی که خون را تصفیه می‌کند و خون تازه را حتی به جوارح دور می‌رساند. مادامی که چنین مرکزی وجود داشته باشد و این خون حیات‌بخش را تهیه کند، تمام بدن بدون وقفه و معطلی وظیفه‌اش را انجام خواهد داد. برای مسلمین، این مرکز «مکه» است و سایر مراکز فرعی از این نقطه نیرو می‌گیرند. در نتیجهٔ بسط و توسعه و گسترش همین نظریه یعنی توجه به یک مرکز رسمی بود که مفهوم فلسفی تکوین پاکستان موجب تأسیس آن گردید و با توجه به همین معنی است که طی منظومه‌ای می‌گوید:

زمانه کهنه بتان را هزار بار آراست
من از حرم نگذشتم که پخته بنیاد است

و نیز در سرود خود (ترجمهٔ عربی) می‌گوید:

بنیت فی‌الارض معابدها والبیت الاول کعبتنا
هو اول بیت نحفظه بحیاة الروح و یحفظنا

□

# فهرست آیات قرآن کریم

□

## فهرست احادیث

□

## فهرست اشعار عربی



□

## فهرست اشعار فارسی

| مصرع اول اشعار | تعداد ابیات | نام سراینده | صفحه |
|---|---|---|---|
| از من بگوی حاجی مردم گزای را | ۲ | سعدی | ۷۰ |
| ای قوم به حج رفته کجایید کجایید | ۱۱ | مولوی | ۱۲۸، ۱۲۹ |
| به جرم خاک و به گردون نگاه باید کرد | ۴ | انوری | ۴۰ |
| تن از آلایش هر رنگ بشو همچو مسیح | ۱ | — | ۱۲۵ |
| جلوه بر من مفروش ای ملک‌الحاج که من | ۱ | حافظ | ۱۲۶ |
| خودم نور و بابام نور و ننه‌ام نور | ۱ | — | ۷۰ |
| ره طالبان ومردان کرم است و لطف و احسان | ۳ | سعدی | ۶۸، ۹۰ |
| زمانه کهنه بتان را هزار بار آراست | ۱ | اقبال لاهوری | ۱۳۲ |
| شبروان در صبح صادق کعبهٔ جان دیده‌اند | ۱ | خاقانی | ۱۲۹ |
| عاشقان در سیل تند افتاده‌اند | ۲ | — | ۷۳ |
| عاشق چو رو به کعبهٔ صدق و صفا کند | ۱۵ | سیّدجواد الیاسی | ۱۲۶-۱۲۸ |
| گاه بارم بمب باشد گاه دُر | ۱ | — | ۷۱ |
| گاه بارم خار باشد گاه دُر | ۱ | — | ۷۱ |
| محنت بادیه خریده به سیم | — | — | ۳۲ |
| مزمل و مدثر قل اوحی مبارک | ۱ | — | ۷۰ |
| میازار موری که دانه‌کش است | ۱ | فردوسی | ۱۰۲ |

□

## فهرست اسامی اشخاص

□

## فهرست اسامی کتب، نشریات و مقالات

□